چرا صحابه

 را عادل می‌دانیم؟

**تألیف:**

**محمد سلیم آزاد**

**مقدمه محقق بزرگ، شیخ التفسیر والحدیث**

**مولانا محمد عمر سربازی حفظه الله**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | چرا صحابه را عادل می‌دانیم؟ |
| **تألیف:** | محمد سلیم آزاد |
| **موضوع:** | عقاید کلام – پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول )دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc434195116)

[مقدمه 3](#_Toc434195117)

[بخش اول: صحابه و عدالت 5](#_Toc434195118)

[صحابه یا اصحاب 5](#_Toc434195119)

[مرتبه صحابیت 6](#_Toc434195120)

[تعداد صحابه**ش** 6](#_Toc434195121)

[تمام صحابهش در یک سخن 8](#_Toc434195122)

[عدالت به چه معناست؟ 10](#_Toc434195123)

[عدالت به معنی عصمت نیست! 12](#_Toc434195124)

[مفهوم عدالت صحابه**ش** 13](#_Toc434195125)

[همه‌ی اصحاب عادل هستند 14](#_Toc434195126)

[و اما وجود منافقان و ظهور ارتداد 17](#_Toc434195127)

[تفسیر یک آیه و شرح یک حدیث: 19](#_Toc434195128)

[بخش دوم: دلایل عدالت و صداقت صحابه**ش** 25](#_Toc434195129)

[1- دلایل عقلی 25](#_Toc434195130)

[2- دلایل قدسی: (آیه‌های قرآن کریم) 41](#_Toc434195131)

[3 دلایل روایتی: (احادیث رسول الله**ص**) 62](#_Toc434195132)

[4- دلایل و شواهد متین دیگر 75](#_Toc434195133)

[آنچه صحابه**ش** خود گفته‌اند: 91](#_Toc434195134)

[صحابه خود در حفظ حریم صحابیت حساس بودند 95](#_Toc434195135)

[بزرگان اهل بیت مرتبه‌ی صحابه را پاس می‌داشتند 101](#_Toc434195136)

[این هم نامگذاری فرزندان و پیوندهای زواجی اهل بیت: 107](#_Toc434195137)

[یاران رسول خدا**ص** محبوب تمام مخلوقات آسمانی و زمینی بودند 108](#_Toc434195138)

[صحابه مصداق پیش گویی‌های کتاب‌های آسمانی گذشته بودند 111](#_Toc434195139)

[بخش سوم: درباره‌ی مشاجرات برخی صحابه**ش** 123](#_Toc434195140)

[تذکر چند نکته‌ی اصولی درباره صحابه**ش**، 124](#_Toc434195141)

[در باره‌ی لغزش‌های برخی صحابه**ش** 129](#_Toc434195142)

الحمد الله وکفی والسلام علی عباده الذین اصطفی، أما بعد:

نزد اهل سنت و جماعت اجماعاً از صدر اول گرفته تا نفخه‌ی صور اسرافیل بر هر مومن و مؤمنه برای حفظ ایمان خود و نجات اخروی، اعتقاد به این چند چیز نسبت به اهل بیت و صحابه رسول اللهص و ملاحظه و مراعات آن‌ها واجب و لازم است:

1. محبت داشتن به هر فرد ایشان که لازمه و از اجزای ایمان است.
2. اعتقاد به ناجی بودن هر فرد ایشان.
3. اعتقاد به اینکه مخالف و دشمن ایشان، دشمن خداوند تعالی و رسول اوص می‌باشد.
4. انتقاد از ایشان، انتقاد از خود رسول اکرمص می‌باشد.
5. قیام در برابر آنان، به معنی قیام بر تنقیص مکتب و شاگردان نبی کریمص است.
6. اعتقاد به عدالت همه‌ی آنها واجب و جزء ایمان است.
7. اعتقاد به اینکه در فضل صحابیت، آنان و اهل بیت در یک ردیف قرار دارند. آری، بعضی از اهل بیت به اعتبار قرب نسب و تخصیص فضل و کمالات، بر بعضی دیگر برتری دارند.
8. کمالات و فضایل و عدالت صحابهش را از دیدگاه قرآن و حدیث باید دید و سنجید، نه از دیدگاه عقل و تاریخ و روایت دیگران.
9. انتقاد بر عدالت صحابهش، انتقاد بر صحت قرآن وحدیث است، زیرا راویان هر دو برای بقیه امت ایشانند و قاعده‌ی مسلمه‌ی شرع و عقل است که چون راوی مجروح باشد، لازماً روایتش هم مجروح و غیر قابل قبول می‌گردد. بنابراین، چنین فکری نسبت به صحابهش این نتیجه را می‌دهد که تمام دین و ایمان و اسلام ومسلمانان مجروح و غیر قابل اعتماد هستند.
10. هرفرد از صحابهش به مقام صحابیت خویش از همه‌ی امت و لو اینکه امام وغوث و قطب باشند، افضل‌تر است. هیچ فردی از امت به فضل صحابیت نمی‌رسد، اگر چه عمر نوح داشته باشد و لحظه‌ای هم از یاد خدا غافل نباشد.
11. انتقاد هیچ فردی علیه صحابهش قابل قبول نیست و بلکه مردود است، اگر چه از ائمه دین و علمای ربانی و اولیای کبار باشد. در چنین صورتی انتقاد، او را زیباست و باید نقدش را به طرف خودش پرتاب نمود. ما مسلمانان چنین کسی را خاطی می‌دانیم و باید معتقد بود که او از طریق مستقیم منحرف است.

خلاصه، رساله برادر عزیزم حافظ محمد سلیم آزاد که در مورد عدالت صحابهش ترتیب داده، بسیار جامع و مانع است، مطالعه آن بر هر فرد مؤمن خصوصاً بر قشر تحصیل کرده و دانشجویان لازم است.

خداوند کریم این رساله را شرف قبولیت و جامه نور معرفت و ایمان بپوشاند و موجب نجات نویسنده و خوانندگان و رسانندگان گرداند. آمین.

محمد عمر نقشبندی مجددی

[دامت برکاتهم]

مقدمه

به نام خداوند جان و خرد

اسلام منهای صحابهش هیچ گاه نمی‌تواند به طریق معقول و قابل تفسیر شود. حتی یک نفر نامسلمان هم قادر نیست در راستای مطالعه‌ای از اسلام و جست وجوی علل و اسباب پیشرفت و موفقیت این دین، از کنار مقوله «صحابه» به سادگی رد شود. چون او در نخستین گام‌هایش کشف می‌کند که آنچه مسلمانان «صحابه» یا «اصحاب» می‌گویند، افرادی هستند که گرویده و مصاحب و حامی رسول اسلامص و مبلغ دین و دعوت او به جهانیان بودند و اسلامی که مطرح است، نقل شده‌ی همین دسته از مسلمانان می‌باشد.

«صحابه»ش بر همین مبنا و نیز به دلالت صریح آیه‌های قرآن و احادیث رسول خداص که مملو از توصیف و تمجید این گروه ممتاز از امت آخرین رسول هستند و چیزی جز بیان فضایل و امر به اتباع از این افراد در این دو مرجع اساسی اسلام راجع به آنان نیست، در عقیده اسلامی پس از پیامبرص بالاترین مرتبه را دارا هستند و عدالت و امانت و صداقت آنان به منزله ستون فقرات پیکره تنومند اسلام می‌باشد.

بدیهی است که سخن گفتن در این باب، مستلزم مجال وسیع و تفصیل شافی است. ولی ما در این مقال با رعایت اختصار در هر مطلب، «بحر»‌ی را با تقلا در یک «کوزه» جمع کرده‌ایم، بدین غرض که خواننده عزیز بدون احساس ملال، این موضوع بسیار مهم را تا آخر دنبال نماید. خواننده با خواندن این وجیزه إن شاءالله در خواهد یافت که عقیده اهل سنت در این ماده هم مثل تمام مواد عقیدتی‌اش کاملاً منطبق با قرآن کریم و سنت رسول اللهص است و ذره‌ای از این دو منبع اصلی دین اسلام انحراف ندارد و همین برای اثبات حقیت این موقف عقیدتی کافی است. بنابراین، عقلاً هم پذیرفتنی است که اهل سنت و جماعت در برابر این دو دلیل ربانی و نبوی، دلایل دیگر را در نفی و تضعیف این عقیده فاقد اعتبار بدانند.

امید است که کوشش حاضر در اثبات عدالت و معرفی ارزش و جایگاه واقعی اصحاب رسول خداص برای عموم مسلمانان، مفید و مؤثر و برای گردآورنده، توشه مقبول آخرت افتد. ﴿وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٖ ٢٠﴾ [ابراهیم: 20].

محمد سلیم آزاد

نقشبندی مجددی عمری

چابهار – بهار 1427 ﻫ. ق | 1385 ﻫ. ش

بخش اول: صحابه و عدالت

صحابه یا اصحاب

«صحابه»، جمع «صحابی» و «اصحاب»، جمع «صاحب» است. «صحابی» و «صاحب» به دوست و همراه می‌گویند. در اصطلاح حدیث و محاوره‌ی اسلامی، این الفاظ بر کسانی اطلاق می‌گردد که به رسول خداص ایمان آوردند وهمراه و مصاحب او شدند.

ابن حجر/ تعاریف متعدد این دسته از مسلمانان صدر اول را در جامع‌ترین جملات چنین جمع بندی کرده است:

«صحابی کسی است که رسول اللهص را ملاقات نموده در حالی که به وی ایمان داشته وبر اسلام وفات کرده است، برابر است وتفاوتی ندارد که مدتی طولانی با رسول اللهص مجالست داشته یا خیلی کم، از او حدیث روایت کرده یا نه، با او در غزوه‌ها شرکت داشته یا خیر، او را یک بار دیده ولی با ایشان مجالست نداشته است و همچنین کسی که به عارضی مانند کوری او را ندیده است»[[1]](#footnote-1). همه این کسان صحابه هستند. بنابراین، منافقان جزو صحابه نیستند، چون قلباً به رسول خداص ایمان نداشته‌اند و آنان که در زمان رسول خداص یا پس از وی مرتد شدند و در حال کفر مردند نیز صحابی محسوب نمی‌شوند.

مرتبه صحابیت

صحابیت، شامخ‌ترین رتبه کمال انسانی پس از نبوت و رسالت است. اصولاً پس از انبیا و رسل‡، برترین انسان‌ها کسانی‌اند که در زمان آنان به دعوتشان لبیک گفتند و از نزدیک با آنان تماس و مصاحبت و همکاری داشتند.

از میان این دسته انسان‌های برتر، یاران رسول اللهص از همه افضل‌تر هستند، زیرا پیامبر اسلام، افضل رسل و امت او، افضل امم است، بنابراین، اولین افراد امت ایشان از اولین افراد امم پیامبران گذشته برتر هستند.

صحابیت مرتبه‌ای است که پس از فوت نبیص نصیب هیچکس نمی‌شود و به همین دلیل هیچکس از سایر افراد امت ولو اینکه در بالاترین مدارج کمالات انسانی قرار داشته باشد، به پایین‌ترین مدارج صحابیت نمی‌رسد.

فضیلت صحابیت به هر حال و در هر شرایطی برای صاحبش بر قرار است و هیچ چیز حتی گناه به فرض وقوع هم در آن خلل وارد نمی‌کند و ذره‌ای از آن نمی‌کاهد، چون این فضل مخصوص، منصوص قرآن و حدیث است.

 پس، اطلاق «صحابی» بر یار و همراه رسول خداص فقط یک لقب تاریخی و محض برای تشخیص نیست، بلکه یک وصف استثنایی و امتیاز دهنده و جامع است که تمام کمالات و صفات مطلوب الهی انسانی را برای موصوف خود ثابت می‌کند. به همین دلیل وقتی اسم صحابی به میان می‌آید، هاله‌ای ازعظمت و قداست و شرافت غیر قابل توصیف دور شخصیت وی در ذهن مسلمان ایجاد میشود و او به پیروی از خداوند متعال با گفتن(ش) نسبت به وی مراتب احترام ومحبت و اعتماد خویش را ابراز می‌کند.

تعداد صحابه**ش**

صحابهش را برای شناخت بهتر به گروه‌هایی طبقه بندی کرده‌اند.

مانند گروه‌های مهاجر، انصار، اهل بیت، بدری، اصحاب بیعت رضوان (اصحاب حدیبیه)، عشره مبشره و.... کلی‌ترین تقسیم، دسته بندی آنان به دو دسته‌ی مسلمانان قبل از فتح مکه و مسلمانان بعد از آن می‌باشد که شامل جمعیتی بزرگ می‌گردد. از کعب بن مالکس مروی است که فرموده: «اصحاب رسول خداش بیش از آن هستند که در یک کتاب نوشته شوند». حضرت علیس آنجا که درباره‌ی سخنان مؤید به وحی حضرت عمرس سخن می‌گفت، فرمودند: «ما اصحاب رسول اللهص زیاد بودیم و هیچ یک از ما منکر نبود که وحی به زبان عمر تکلم می‌کند»[[2]](#footnote-2). در تواریخ می‌خوانیم که در غزوه تبوک (ماه رجب سال نهم هجری) حدود سی هزار نفر و به روایتی هفتاد هزار نفر هم رکاب رسول خداص بودند. این تعداد تا زمان وفات رسول خداص (ربیع الاول سال یازدهم هجری) به چند برابر افزایش یافت که بنا به اختلاف آرای محققان، هفتاد هزار، صد هزار، صد و بیست هزار، صد و چهل هزار یا دویست هزار قید شده است.

قول محقق از این میان به اعتبار تیقن و اکتفا به حداقل، سخن ابوزرعه رازی/ است. او جمعیت صحابهش را هنگام وفات رسول خداص، صد هزار نفر و به روایتی صد و چهارده هزار نفر گفته است[[3]](#footnote-3). ولی با ملاحظه‌ای بقیه‌ی افراد صحابه که عموماً گروه‌هایشان مطرح نبود، سخن دار قطنی/ معتبر است. او آنان را صد و بیست هزار نفر گفته است.

مناظر اسلام، علامه بشیر احمد حسینی جالندری، تعداد صحابهش را یقیناً صد و چهل هزار – که یکی دیگر از اقوال دار قطنی نیز است - دانسته و آن را مؤید به پیش‌گویی کتاب قدیم (تورات: مکاشفه 1/14 – طبع 1951 م). گفته است[[4]](#footnote-4).

تمام صحابهش در یک سخن

در جنبه‌ی فضایل، فرق مراتب میان صحابهش امری مسلم است. قطع نظر از آیه‌ها و احادیثی که مبین این نکته هستند، به سادگی هم می‌توان این امر را دریافت. مؤمنی که در اواخر زندگی رسول خداص ایمان آورده بود و فقط چند لحظه یا چند روز با آن حضرتص دیدار و مصاحبت داشته، در فضل با اصحابی که از ابتدای دعوت اسلام، در سفر و حضر، در خوشی و سختی و در صلح و جنگ در کنار رسول خداص بوده و از جان و مال خویش برای ایشان و دعوت او مایه گذاشته بودند، مقایسه کرده نمی‌شود.

پس برترین فضیلت متعلق به اصحابی است که قبل از فتح مکه (سال هشتم هجری) ایمان آوردند. چون تا آن موقع، هجرت که اصل فضایل برتر بود ادامه داشت و در آن مدت ایمان آوردن مساوی با دست شستن از همه چیز و حتی از زندگی بود. خداوند متعال در همین مورد می‌فرماید: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْ﴾ [لحدید: 10]. «در فضل و شرف کسانی از شما که قبل از فتح انفاق و کارزار نمودند با کسانی که بعد از آن انفاق و کارزار کردند، برابر نیستند».

با فتح مکه، اسلام نیرومند‌ترین سازمان دینی و اجتماعی و سیاسی شبه جزیره‌ی عرب گردید و راه برای اسلام آوردن قبایل و افراد باز گردید. آنان که پس از فتح مکه ایمان می‌آوردند، دشواری‌های هجرت را پیش رو نداشتند و بالطبع فضیلت هجرت را هم کسب نمی‌کردند. آن حضرت÷ نیز فرموده بودند: «پس از فتح هجرتی نیست، فقط جهاد ونیت است»[[5]](#footnote-5). برای این دسته از مسلمانان فضل صحبت نبوی و جهاد در رکاب رسول خدا یا به امر ایشانص و خدمت به اسلام برقرار بود و چون صحبت، اصل فضایل کلی بود، اینان نیز مثل اصحاب قبل از فتح مشمول فضایلی که عموماً در حق اصحاب رسول خداص نازل و وارد می‌شد، قرار گرفتند. از این گروه کسانی تمام سال‌های باقیمانده زندگی رسول خداص را در کنار وی یا در ارتباط با وی بودند و کسانی دیگر فقط چند ماه یا مثل مسلمان شدگان زمان حجة الوداع (سال یازدهم هجری – سال وفات رسول خداص) فقط چند روز یا چند لحظه شرف صحبت یا فقط دیدار آن حضرت نصیب‌شان گردید.

دسته‌ی مهمی از صحابه که ضرورت دارد به طور ویژه به آن توجه و فضایل آن را همیشه در ذهن داشت، اهل بیت رسول خداص هستند. این دسته به دو قسمت تقسیم می‌شود: یک قسمت آن، شامل کسانی است که در زمان رسول خداص می‌زیستند و مشتمل بر امهات المؤمنین (ازدواج پاک رسول اللهص)، حضرت علی مرتضی، عباس، حمزه، جعفر، عبدالله بن عباس، سیده النساء فاطمه‌ی زهرا، حسن، حسینش و سایر فرزندان و نوه‌های رسول خداص می‌باشد. این قسمت از اهل بیت به عقیده‌ی اهل سنت، جزو اصحاب و از دسته‌های برتر آنان هستند، چون علاوه بر دارا بودن فضایل قرآنی و حدیثی مربوط به اصحاب، فضایل مخصوص اهل بیت را نیز دارا هستند. قسمت دیگر اهل بیت شامل کسانی است که بعد از رسول خداص در خانواده‌های افراد مذکور متولد شدند. افراد این قسمت در فضایل اصحاب داخل نیستند، اما فضایل کلی مخصوص اهل بیت مانند لزوم دوستی اهل بیت، اتباع از آنان، یکی از دو میراث گرانمایه‌ی رسول خداص بودن و...، اینان را نیز تا قیامت در بر می‌گیرد.

در این رساله چون بحث از «صحابه»ش است، آنچه از فضایل و خصوصیات و مقام بزرگ اصحاب بیان می‌گردد، از این میان فقط به اهل بیت زمان رسول خداص به عنوان صحابه‌ی ایشان بر می‌گردد.

«الصَّحَابَةَ كُلَّهُمْ عُدُولٌ».

اسلام که مجموعه‌ای محفوظ و مشخص از عقاید و تعالیم و آداب و اعمال در قالب کتاب (قرآن) و سنت (حدیث) است، توسط اصحاب رسول خداص به نسل‌های پس از آنان منتقل شده است. این حقیقت، سر فصل موضوعی عقیدتی و مهم در باب صحابهش شده که در علم روایت و رجال به نام «عدالت صحابهش » مطرح می‌شود و در این مورد به طور قاعده و اصل گفته می‌شود: «الصَّحَابَةَ كُلَّهُمْ عُدُولٌ». یعنی: «صحابه همه عادل هستند».

این قاعده بیان می‌دارد که صحابهش افرادی مطمئن و صادق بودند و هیچگاه بر رسول خداص افترا نمی‌کردند. بنابراین، باید یقین داشت که آنچه آنان از رسول خداص روایت کرده و به ما رسانده‌اند، عین حقیقت می‌باشد.

عدالت به چه معناست؟

عدالت در لغت، به معنی برابری و دادگری و راست بودن است. در اصطلاح، وصف کسی است که شخصیت درونی و بیرونی او با موازین شرع برابر و مطابق است و انحراف نمی‌ورزد. به عبارت مصطلح‌تر: «عدالت» یعنی تقوا، پاکی، وارستگی و دور بودن از گناهان. به کسی که دارای این وصف باشد، «عادل» می‌گویند، بنابراین می‌توان بر سخنش اعتماد نمود و آن را باور کرد، «چون کسی که ملازم تقوا و جوانمردی است، از خدا می‌ترسد و در وجودش هیأت راسخه‌ای به وجود آمده که هیچ گاه نمی‌گذارد کذب بگوید. بر عکس فردی که از خدا به حدی که او را از کذب باز بدارد، ترس ندارد، که بر قول چنین کسی اعتماد نمی‌شود»[[6]](#footnote-6).

 کسی که عدالتش ثابت شده باشد، روایت و شهادت (گواهی) او پذیرفته است.

برای تحقق «عدالت»، عصمت از تمام گناهان شرط نیست. کافی است شخص از گناهان اجتناب ورزد، به گناه کبیره اصلاً دست نزند و بر گناه صغیره مصر نباشد[[7]](#footnote-7). اگر مرتکب کبیره شد ولی بعد توبه کرد و راه صلاح در پیش گرفت، باز هم عادل است، مگر اینکه بدون توبه ارتکاب کبایر دارد یا بی‌پروا بر گناهان صغیره اصرار می‌ورزد که در این هر دو صورت «فاسق» گفته می‌شود و «فسق»، «عدالت» را از بین می‌برد. خلاصه «هر چه دلالت بر ضعف دیانت شخص کند به حدی که به اغراض دنیوی بر کذب جرأت نماید، عدالت او را ساقط می‌گرداند»[[8]](#footnote-8). و شهادت وگواهی و روایت چنین کسی قابل قبول نیست.

عدالت به معنی عصمت نیست!

عده‌ای به دلیل ندانستن مفهوم «عدالت»، آن را مترادف با «عصمت» تصور کرده و ذهنشان را به باد شکوک و سؤالاتی راجع به عدالت صحابهش سپرده‌اند. برخی دیگر نیز به همین دلیل به این وحشت افتاده‌اند که اگر قرار باشد همه‌ی اصحاب رسول خداص عادل باشند، پس پدیده‌ی تکلیف در حق آنان چگونه باید تفسیر شود و سپس با مهمیز قرار دادن همین منطق از پایه غلط به جان «عدالت صحابه» افتاده‌اند وآن را غیر قابل قبول قلمداد کرده‌اند!.

نیازی به اثبات تفصیلی نیست که این یک برداشت و استدلال نادرست است. زیرا کافی است به خاطر داشته باشیم: عصمت خاصه‌ی فرشتگان و پیامبران‡ است وبا اختتام سلسله‌ی نبوت، بساط عصمت شرعی از دنیا بر چیده شده است و اکنون از مخلوقات فقط فرشتگان را معصوم داریم! اما «عدالت» چنین نیست. «عادل» به معنی عامیانه‌تر همان فرد متقی و صالح را می‌گویند که جامعه‌ی اسلامی در هیچ برهه از زمان از چنین افرادی نه بی‌نیاز است ونه خالی. زیرا همیشه برای گرداندن امورقضایی به شاهدانی عادل و برای امور روایتی و علمی به روایانی عادل ضرورت هست. این چنین افرادی در هر مملکت و شهر و روستای اسلامی وجود دارند. پس اگر شاگردان بلا واسطه و دست پرورده و خصوصی رسول خداص عادل گفته شوند و این عدالت از نیازهای اساسی اسلام هم باشد، چه چیز آن عجیب و غیر قابل قبول است؟ حقیقت این است که عدالت صحابهش نه مخالف با قانون تکلیف الهی است، نه سؤال بر انگیز و نه وحشت زا.

مفهوم عدالت صحابه**ش**

در علم روایت، چون دلیل صحت وقبول روایات، اعتماد بر روایت راوی است، فقط به یک چیز ثابت می‌شود: «دوری از کذب بر رسول خداص به طور عمد و دانسته»[[9]](#footnote-9). در پرتو این تعریف، عدالت به راحتی و روشنی در حق همه‌ی صحابهش ثابت می‌گردد. چون در این صورت، گناه به فرض وقوع هم منافی عدالت و مانع قبول روایت راویان نیست و به استقرای تام ثابث شده که صحابهش هیچ گاه کذب نمی‌گفتند، چه برسد به کذب بر رسول خداص و این برای عدالت عموم آنان کافی است، هر چند صحابهش در تمام جوانب مزین به تقوا و وارستگی بودند. بنابراین، عدالت صحابهش در اصل به تمام معانی است و از دلایلی که إن شاء الله ارایه می‌شود این عدالت همه جانبه‌ی آنان ثابت می‌گردد.

ضرورت ثبوت عدالت راویان، به وجود آورنده‌ی علمی ظریف و پر دامنه به نام «علم أسماء الرجال» و متمم آن «علم جرح و تعدیل» شده است.

درباره‌ی صحابهش این ضرورت وجود ندارد. «چون آنان همه عادل هستند و جرح و انتقاد بر آنان وارد نمی‌آید. زیرا خداوند متعال ورسول او آنان را تزکیه و تعدیل نموده است و این مشهور است»[[10]](#footnote-10). ومورد اتفاق تمام اهل سنت.

«مقتضای قبول عدالت صحابهش این است که وقتی اسم صحابی بیاید، بدون بحث و جست وجوی اسباب عدالت و طلب تزکیه، روایتش با اطمینان خاطر پذیرفته است»[[11]](#footnote-11)، بر خلاف راویان دیگر که با معیارهای علم «جرح و تعدیل» شخصیت‌شان از هر نظر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و بعضاً ناموثق و روایات‌شان ضعیف یا مردود اعلام می‌شود.

اساساً - آنجا که بحث از دلایل برای اثبات قرآن و حدیث باشد - باید گفت که قرآن کریم، با عقیده به عصمت و صداقت قطعی پیامبر ثبوت یافته و احادیث پیامبر، با عقیده به عدالت و صداقت قطعی اصحابش.

همه‌ی اصحاب عادل هستند

عدالت بر همه‌ی صحابهش صدق می‌کند، چون خداوند متعال در قرآن کریم آنان را به اطلاق و بدون استثنا تزکیه و تعدیل نموده است. به عنوان نمونه:

خطاب به همه‌ی آنان فرموده: ﴿وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلرَّٰشِدُونَ﴾ [الحجرات: 7].

«لیکن خدا محبوب ساخت به نزدتان ایمان را و مزین کرد آن را در قلوبتان و زشت نمود در نظرتان کفر و گناه و نافرمانی را. آنانند هدایت یافتگان».

و فرموده: ﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ...﴾ [آل‌عمران: 164].

«محققاً خداوند بر مؤمنان احسان فرمود که پیامبری از خودشان در میان‌شان مبعوث کرد که آیات او را بر آنان تلاوت می‌کند و تزکیه‌شان می‌نماید و کتاب و حکمت می‌آموزد».

و فرموده: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٧٤ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمۡ...﴾ [الأنفال: 74-75].

«و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند [مهاجران] و کسانی که جای دادند و نصرت نمودند [انصار]، آنان حقیقتاً مؤمن هستند. برای آنان مغفرت و رزق کریم نزد پروردگار هست. و کسانی که بعداً هجرت کردند و همراه شما جهاد نمودند از شما هستند....».

و فرموده: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ﴾ [الحدید: 10].

«از شما مؤمنان کسانی که قبل از فتح - [فتح مکه] -انفاق و کارزار نموده‌اند با دیگران مساوی نیستند، آنان از کسانی که بعد از فتح مکه انفاق و کارزار کردند، درجه‌ی بزرگتری دارند و خداوند به همه وعده‌ی حسنی داده است و به آن چه که می‌کنید وانجام می‌دهید، خبر دارد».

منظور از وعده‌ی حسنای الهی، وعده‌ی بهشت است و تخصیص انفاق و مقاتله بر سبیل ذکر اهم و شاخص‌تر است که قبل از فتح مکه، نیاز به آن شدیدتر بود.

رسول خداص نیز به اطلاق و تعمیم این اسلوب الهی را پیروی کرده‌اند. مثلاً فرموده‌اند: «أصحابي كالنجومِ، بأيِّهِم اقتديتم اهتديتم». «اصحاب من مانند ستارگانند، به هر کدامشان اقتدا کنید، هدایت می‌یابید». ونیز فرموده: «...مَا أَنَا عَلَيْهِ، وَأَصْحَابِي». «تنها مسیر رستگاری، راه من و اصحاب من است...». و سایر احادیثی که در آنها امر به اقتدا از صحابهش و ذکر فضایل مربوط به آنان، مطلقاً و بدون تبعیض آمده است.

از اقوال خود صحابهش بالاخص بزرگان آنان مانند حضرت علی مرتضی و ابن مسعود و ابن عباس و... و همچنین از اقوال اهل بیتش - که نمونه‌های متعددی از هر دسته را در بخش دوم نقل خواهیم کرد - نیز همین عمومیت ثابت می‌شود. اصولاً در نزد بزرگان صدر اسلام از خود صحابهش گرفته تا تابعین و اتباع تابعین (افراد قرونی که رسول خداص به خیریت آن شهادت داده‌اند)، تبعیض میان صحابهش در موضوع عدالت و صداقت، معنا و جای طرح نداشت و نگرش به صحابهش بر مبنای فضل قرآنی و حدیثی آنان بود.

از طرف دیگر، دلیل و قرینه‌ای هم وجود ندارد که موجب شود بعضی از اصحاب را فاقد عدالت بدانیم.

استدلال از لغزش‌های طبیعی برخی صحابهش بر عدم عدالت آنان، ناموجه است. چون از اکثر قریب به اتفاق صحابهش ، لغزش قادح (از بین برنده‌ی عدالت) ثابت نیست و آنچه هم که از لغزش‌های برخی روایت شده، به شهادت قرآن و حدیث و تاریخ و به اقتضای برکت صحبت رسول خداص توبه و عمل نیک و به دنبال آن مغفرت در پی داشته است یا اصلاً از نوع خطای اجتهادی بوده که نه گناه بود و نه خدشه‌ای بر عدالت آنان وارد می‌کرد. در این مورد در مبحث پایانی رساله شافی‌تر از این موضوع سخن گفته خواهد شد. فعلاً به نقل قول جامع امام ابو زرعه رازی (260 هجری) در بیان منزلت صحابه وشئامت بد گویی آنان اکتفا می‌کنیم:

«وقتی دیدی کسی یکی از اصحاب رسولص را تنقیص می‌کند، بدان که او زندیق است. چون رسولص حق و قرآن هم حق است و قرآن و حدیث را اصحاب رسول اللهص به ما رسانده‌اند. بدون تردید آنان می‌خواهند شهود ما را جرح کنند تا کتاب وسنت را باطل نمایند در حالی که آنان خود شایسته‌ی جرح هستند زیرا که زندیق هستند»[[12]](#footnote-12).

و اما وجود منافقان و ظهور ارتداد

همین جا شاید این شبهه همه دامنگیر شود که آیا بقای منافقان پس از رسول خداص و ارتداد بعضی از مسلمانان که بلافاصله پس از رحلت آن حضرت÷ اتفاق افتاد، بر آن قاعده‌ی عمومی «الصَّحَابَةَ كُلَّهُمْ عُدُولٌ» خدشه وارد نمی‌کند؟ خصوصاً بر صحت کلی روایات اهل سنت با وجود این احتمال که منافقان نیز روایاتی به مذاق خود و علیه اسلام تراشیده و به خورد مردم داده‌اند؟

این شبهه هم بی‌اساس است. چون تعریف صحابی، هر دو دسته از این کسان را از زمره‌ی صحابهش خارج می‌کند. پس وقتی می‌گوییم «صحابه همه عادل هستند»، منظور هر آن کسی است که به معنای واقعی و اصلی کلمه صحابی بوده است.

تمام گروه‌های مشهور صحابهش به شهادت قرآن و حدیث و تاریخ از نفاق و ارتداد مصون ماندند. آنان که پس از رسول خداص - در زمان خلیفه‌ی اول - مرتد شدند، بادیه نشینان نو مسلمان مدینه و مکه بودند که ارتدادشان در قرآن پیش گویی شده بود. مسلمانان مدینه و مکه که مسکن و مأوای اصحاب مشهور بود از این جریان کاملاً محفوظ ماندند و بلکه باعث سر کوب این فتنه شدند. از این مرتدان بسیاری به رهبری حضرت ابوبکر صدیقش توسط صحابهش نابود شدند و بعضی فرار کردند و بعضی هم دوباره به اسلام بر گشتند و تا آخر پیرو مخلص اسلام گردیدند. به گواهی تاریخ، پس از آن ارتداد که زیاد به طول نینجامید، ارتدادی دیگر در میان عرب به وقوع نپیوسته است.

وجود منافقان هم با وجود صحابهش مشکلی در پی نداشت. صحابهش به راهنمایی رسول خداص و در پرتو اوصاف بیان شده‌ی منافقان در قرآن آنان را می‌شناختند. این کسان اصولاً در زمان رسول خداص افراد و گروه‌هایی معین با عادات و خصایل مشخصی بودند. علاوه بر این، با تدابیر بسیار حساب شده‌ی صحابهش در برخورد با پدیده‌های مشکوک و تنظیم قواعد دشوار برای روایت و قبول حدیث، فرصت دروغ پردازی برای منافقان وجود نداشت، و اگر هم حدیثی اختراعی بیان می‌کردند، دانش وسیع صحابهش در سنت بلافاصله مچ آنان را باز می‌کرد. این در تاریخ حفظ و تدوین حدیث سر گذشتی خواندنی و مخصوص به خود دارد. این را هم باید اضافه کرد که آن چه از شرایع و احکام دین از رسول خداص روایت شده، همه از صحابیانی است که شناخته شده هستند و حالاتشان مثل روز روشن است. در هر صورت از این ناحیه خدشه‌ای بر کلیت و عمومیت عدالت صحابهش و شالوده‌های مذهب اهل سنت وارد نیست.

کوتاه سخن اینکه:

همه‌ی اصحاب رسول خداص عادل هستند و عدالت آنان معیار حقیت و محکمی اسلام است. این عدالت به اندازه‌ای قوی است که:

 «اجماع صحابهش در قطعیت مانند حکمی است که به کتاب و سنت ثابت است، به گونه‌ای که منکر آن تکفیر می‌شود و این (اجماع صحابه) قوی‌ترین قسم اجماع است»[[13]](#footnote-13).

تفسیر یک آیه و شرح یک حدیث:

در پایان این مبحث، توضیحی درباره‌ی یک آیه و یک حدیث ضروری است تا معنای ظاهری آن‌ها برای بعضی در موضوع «عدالت صحابهش » سؤال و اشکال ایجاد ننماید.

الف) تفسیر آیه:

در سوره‌ی حجرات این آیه را می‌خوانیم: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ ٦﴾ [الحجرات: 6].

«ای مؤمنان! اگر یک فاسق برایتان خبری آورد، تحقیق کنید تا نا دانسته بر قومی حمله نکنید که بعد به سبب کاری که کردید پشیمان می‌شوید».

مفسران سبب نزول این آیه را واقعه‌ای نوشته‌اند که خلاصه‌ی آن بدین قرار است:

مردم قبیله‌ی بنی مصطلق وقتی اسلام را قبول کردند، حاضر شدند زکات اموال‌شان را به کسی که رسول خداص به نزدشان می‌فرستد، تحویل دهند. رسول خداص در موعد مقرر ولید بن عقبهش را برای این هدف به سوی بنی مصطلق فرستاد. ولیدش در جاهلیت با بنی مصطلق عداوت داشت و به همین سبب از ناحیه‌ی آنان بر خود بیمناک بود. وقتی به نزدیکی آبادی آنان رسید، افراد آن جا برای استقبال او بیرون آمده بودند. ولید فکر کرد آنان برای کشتن او چنین جمع شده‌اند و به سوی او می‌آیند. او به قصد نجات خویش از آن جا بر گشت و به مدینه آمد و به رسول خداص گفت آنان به جای دادن زکات، در صدد قتل او بر آمده بودند. آن حضرت ناراحت شد و لشکری به قصد تأدیب آنان فراهم نمود. اما به زودی حقیقت آشکار گشت و همه فهمیدند که مؤمنان بنی مصطلق چنین اراده‌ای نسبت به قاصد رسول خداص نداشته‌اند. به دنبال این جریان بود که آیه‌ی مذکور نازل گردید.

برخی از ظاهر آیه استدلال کرده‌اند که در میان صحابهش هم وجود فاسق ثابت است و این با قاعده‌ی مجمع علیه «الصحابة کلهم عدول» منافات دارد.

در رفع این اشکال به طور خلاصه باید گفت:

اولاً، فاسق شدن یک نفر، به معنی دوام فسق او نیست. چون ممکن است توبه کند یا دست به اعمال نیک بزند و به سبب آن، گناه و فسق محو گردد که خداوند متعال قانون نهاده: ­﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ﴾ [هود: 114]. «بی‌تردید نیکی‌ها، گناهان را از بین می‌برد». و این در حق صحابهش که به نص قرآن و حدیث صاحب فضایل و کمالات بزرگ و علی الخصوص رضای الهی بودند، بلا ریب است. در مورد ولیدش هم این سؤال به همین جواب می‌تواند برطرف گردد.

ثانیاً، دلیلی نیست که در آیه منظور از فاسق، ولیدش بوده باشد. چون طبق قانون قرآنی بسیاری از آیه‌ها دارای سبب نزول خاص، اما حاوی حکم عام هستند، این جا نیز همین طور است. واقعه‌ای که ولید مسبب آن بود، سبب نزول این حکم (تبیین خبر فاسق) قرار گرفت، بدون اینکه شخص او فاسق گفته شود. می‌توان مفهوم آیه را با سبب نزول آن چنین پیوند داد: وقتی خبر یک نفر صالح هم گاهی اوقات به قراین قوی مشتبه و غیر قابل عمل می‌گردد، خبر یک نفر فاسق به طریق اولی در معرض چنین اشتباهاتی قرار دارد و باید درباره‌ی آن تحقیق شود.

ثالثاً، به گواهی روایات و تاریخ، از ولیدش گناهی که او را فاسق گرداند، صادر نشده بود و برای همین رسول خداص به وی اعتماد کامل داشت و بر وی مسئولیت نهاد.

ب) شرح حدیث:

در حدیثی می‌خوانیم، رسول خداص فرمودند: «من قبل از شما در کنار حوض خواهم بود. مردانی از شما به سوی من آورده می‌شوند. ولی همین که بخواهم به آنان آب بدهم، به عقب کشیده می‌شوند و من می‌گویم: پروردگارا! اصحاب من! می‌فرماید: تو نمی‌دانی که اینان بعد از تو چه چیزهایی پدید آوردند»[[14]](#footnote-14).

مخالفان عدالت صحابهش می‌گویند از این حدیث ثابت می‌شود بعضی از اصحاب رسول خداص در آخرت ناکام می‌گردند که با این معنا، نافی عمومیت عدالت بر همه‌ی صحابهش است. اما این معنا، مقصود حدیث نیست. برای تبیین مقصود و مصداق حدیث، حتماً باید دو احتمال را بررسی کرد:

همه‌ی اصحاب مقصود هستند.

گروهی خاص مقصود می‌باشند.

احتمال اول صد در صد باطل است. چون اولاً، اگر بپذیریم بعد از رسول خداص صحابه همه مرتد یا حداقل فاسق شدند، از اسلام چه باقی می‌ماند؟ چنان چه چند نفر استثنا شوند، باز هم این سؤال و ایراد به قوت خود باقیست و به دلایلی که درباره‌ی عدالت صحابهش ارایه می‌شود، این احتمال به هیچ وجه پذیرفته نیست. ثانیاً، قرینه‌ای نیز برای این تعمیم وجود ندارد. ثالثاً، الفاظ حدیث خود دال بر این است که فقط گروهی (مردانی) از حوض طرد می‌شوند.

احتمال دوم را باید پذیرفت. آنان گروهی خاص هستند. به نظر بعضی از علما، این گروه همان نو مسلمانان هستند که در اول خلافت ابوبکر صدیقش مرتد شدند و با آنان پیکار شد و از دم تیغ گذشتند و در حال کفر مردند. برخی از محققان همین توجیه را ترجیح داده‌اند. بعضی دیگر، منافقان را منظور حدیث دانسته‌اند، آنان به سبب اعمال اسلامی، اول با مسلمانان حشر می‌شوند ولی در لحظات سرنوشت ساز قیامت به همین طریق به آن حضرت علیه السلام معرفی و از گروه مخلصان جدا می‌گردند[[15]](#footnote-15). این توجیه در احادیث دیگر هم مؤید دارد و بعضی از احادیث، بعضی دیگر از احادیث را تفسیر می‌کند. محدثان روایت کرده‌اند: روزی رسول خداص همراه با عده‌ای از یارانش به مقبره رفت و پس از دعا برای اموات، فرمود: «دوست داشتم برادرانمان را می‌دیدم». گفتند: یا رسول الله! مگر ما برادران شما نیستیم؟ فرمودند: «شما اصحاب من هستید. برادران ما کسانی هستند که هنوز نیامده‌اند و بعداً خواهند آمد. من در روز قیامت پیش از آنان بر سر حوض خواهم بود...» و ماجرای طرد شدن بعضی از آنان را بیان فرمود[[16]](#footnote-16). چنان که ظاهر است در این حدیث آن حضرت÷ اصحاب خود را صراحتاً مستثنی فرمود و آن حالت اخروی را برای بعدی‌ها گفت[[17]](#footnote-17).

به هر حال، تنها به یکی از این سه توجیه یا جمعاً به همه‌ی توجیهات مذکور است که حدیث با آیه‌ها و احادیث صحیح دیگری که در بیان مقام و فضایل صحابهش نازل و وارد شده است، وفق پیدا می‌کند. علاوه بر این، با عنایت به حقایق برجسته و محفوظ و نظر به تاریخ زندگی و حالات صحابهش هم ثابت می‌گردد که منظور آن حدیث قطعاً نمی‌تواند اینان باشند. زیرا بدعت از حریم ایمانی صحابهش فرسنگ‌ها فاصله داشت. مجموعه‌ی اسلام که تماماً ارمغان صحابهش است و حرص و ولع بی‌مثال آنان در حفظ و اجرای دقیق سنت و تنفرشان از بدعت و مخالفت شدید با هر امر نو پدید که نمونه‌های آن بسیار فراوان و غیر قابل حصر است، گواه‌های این حقیقت‌اند. به طور مثال عنوان می‌شود: جمع سوره‌ها و آیات قرآن از مصاحف پراکنده و گرد آوری و ترتیب آن‌ها در یک مصحف اصلی، واقعاً نیاز اسلام و مسلمانان بود. اما صحابهش در اوایل از ترس اینکه مبادا این کار بدعت باشد - چون رسول خداص آن را انجام نداده بود - از مبادرت به آن امتناع می‌کردند تا آن گاه که در زمان امیر المؤمنین حضرت عثمانش امری نا گزیر ثابت شد و با مشاورت‌های پیاپی بالاخره عملی گردید. وقتی صحابهش در امور مهم و اساسی با ترس و تقوا قدم بر می‌داشتند، ارتکاب و پدید آوردن بدعت از سوی آنان را نمی‌توان حتی تصور کرد.

بخش دوم: دلایل عدالت و صداقت صحابه**ش**

مجموعه‌ی دلایلی که باعث می‌شود عقیده داشته باشیم «صحابهش عادل هستند» مشتمل است بر:

آیه‌های قرآن کریم،

احادیث رسول خداص،

سلسله‌ای بی‌نهایت از دلایل عقلی و علمی و تاریخی.

... و شواهد متفرقه‌ی دیگر.

برای هموار شدن زمینه‌ی ذهنی، اول به سراغ دلایل عقلی می‌رویم.

1- دلایل عقلی

از آنجا که قانونگذاری در اسلام کاملا بر مبنای نیاز‌های حقیقی است، عقل سلیم به بداعت حسن احکام آن را در می‌یابد و ضرورت آن را توجیه می‌کند. «عدالت صحابه وضرورت اتباع از آنان» نیز حکمی دینی است که از دریچه عقل از جنبه‌های متعدد قابل اثبات است. به طور مثال می‌توان گفت:

اول- فاسق شدن احدی از صحابهش ثابت نیست، نه در قرآن، نه در حدیث ونه در تاریخ. بلکه آنچه ثابت است تقوا، فضل، برتری، وارستگی، زهد ووجوب اتباع آنان است. برای نفی عدالت از کسی، شرط اول اثبات فسق دایم و مستمر اوست.

دوم- با نگاهی به داستان ایمان آوردن صحابهش آشکار می‌شود که آنان در مسلمان شدن کوچکترین انگیزه و طمع دنیوی نداشتند که عدم حصول آن باعث تزلزل ایمان یا عقب گردشان گردد. در داستان زندگی آنان می‌خوانیم که در قبال قبول اسلام تحت طاقت فرسا‌ترین شکنجه‌های جسمی و روحی قرار گرفتند و با این حال از اسلام دست بر نداشتند. این کدامین مورد بود که بالاخره این کوه‌های ایمان واستقامت را از جا بر کند وصلاح وخلوصشان را پایمال کند؟!.

سوم- حضرت محمدص حامل آخرین پیام الهی برای انسان‌ها بوده است چنین پیامبری قاعدتاَ می‌بایست در تربیت شاگردان وارائه الگوهای زنده برای تبلیغ و اشاعه آن پیام به تمام جهانیان از همه پیامبران، موفق‌ترین بوده باشد. حال اگر صحابهش رافاقد عدالت و احیانا کسانی بدانیم که پس از ایشان - جزتنی چند - همه مرتد شدند یا عدالت و تقوای‌شان را از دست دادند، عقل چطور این امتیاز بزرگ را برای آخرین رسول و آخرین دین ثابت می‌کند؟

چهارم- وقتی شاگردان یک مدرسه و یک معلم همه یا اکثرشان آخرالأمر رفوزه شوند، پیکان اولین تیر سؤالات وانتقادات به سوی مسئولان آن مدرسه یا معلم متوجه می‌شود. اگر صحابهش شاگردان رسول خداص، پس از او در معرض چنین قضاوتی قرار گیرند، آیا این مطلب شیوه تربیتی و سازندگی آن بزرگ‌ترین معلم و مرشد انسان‌ها را ناقص ثابت نمی‌کند؟ و آیا این منافی با شأن بلند آن برترین پیامبر خدا نیست؟

پنجم- اگر صحابهش پس از رسول خداص از مسیری که او برای‌شان مشخص کرده بود منحرف شدند، باید شرمگینانه اذعان کرد که رسول اسلامص در ادای رسالت خویش نا کام شد! وحتی فراتر از آن عقیده باید داشت که خداوند متعال آن همه توصیف و تمجید از صحابه را در قرآن و تضمین گسترش اسلام حقیقی نا بجا گفته است. معاذ الله.

ششم- صحابهش در کار نبوت و تثبیت احکام اسلام و پیش برد آن به طرف هدف نهایی، شریک رسول خداص بودند، آن گونه که ایشانص موفقیت خویش را در مقابله با دشمنان دین و ادای رسالت، پس از توفیق و امداد خداوند متعال در نصرت و تعاون آنان می‌دید. پیام آسمانی این حقیقت را چنین برای وی تبیین می‌نمود: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [الأنفال: 62]. «اوست آن ذاتی که تو را به یاری خویش و به وسیله‌ی مؤمنان کمک نمود». و نیز فرموده: ­﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٤﴾ [الأنفال: 64]. «ای نبی! تو را خدا کافی است و مؤمنانی که از تو پیروی کردند».

حال چگونه صحیح خواهد بود که گفته شود این شرکای آخرین رسالت آسمانی که شرکت و همراهی صادقانه و مؤثر‌شان برای رسول از جانب خداوند متعال مورد تأکید و تأیید صریح قرار گرفته بود، بعد از او همه یا اکثرشان فاقد صلاحیت و عدالت شدند؟

 هفتم- رسول خداص در طول زندگی خویش تا واپسین دم نسبت به اصحاب خویش مطمئن بود و نظر مثبت داشت و برای همین با اطمینان خاطر وظایف مهم رسالت خویش را در میان‌شان تقسیم می‌کرد و از آنان تمجید می‌نمود و توصیف می‌کرد. این‌ها همه در حالی بود که وحی نازل می‌شد، همان وحی که کارها و اهداف پنهان منافقان را مو به مو برای ایشان بر ملا می‌کرد و آنان را به وی می‌نمایاند. نزول وحی خود دلیلی محکم بر صحت اطمینان رسول خداص از اصحابش بود، زیرا اگر صحابه معتمد و حقیقتاً مؤمن نبودند، مثل منافقان به وحی معرفی می‌شدند و چنانچه پس از رسول خداص از موقف‌شان انحراف می‌ورزیدند نیز در کلام الهی مطالبی در خصوص آینده‌شان ثبت می‌گردید. اما می‌بینیم که اینطور نیست.در قرآن کریم برای اصحابش برخلاف منافقان، در هر مورد تمجید و توصیف نازل شده ودر مورد آینده‌شان نیز حقایقی مثبت و غیرقابل شک نازل شده است. مانند آیه‌ی قتال با مرتدین که در آن «محب و محبوب خدا» معرفی شده‌اند و... .

هشتم- اسلام به تمامه توسط صحابهش به دیگران رسیده است. اگر آنان در تبلیغ این دین دچار خیانت و آمیختن دروغ شدند یا حداقل تصور شود که چنین احتمالی وجود دارد، باید به کلی از اسلام دست شست. چون در این صورت با یک دین سرتا پا مشکوک سرو کار داریم و اصلا شایستگی دل بستن وتبلیغ کردن را ندارد.

نهم- دین توسط صحابهش هر جا که می‌رسید، به یک شکل و یک اندازه ویک رنگ بود. این ثابت می‌کند که آنان فقط مبلغ و پیام آور یک حقیقت (قرآن وحدیث) بودند ودر ابلاغ آن نه کمی روا داشتند نه بیشی. اگر آنان برای پیاده کردن اهداف خویش، هر کدام حقایقی را مخفی یا مطالبی از خود اضافه می‌کردند، آن وقت این یکپارچگی و وحدت شگفت انگیز دینی متحقق نمی‌شد.

دهم- اگر صحابهش عادل نبودند، قرآن که ستون فقرات و پیکره عظیم اسلام است نیز به این صلابت جاودانه پا بر جا نمی‌ماند وهمان زمان در هم فرو می‌ریخت. چون ناقلان قرآن، صحابهش بودند و بی‌اعتمادی نسبت به آنان، قرآن کریم را هم غیرقابل اعتماد می‌ساخت. هر کس می‌توانست بگوید: ازکجا مطمئن شویم که در این کتاب سخنان من در آوردی اصحاب وجود ندارد یا چیزی از آن توسط آنان کم یا تحریف نشده است؟ مطمئنا در جواب این اشکال کسی نمی‌تواند بگوید: «قرآن از خیانت محفوظ مانده، چون خداوند متعال خود اعلام فرموده: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9]. و او تعالی این وعده، یعنی حفظ کامل آن را بر خویش نهاده است. چون آن اشکال روی همین آیه نیز رخ می‌داد: از کجا ثابت می‌شود که این آیه هم پرداخته‌ی صحابه نیست تا بتوانند بدین بهانه مردم را بر قرآن تحریف کرده خویش دل خوش سازند؟!.

یازدهم- اسلام که مظاهر جذاب و فطری آن قلوب را فریفته و اثرات شگرف تعالیم وقوانین آن در هر زمان ارباب عقول را به تحسین واداشته، در اصل ارمغان صحابهش از منبع و شارع آن می‌باشد. اگر آنان مورد اعتماد نبودند و در رساندن این دین - معاذالله - دست به خیانت‌هایی از قبیل دروغ و... می‌زدند مطمئناً اسلام هیچ گاه وجهه‌ی آسمانی و معقول و فطری بودن خویش را حفظ نمی‌کرد وهیچ کس را تا به امروز به تحسین و تقلید وا نمی‌داشت. چون آن وقت، اسلام دینی نبود که کاملا آسمانی و بر مبنای فطرت استوار باشد، بلکه مجموعه‌ای تحریف شده و شامل مطالب دروغین و تصرفات ناموجه انسانی بود. این عدالت صحابهش بود که باعث شد دین به نوعیت و کیفیت و میزانی که از طرف خدا و رسول او ترتیب یافته و کامل شده بود به ما برسد.

دوازدهم- امام ربانی، خواجه احمد سرهندی/ به طریقی دیگر این حقیقت را ثابت کرده است و ایشان آنجا که در بیان پاکی اصحاب رسول خداص از رذایل نفسانی محققانه سخن می‌راند، در آخر می‌گوید: «جماعتی که در صحبت اولیای این امت زندگانی می‌نمایند از این رذایل نجات می‌یابند، جمعی که در صحبت افضل الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات عمر خود را صرف کرده باشند و برای تأیید و نصرت دین او بذل اموال و انفس نموده بودند چه احتمال دارد که ذمائم در حق‌شان توهم نموده آید؟ مگر آن که عظمت و بزرگی خیر البشر علیه وعلی آله الصلواة والسلام و التحیة از نظر ساقط شود عیاذ بالله سبحانه! و صحبت او علیه وعلی آله الصلواة والسلام از صحبت ولی امت ناقص‌تر متوهم گردد. نعوذ بالله سبحانه منه! و حال آنکه مقرر است که ولی امتی به مرتبه صحابی آن امت نرسد، فکیف به نبی آن امت»[[18]](#footnote-18).

سیزدهم- صحابهش در برابر اوامر و احکام خداوند متعال و رسول اوص تابع‌ترین افراد بودند، آن گونه که در باب فرمانبری کامل از رهبر، تاریخ نظیر آن را در هیچ ملل و مکتبی سراغ ندارد. در این مورد فقط کافیست بدانیم برای هر حکم قرآنی که نازل می‌شد، صحابهش برجسته‌ترین امتثال را از خود نشان می‌دادند و در مقابل اوامر و اراده‌های رسول اللهص نیز چنان بودند که گویا اصلاً از خود اراده‌ای ندارند و مصداق بارز «کالـمیت في ید الغسال». «مثل مرده در اختیار شستشو دهنده» بودند. همین تابعیت محض، اصل و راز محبوبیت آنان در نزد خداوند متعال و رسولشص بود. وقتی ابوسفیانس در روزهای فتح مکه این پیروی آنان را دید، به شگفت آمد و از عباسس پرسید: مگر هرچه که او به اینان دستور می‌دهد، انجام می‌دهند؟! ایشان فرمودند: آری، به خدا سوگند اگر به ترک غذا و آب دستورشان دهد اطاعتش می‌کنند[[19]](#footnote-19). رسول خداص به این تابعان مطیع خود این دستور را هم داده بودند که دین را تمام و کمال به دیگران برسانند. پس، ما به پیروی از حضرت عباسش به خدا سوگند یاد می‌کنیم که آنان در این امر نیز اطاعتش کردند.

چهاردهم- از میان مطالب تاریخی مربوط به عرب دوران جاهلیت، این هم یک حقیقت مسلم است که آنان از دروغ و تحریف سخنان شدیداً اجتناب می‌کردند. چون این کار را خلاف مروت و مردانگی و عربیت خویش می‌دانستند. عرب در این خصلت چنان پیش رفته بودند که حتی حاضر نمی‌شدند به نفع خویش و برای ضرر دشمن، دروغ بر زبان بیاورند. قصه‌ی ابوسفیانس معروف است. او زمانی که هنوز با مسلمانان سر جنگ و دشمنی داشت، وقتی به روم رفت و هرقل پادشاه روم از وی جویای احوال آنان و پیامبر اسلام شد، واقعیات را باز گفت، در حالی که بسیاری از آنان گفته‌ها به ضرر خودش بود. اما متذکر شده است که چون می‌ترسیدم وصف دروغ گویی بر شخصیتم بچسبد، مجبور بودم حقایق را بگویم.

صحابهش، مانند بقیه عرب‌ها این خصلت را دارا بودند و بلکه به علت سلامت طبع --که اسلام آوردن دلیل آن بود- در این خصلت از دیگران بالاتر بودند. در اسلام این خصلت انسانی، وجهه‌ی آسمانی و دینی یافت و به سبب تزکیه‌ی بزرگترین مزکی بشریت خالص‌تر و افزون گردید. اگر چنین نباشد، حداقل مورخان بیگانه و مستشرقان نامتعهد به راحتی می‌توانستند بگویند: اسلام در این جنبه نتوانست اثرش را بیش از اثر عصبیت جاهلی یا مثل آن برگرویدگانش ثابت کند و بلکه بالعکس، به علل و عواملی راستگویانی در آن، دروغگو بار آمدند! معاذالله.

پانزدهم- صحابهش همه بدون استثنا روایات همدیگر را می‌پذیرفتند و به نظرات و برداشت‌های فقهی یک دیگر احترام قایل بودند. این احترام و اعتماد متقابل در حساس‌ترین زمان‌های عهد صحابهش که همان دوران مشاجرات در اواخر نیمه‌ی دوم خلافت راشده بود نیز به قوت خود باقی بود، به طوری که در حین جنگ و پس از آن هر کدام از آنان هر گاه حدیثی از افراد دسته‌ی مقابل می‌شنید، بالوفور قبول می‌کرد.

با این وصف، به چه دلیل و کدام بهانه می‌توان با قضاوت شخصی در میان آنان تفکیک قائل شد و روایات دسته‌ای را مقبول و روایات دسته‌ای دیگر را مردود دانست؟

شانزدهم- صحابهش پس از رحلت رسول خداص در هیچ مقطعی از زمان آرام سر جای‌شان ننشستند. آنان با گرد آمدن پیرامون خلفای وی زندگی‌شان را صرف نشر و اشاعه‌ی اسلام کردند، از دیار و کاشانه و آسایش بیرون آمدند و به اطراف عالم پراکنده شدند، مشقت‌های سفر و شکنجه‌های دشمنان و کشته شدن و گرفتار آمدن در مصایب و دشواری‌ها را تحمل نمودند، بدون اینکه خسته شوند یا از کسی واهمه‌ای به خود راه دهند یا در مقابل برق خیره کننده‌ی طلاهای خزانه‌های سلاطین مغلوب و عظمت فتوحات و غنائم، ذره‌ای پای اخلاص و وارستگی‌شان بلرزد، بلکه به حصول چیزی دنیوی به وحشت می‌افتادند و از اینکه مبادا جزای زحمات‌شان باشد، از آن دوری می‌جستند و استغفار می‌کردند.

این، کار منافقان و کسانی که اهداف پنهان و اغراض دنیوی دارند نیست. مگر ممکن است جنگ جویان و کشورگشایان دنیاطلب پس از رسیدن به هدف، از آن بهره نگیرند و متمتع نشوند؟ آری، این کار مخلصان و صادقان و عادلان است، کسانی که ظاهر و باطن‌شان تصفیه شده و مظاهر فریبنده‌ی دنیوی قادر نیست آنان را به نفاق و خیانت و دروغگویی مبتلا سازد.

به راستی که وجود قبور بی‌شمار صحابهش در بلاد مختلف دنیا، یاد آور صداقت و پاکبازی آنان و ایمانی که به هدف الهی خویش داشتند، می‌باشد.

هفدهم- صحابهش برای جهاد و تعلیم قرآن و حدیث به هر طرف پراکنده شدند.در حالی که ملازم ساده زیستی بودند و زندگی‌شان مالامال از زهد و قناعت و بسندگی به قوت لایموت بود و هیچ گاه از مردم در ازای زحمات و تعلیم و تدریس‌شان مزد طلب نمی‌کردند. این از نشانه‌های صداقت و عدالت است که خداوند متعال در قرآن به اتباع واجدین این وصف چنین امر می‌فرمایند:

 ﴿ٱتَّبِعُواْ مَن لَّا يَسۡ‍َٔلُكُمۡ أَجۡرٗا وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٢١﴾ [یس: 21]. «پیروی کنید کسانی را که از شما مزدی طلب نمی‌کنند و خود هدایت یافته هستند».

هجدهم- اراده‌ی خداوند متعال بر این هدف متمرکز بود که اسلام را بر تمام ادیان دیگر چیرگی بخشد. قرآن به این هدف چنین تصریح فرموده است: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدٗا ٢٨﴾ [الصف: 9]. «اوست آن ذاتی که فرستاد رسولش را به همراه هدایت و دین حق تا آن را برهمه‌ی ادیان غالب سازد ولو اینکه بر مشرکان این موضوع ناگوار افتد».

اگر تصور شود دست پروردگان آن رسول پیروز و اولین مبلغان آن دین غالب، بی‌اعتماد از آب در آمده‌اند و در ادامه‌ی آن رسالت عظمی ناتوان ماندند وغیر قابل اقتدا، باید پذیرفت که آن اراده خداوند متعال در همان مراحل ابتدایی نقش بر آب شد و اثری نبخشید. اما دیدیم که چنین نشد. چنان که خداوند فرموده بود، دین غالب شد و کافران و مشرکان در آتش حسادت سوختند و این همه توفیقی بود که خداوند متعال به صحابهس داد و آن اراده را توسط آنان بر منصه‌ی تحقق و ظهور گذاشت. به عبارت دیگر: رسول خداص را با تربیت دلخواه صحابهس بر آورده ساخت.

نوزدهم- رسول خداص اصحاب‌اش را بدون استثنا به تبلیغ آن چه که از وی شنیده بودند به غایبان امر فرمود. مطمئناً صحابهس بسی والاتر و فراتر از این تصور شوم بودند که در ادای آن وظیفه مرتکب خیانت شوند. مگر اینکه بپذیریم - معاذ الله - رسول خداص نمی‌دانست چه کسانی را برای تبلیغ فرموده‌هایش مأمور می‌کند! در حالی که ایشان مسایل و ضروریات دین را به وحی می‌دانست و این را هم می‌دانست که اصحاب او از طرف خدا انتخاب شده‌اند تا یاور او و رساننده‌ی صادق پیامش به جهانیان باشند و خود به این حقیقت چنین یادآوری فرموده بودند که: «هیچ پیامبری نیست مگر اینکه دارای یاران مخلص و اصحاب می‌باشد، آنان به سنتش چنگ می‌زنند و امرش را گردن می‌نهند. بعد از آنان، کسانی جای‌شان را می‌گیرند که چیزهایی می‌گویند که خود به آن عمل نمی‌کنند و کارهایی انجام می‌دهند که به آن دستور داده نشده‌اند...»[[20]](#footnote-20).

بیستم- یکی از وظایف خلفای رسول، ارسال مبلغان که صحابی بودند به تمام اکناف عالم اسلامی تا مردم را قرآن بیاموزند و احادیث رسول خداص را باز گویند و از طرف دیگر به مردم نیز امر می‌کردند سخنان آنان را بپذیرند و به آنان اقتدا نمایند. آیا این پندار موجه است که آن مبلغان فاقد عدالت بودند و کذب هم می‌گفتند و بدین طریق مردم دنیا اسلام را وارونه و خلاف اصل می‌شنیدند؟

بیست و یکم- صحابهس واسطه میان پیامبرص و امت او هستند. بعد از رسول، حامل و مبلغ تمام تعلیمات اسلام آنان بودند. حال اگر آنان از این وسط حذف شوند، امت به چه طریق خود را به سرچشمه‌ی سلام و مهبط وحی و مصدر اصلی پیام الهی مرتبط می‌سازند؟ امام حرمین ابوالمعالی جوینی/ به همین معنا گفته: «علت کنجکاوی نکردن درباره عدالت صحابه این است که آنان حاملان شریعت بودند. اگر در روایت آنان توقف می‌شد، در نتیجه شریعت منحصر و محدود در عصر رسول اللهص می‌گردید وبه سایر اعصار نمی‌رسید»[[21]](#footnote-21).

بیست و دوم - تاریخ این حقیقت را فریاد می‌کند که: چون صحابهش جایی را فتح و تحت اداره خویش در می‌آوردند، در مدت بسیار کوتاه محبوب قلب مردمان آن دیار می‌شدند. مردم دیگر به هیچ قیمتی حاضر نمی‌شدند از زیر سایه آنان خارج گردند. خواننده در پرتو تجربه تاریخی به خوبی می‌داند که دغل و خیانت و فسق حکام وملل غالب، نتیجه‌ای جز ایجاد تنفر وانزجار وبد نامی در میان رعایات و ملل مغلوب نداشته وندارند و افرادی با چنین اوصاف هرگز در ادای رسالت پاکی مانند اسلام موفق نخواهند شد.

ما می‌دانیم که علت محبوبیت صحابهش اولاَ برگزیدگی آنان از طرف خدا و رسول بود و ثانیاَ تعهد وعمل کامل آنان بر قرآن و سنت. در واقع بزرگترین عامل مقبولیت وپیشرفت سریع اسلام در ممالک مفتوحه در آن زمان، همین خصیصه‌ی صحابهش بود.

بیست و سوم- از صحابه رسول خداص کرامات بی‌شمار ثابت است. این کرامات گاه خصوصی و منحصر به یک یا چند فرد بود که هیچ گاه نمی‌توان آنها را در قید حصر وذکر در آورد وگاه عمومی که از دسته چند هزار نفری صحابهش صادر می‌شد ونمونه‌های برجسته‌ی آن در تاریخ جهاد‌های صدر اسلام برای نشر و تبلیغ دین به وفورثابت وثبت شده است. کرامت دال بر وارستگی و ولایت الهی و قبولیت بنده و از اوصاف اولیای امت می‌باشد. اگر کسی فقط تاریخ جنگ‌ها و فتوحات صحابهش را مطالعه کنند، به این نوع خوارق عادات آنان که در بسیاری موارد موجب مسلمان شدن مردم می‌گردید، یقین پیدا خواهد کرد که این افراد، لشکری از اولیای خداوند متعال بودند و در عدالت و برگزیدگی آنان شک نخواهد کرد.

بیست و چهارم- آیا کسی پس از مرگ هم می‌تواند اعجاب آور و بدین طریق دلیل حقیقت اسلام باشد؟ اگر استناد از اصحاب رسول اللهص باشد، با اطمینان و افتخار می‌گوییم: آری! مثلاً: جسد پاک بسیاری از آنان پس از سال‌ها و قرن‌ها مثل روز اول وفات یا شهادت همچنان سالم و گرم کشف شده وجهانیان را به حیرت فرو برده است و این موضوع تا حالا هم در لیست عجایب غیر قابل توجیه طبیعت! جای دارد.

تحویل جسد‌های پاک و سالم شهدای احد و از جمله حضرت حمزه و حضرت جابربن عبدالله و حضرت عمرو بن جموحش پس از 46 سال مدفون بودن و انتشار بوی خوش از خاک قبر‌هایشان، واقعه‌ی انتقال پیکر مطهرو همچنان سالم حضرت طلحهس 63 سال پس از شهادت، نمایان شدن قسمتی از پای مبارک حضرت فاروق اعظمس در زمان سلطنت سلطان نورالدین زنگی علیه الرحمه - که او مشرف به بوسیدنش گردید - و رویداد شگفت‌انگیز و ایمان افروز بیرون آوردن پیکر‌های پاک و بسیار سالم دو صحابه بزرگ، حضرت حذیفه بن یمان و حضرت عبدالله بن جابرب در قرن بیستم (سال 1929 میلادی) در مدائن عراق که دنیا را تکان داد و موجب اسلام عده‌ی زیادی گردید و از جمله خیره کنندگی نور چشمان بازشان باعث مسلمان شدن یک چشم پزشک مسیحی گردید[[22]](#footnote-22)، از نمونه‌های معروف و انکار ناپذیر تاریخی در این مورد هستند و این به نوبه‌ی خود از دلایل مقبولیت این بندگان در نزد پروردگار می‌باشد.

بیست و پنجم- پیروان تمام ادیان آسمانی از یاران پیامبر خود با احترام یاد می‌کنند، برای‌شان به مناسبت‌های مختلف مراسم بزرگداشت منعقد می‌نمایند و در صورت اهانت با تمام توان از آنان دفاع می‌کنند. مثلاً اگر از یهود سؤال شود مصاحبان و یاران حضرت موسی÷ چه گونه افرادی بودند یا چون از مسیحیان پرسیده شود درباره‌ی حواریان حضرت عیسی مسیح÷ چه عقیده‌ای دارید: بی درنگ شروع به توصیف و تمجید آنان می‌نمایند و آنان را پس از پیامبرشان برترین افراد روی زمین معرفی می‌کنند. این طرز نگرش نسبت به شخصیت‌های گذشته، برپیروان تمام مکاتب - ولو اینکه غیر آسمانی و کاملاً هم مسخره آمیز باشند مانند بوداییان و حتی کمونیست‌ها - صدق می‌کند. به نظر شما در این میان، طرز نگرش ما مسلمانان در خصوص اصحاب پیامبرمانص باید چگونه باشد؟

بیست و ششم ـ خداوند متعال در کلام ازلی و ابدی خویش صحابهش را به بهترین اوصاف ستوده و وعده‌ی بهشت و باغ‌هایی بهجت زا که زیرشان نهرها جاری است، داده و اعلام فرموده که از آنان راضی است و باز این فضل و شرف در کلام رسول خداص که ناشی از وحی بود، در توضیح و بسط به اوج خود رسیده است، به طوری که حتی برای دسته‌ی عظیمی از آنان فضایلی به طور انفراد و تخصیص وارد شده است. این فضیلتی است که جز صحابهش نصیب هیچ یک از افراد امت و بلکه جز انبیا† نصیب هیچ یک از انسان‌ها نشده است. انکار عدالت صحابهش را چگونه می‌توان با این حقایق قرآنی و حدیثی پیوند داد؟

بیست هفتم- رضای خداوند متعال از کسی و ثبت آن در قرآن کریم حایز توجه است. کسی که خداوند متعال از او راضی باشد و اضافه بر آن، این رضایت خویش را در کلام ازلی و ابدی خویش که تا قیامت تلاوت می‌شود و تا ابد برقرار می‌ماند، اعلام نماید، به قضاوت عقل باید از نظر ایمان و عمل و ظاهر و باطن فردی فوق العاده و کاملا مؤید اله العالمین باشد. چون خداوند متعال فقط درباره‌ی کسی اعلام رضایت می‌فرماید که به علم محیط خود می‌داند او تا آخر عمرش موجبات رضای او تعالی را فراهم می‌کند. پس آن کس که خداوند متعال رضایت خویش را درباره‌اش اعلام فرماید هیچ گاه مورد نارضایتی او تعالی واقع نمی‌شود. همچنین اگر اعلام فرماید که او را مغفرت کرده یا بهشت را برای او مهیا ساخته و از دوزخ نجات داده یا تزکیه کرده و.... چنین فردی بی‌هیچ تردیدی قابل اتباع است. بارزترین خصوصیت صحابهش در قرآن کریم همین رضای دایمی خداوند متعال است.

بیست و هشتم- خداوند متعال در قرآن کریم اصحاب رسول خویش را «شاهد» بر مردمان دیگر در روز قیامت خوانده و با وصف «امت وسط» که به معنی «امت عادل» است، متوجه موقعیت خطیر و بزرگ‌شان قرار داده‌است. فرموده است:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا...﴾ [البقرة: 143]. «و همچنین قرار دادیم شما را امتی وسط تا گواهانی بر مردم شوید و رسول بر شما گواه شود».

به تفسیر صحابهش «وسط» در اینجا به معنی «عدل» است[[23]](#footnote-23) که شرط صحت و قبولیت شهادت می‌باشد. در آیه‌ای دیگر به مؤمنان همراه رسول خویش می‌فرماید: ﴿وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ ٧٨﴾ [الحج: 78]. این خطاب، صحابهش را با این انعامات و وظایف تذکر می‌دهد:

1. در راه خدا جهاد کنید، آن چنان که حق جهاد است، با مال و جان و تمام وجود.
2. خداوند متعال شما را برای دین خود برگزیده است.
3. او تعالی ملت توحیدی پدرتان، ابراهیم÷ را آیین شما قرار داده و در این دین هیچ حرج و مشکلی بر شما نیست.
4. خلیل خدا، ابراهیم÷ پیش از این شما را «مسلمان» نام نهاد. او پس از اتمام بنای بیت الله، سه دعای جامع کرد که یکی از آن‌ها، پیدا کردن یک امت مسلمه از نسل او بود: ﴿رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ...﴾ [البقرة: 128].
5. شما مسلمان و منقاد حقیقی خداوند قرار داده شدید تا رسول بر شما گواه باشد و شما خود گواهانی بر سایر انسان‌ها شوید.
6. نماز را قائم نگه دارید، زکات اموال‌تان را بپردازید (و بر سایر عبادات فرض و واجب عامل گردید).
7. اعتماد و اعتصام‌تان در تمام کارها به خداوند متعال باشد و بس.
8. خداوند متعال یاری دهنده و کارساز شماست، ذاتی که بهترین مولی و بهترین ناصر است.

از این دو آیه به وضوح ثابت می‌شود که یکی از اهداف و حکمت‌های خداوند حکیم در ایجاد این امت، ایجاد یک امت عادل و مؤمن واقعی و موحد راستین بوده است تا در روز قیامت بر امم پیشین گواه باشند و با شهادت خویش نگذارند مردم پیامبران‌شان را به عدم ابلاغ حکم خداوند متهم سازند و در این وصف عالی بدان پایه باشند که رسول او هم با اطمینان بر شهادتشان گواهی دهد.

در این دو خطاب، مخاطبان اصلی، اصحاب رسول اللهص هستند. چون آنان بودند که بلا واسطه طرف کلام الهی قرار داشتند و سایر مؤمنان حقیقی امت به تبع صحابهش در این خطاب ملحوظ می‌باشند.

بیست و نهم- هر مکتب دعوتگری برای تسخیر عقول و قلوب، نیاز به نمونه‌هایی برجسته و پایدار به عنوان شواهدی بر خوبی‌ها و اثرات مطلوب خود دارد. هیچکس با شنیدن صرف ادعای هیچ مکتبی سر تسلیم و خضوع در برابر آن خم نمی‌کند، مساوی است که آن مکتب اصلاً فاقد نمونه باشد یا نمونه‌هایش همه یا اکثر پس از مدتی ریخت عوض کنند و از آثار ادعا شده تهی گردند. اسلام به عنوان آخرین، سازنده‌ترین و جامع‌ترین دین آسمانی، از هر مکتب دیگر بیشتر به این شواهد نیاز داشت. به اعتقاد مسلمانان و به تجربه‌ی تاریخ، صحابهش نمونه‌های کامل و شواهد قانع کننده و پایدار أثرات اسلام بودند.

سی‌ام- مکتبی که مدعی نفوذ و حرکت در تمام زمینه‌های زندگی در تمام عالم است، نیازمند الگوهای مجسم و محکم کثیری است تا اولاً مکتب پس از مرگ بنیانگذار، فاقد اسوه و الگوی زنده و عینی نشود و به بن بست مواجه نگردد، و ثانیاً در هر کجای دنیا گروه زیادی از آنان مبلغ علمی و نظری آن مکتب شوند. مکتب اصیل و آسمانی اسلام که همچنین قرار بود تمام دنیا را تحت سیطره‌ی قانون جاوید خود در آورد، به تعداد کثیری از این الگوها و اسوه‌ها نیاز داشت. خداوند متعال با انتخاب ویژه و ساختن و پرداختن عده‌ی کثیری از انسان‌ها به نام اصحاب پیامبر و سپس پراکنده ساختن‌شان در اکناف دینا پس از رحلت رسول اسلامص این نیاز را به بهترین وجه بر آورده ساخت. فله الحمد و المنه. به عنوان دلیل آخر در این سلسله دلایل، باید پرسید: اصلاً انکار عدالت صحابهش برای کدام ضرورت است و این کار چه فایده‌ای برای اسلام یا امت اسلامی دارد؟

آیا عبادت و مؤجد ثواب است؟ - که هرگز چنین نیست. چون تنقیص و غیبت افراد و تهمت بر آنان نه فرض و واجب است نه مستحب و بلکه برعکس، در تمام ادیان و نظام‌های اخلاقی گناهی بزرگ به حساب می‌آید. یس آیا مصلحت است؟ - فاسق گفتن یاران رسول خداص بر کدام مصلحت می‌تواند استوار باشد؟ جز اینکه با این کار یقیناً آب به آسیاب دشمنان اسلام ریخته می‌شود تا با این بهانه لاجواب‌ترین انتقادات را به سوی اصالت و قداست اسلام نشانه روند و با این حربه بزرگ‌ترین ضربه را بر این دین وارد سازند. کسی که به ادعاهای اسلام به عنوان آخرین و کامل‌ترین و موفق‌ترین دین آسمانی، اعتقاد و به فلسفه‌ی ظهور آن، شناخت کافی داشته باشد، این سری دلایل و مقتضیات عقلی و علمی به تنها وارستگی و عدالت یاران رسول خداش را برای وی مسلم می‌سازد. اما کلام خداوند متعال و بیان رسول او برای هر مؤمن این حقیقت را مثل آفتاب نیمروزی در دل آسمان صاف، روشن می‌کند و غبارهای شک و شبهه را از مقابل آن می‌زداید.

پس اینک فرازهایی از کلام الهی و اقوال نبوی در خصوص منزلت واقعی صحابهش:

2- دلایل قدسی: (آیه‌های قرآن کریم)

شرط اول، اعتقاد است و یقین!

به طور کلی آن چه در قرآن کریم و احادیث نبوی درباره‌ی این دسته از مسلمانان ثابت است، فقط تمجید و توصیف و اکرام و بیان درجات بزرگ اخروی و امر به پیروی از آنان است.

قبل از خواندن آیه‌ها، این ماده‌ی عقیدتی درباره‌ی وحی الهی را در ذهن داشته باشید:

آن چه خوانده می‌شود، کلام خالق آسمان‌ها و زمین و تمام کائنات است، ذاتی که در فعل و کلام و تدبیر او عبث و خطا راه ندارد و آن چه می‌کند، بر مبنای حکمت و علم، و آن چه می‌فرماید، عین حقیقت و قطعی و بلاریب است:

 ﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ...﴾ [البقرة: 2]. بنابراین، قضاوت و پیش گویی‌های خداوند متعال ذره‌ای انحراف نمی‌پذیرد و خلاف آن محال است. بر عکس سخن بندگان که به خودی خود هیچگاه دارای چنین قطعیتی نیست مگر اینکه ناشی از وحی خداوند متعال باشد، مانند اقوال رسولص. پس وقتی او تعالی کسی را به تعیین بهشتی گفت حتماً بهشتی است و محال است به دوزخ رود. چون اولاً مقتضای کلام محکم و قطعی او چنین است و ثانیاً او تعالی بر علم به گذشته که چگونه بود و به حال او که چگونه است و به آینده او که چگونه خواهد شد، این کلام را اظهار می‌فرماید. علم کامل و حکمت بالغه و احاطه‌ی خداوند متعال بر احوال ظاهری و باطنی وگذشته وحال و آینده‌ی بندگان، کلام او تعالی را از دیگران امتیاز می‌دهد.

خداوند متعال در قرآن کریم اصحاب رسول خویش را که گروهی معین بودند ستوده، و وعده‌های نیک داده، بهشتی گفته و رضایت خویش از آنان را اظهار نموده و باز این موارد را نه به صورت مطلق و ساده، بلکه با قیودات محکمی مانند ﴿خَٰلِدِينَ فِيهَا﴾ ﴿أَبَدٗا﴾ ﴿حَقًّا﴾ ﴿إِنَّ﴾ ﴿إِنَّمَا﴾ و سایر قواعد لغوی و بلاغی که در تثبیت و تحکیم مطلب مؤثر است، محکم نموده تا این قضاوت از هر نظر قطعی و بلانقص ثابت شود، همانطور که برای معرفی و اثبات فرجام بد منافقان که در میان صحابهش بودند، با چنین قیوداتی آیه نازل فرموده و آنان را نمایانده است. بنابراین، اصحاب رسول خداص به دلیل این فرموده‌های خداوند متعال همه بهشتی هستند و محال است که بر خلاف آن، دوزخی باشند یا مرتکب گناهانی گردند که آنان را فاسق گرداند و حتماً به دوزخ ببرد. از منظر عقل هم باید این طور باشد. فکرش را بکنید خداوند متعال در کتاب جاوید خویش اعلام رضایت از کسانی فرموده و آنان را با صفات نیک ستوده و جزماً بهشتی گفته است، اما به مرور زمان آن افراد تبدیل به شخصیت‌هایی منفی و لایق قهر و عذاب شدند، در حالی که کلام الهی باقی است و کماکان در حق آنان خوانده می‌شود و تدریس می‌گردد! آیا این پدیده - اگر فرضاً تصور شود - مستلزم نقص در دین خداوند متعال و ضعف در کلام او نیست؟ از این تصور به خدا پناه می‌بریم! فراموش نشود که این مطلب ایمانی در مورد احادیث رسول خداص هم صدق می‌کند. زیرا پیامبر خداص مطالب مربوط به دین و شریعت را از طرف خداوند متعال اخذ و عنوان می‌کرد و به همین سبب به سنت ایشان در اصطلاح «وحی غیر متلو» (قرانی که تلاوت نمی‌شود) گفته می‌شود.

خلاصه کلام اینکه ضرورتاً باید عقیده داشت که موصوفان و ممدوحان او تعالی - در قالب قرآن باشد یا حدیث - در هر زمان ممدوح و دارای شرف و قطعاً بهشتی هستند و بر همین مبنای محکم عقیده داریم که تمجید و توصیف و رضایت خداوند متعال از صحابهش به بقای جاوید و ابدی قرآن باقی است.

روی همین قطعیت قول خداوندی است که از میان صحابهش آنان که درباره‌شان به طور خصوص آیه وجود داشت، نزد بقیه با احترام مخصوص‌تر مواجه بودند. رسول اللهص، مهاجران و انصار و همچنین بدریان و اصحاب حدیبیه و گروه‌های دیگر را به دلیل همین نوع تخصیص‌های قرآنی بر دیگران برتری می‌داد.

و باز روی همین قطعیت و بلاریبی کلام خداوند متعال است که صحابهش در عین خوف شدید از خداوند متعال، به دلیل آیه‌ها و بشارت‌های نبوی مربوط به خویش امید به بهشتی بودن خود داشتند. حضرت ابن عباسس پس از خواندن آیه‌ی: ﴿وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَا﴾ [آل‌عمران: 103]. گفت: «خداوند ما را از آتش جهنم نجات داده و امیدوارم که دیگر هرگز مارا در آن داخل نمی‌کند»[[24]](#footnote-24).

عطا بن ابی رباح/ گوید: ابن عباسس به من گفت: آیا به تو زنی از اهل بهشت نشان ندهم؟ گفتم: بله.گفت: این زن سیاه را می‌بینی؟ او نزد رسول الله آمد و گفت من دچار عارضه‌ی صرع می‌شوم، برای من دعا کنید. آن حضرت فرمودند: «یا صبر می‌کنی و در عوض به جنت خواهی رفت یا دعا می‌کنم که خداوند تورا شفا دهد». گفت: پس صبر می‌کنم، فقط دعا کنید چون عارضه پیش آید بی‌حجاب نشوم. آن حضرتص برایش دعا کردند[[25]](#footnote-25). همین سخن رسول اللهص کافی بود که صحابهش یقینا بدانند که آن زن به بهشت می‌رود.

ابن حاطب/ می گوید: روزی با حضرت علیس در خانه‌ی نافع بودم. عمار و مالک و صعصعه هم با ایشان بودند. در اثنای سخن ذکر حضرت عثمانس به میان آمد. فرمودند: «از رسول اللهص درباره‌ی عثمان مطالب نیک و بشارت‌هایی صادر شده که بعد از آن هیچ گاه خداوند او را عذاب نخواهد داد»[[26]](#footnote-26).

پس از جنگ جمل که میان امیرالمؤمنین حضرت علیس از یک طرف، و طلحه و زبیرب از طرف دیگر اتفاق افتاد، امیرالمؤمنین همیشه می‌فرمود: «امید دارم که من و طلحه و زبیراز کسانی باشیم که خداوند متعال درباره‌شان فرموده: ﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٤٧﴾ [الحجر: 47]. «و بیرون آوردیم [در بهشت] آنچه از بغض و کدورت که در سینه داشتند در حالی که چون برادرانی بر تخت‌هایی رو به روی یکدگر نشسته‌اند»[[27]](#footnote-27).

یک مرتبه، پس از اینکه حضرت علیس این سخن را به فرزند حضرت طلحهس گفت، دو نفر منافق که حضور داشتند، به اعتراض گفتند: خداوند عادل‌تر از این حرف‌هاست! آن حضرتس شدیداً ناراحت شد وفرمود: بروید گورتان را گم کنید! اگر این افراد ما نباشیم، چه کسانی باشند؟[[28]](#footnote-28).

شما نیز با همین عقیده‌ی محکم ترجمه‌ی آیه‌ها و احادیث مربوط به شأن و منزلت صحابهش را بخوانید و بعد با اطمینان خاطر «عدالت صحابهش» را به قضاوت بنشینید.

آیه‌های مربوط به فضایل صحابهش را می‌توان در این دو مضمون کلی جای داد:

1. فضیلت صحابهش
2. امر به اقتدای صحابهش

چون بحث از دلایل قطعی و بلاریب قرآن است، گزیده گویی و اجمال این دلایل هم برای اثبات مطلب کافی خواهد بود.

الف) آیه‌های فضیلت

1. رسول خداص و اصحاب ایشان ثمره‌ی دعای حضرت ابراهیم خلیل الله÷ و فرزندش حضرت اسماعیل÷ بودند: حضرت ابراهیم خلیل و حضرت اسماعیل علیهما السلام وقتی بنای کعبه را تمام نمودند، دعا کردند: ﴿رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡ﴾ [البقرة: 129]. «پروردگارا، مبعوث فرما در نسل ما رسولی از خودشان تا تلاوت کند بر آنان آیات تو را و بیاموزد آنان را کتاب و حکمت و تزکیه‌شان نماید».

این دعا به طور کامل مستجاب شد. خداوند عزیز و حکیم خطاب به اصحاب آخرین پیامبرش می‌فرماید: ﴿أَرۡسَلۡنَا فِيكُمۡ رَسُولٗا مِّنكُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمۡ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾ [البقرة: 151]. «فرستادیم در میان شما رسولی از خودتان که تلاوت می‌کند بر شما آیات ما را و تزکیه می‌کند شما را و آموزش می‌دهد شما را کتاب و حکمت و آنچه که قبلاً نمی‌دانستید».

پس وجود صحابهش در اسلام مانند خود رسول اسلام، از آثار دعای حضرت خلیل÷ است. بنابراین، چنان که او از خداوند متعال خواسته بود، آنان افرادی مزکی و عادل شدند.

در آیه‌ای دیگر آنان را در اثر این دعا مؤمن گفته و چنین متذکر شده است: ﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾ [آل‌عمران: 164]. «و محققاً خداوند بر مؤمنان منت نهاد که در میان‌شان رسولی از خودشان مبعوث کرد که بر آنان آیات او را تلاوت می‌کند و تزکیه‌شان می‌نماید و کتاب و حکمت می‌آموزد».

1. صحابهش نهالانی از ریشه و جوانه‌هایی از تنه‌ی درخت نبوت و وصف شده در تورات و انجیل بودند، خداوند متعال آنان را برای کوری چشم کافران پرورانده بود، ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29]. «محمد رسول خداست و کسانی که با اویند، سخت‌اند بر کافران و مهربان‌اند بین یکدیگر. می‌بینی آنان را در حال رکوع و سجده، خواهان فضل و رضای الهی هستند. علامت عبادت‌شان بر اثر سجده‌ها در چهره‌های‌شان هویداست. این مثال آنان در تورات است و مثل‌شان در انجیل مانند کاشته شده‌ای است که بیرون آورد نهال و جوانه‌اش را سپس قوی گردانید آن را و آن نو روییده ستبر گشت و بر ساقه‌اش استوار و راست گردید و دهقانان را شاد می‌کند تا [خداوند بدین طریق] همراهان رسول را مایه‌ی خشم کافران گرداند. خداوند به این دسته از انسان‌ها که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، وعده‌ی مغفرت و پاداش بزرگ داده است».

تشبیه صحابهش به نهال یا جوانه (که ترجمه‌ی «شطأ» در آیه است) جالب توجه است. زیرا نهال وجوانه‌ی درخت، تمام خواص و ویژگی‌های درخت را از لحاظ کیفیت و مرغوبیت کسب می‌کند، بر عکس تخم درخت که اغلب چنین نیست و دهقانان این مطلب را به خوبی می‌دانند. آیه با این تمثیل می‌فهماند که اولاً، اصحاب نبی اسلامص پروردگان کامل وتمام عیار نبوت بودند و ثانیاً، خداوند متعال برای به خشم آوردن کفار آنان را به کمال رسانده بود. پس، به دلالت صریح این آیه، اساساً یکی از حکمت‌های به وجود آوردن صحابهش در اطراف رسول اللهص همین مطلب است: مؤمنان از آنان خوش‌شان بیاید و دوست‌شان بدارند و کافران بدشان بیاید و....

در آیه‌های دیگر این غیظ و غضب کفار و منافقان را چنین برای صحابهش توضیح داده است: ﴿...وَإِذَا لَقُوكُمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ عَضُّواْ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَنَامِلَ مِنَ ٱلۡغَيۡظِۚ قُلۡ مُوتُواْ بِغَيۡظِكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ١١٩ إِن تَمۡسَسۡكُمۡ حَسَنَةٞ تَسُؤۡهُمۡ وَإِن تُصِبۡكُمۡ سَيِّئَةٞ يَفۡرَحُواْ بِهَاۖ وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡ‍ًٔاۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ ١٢٠﴾ [آل‌عمران: 119-120]. «... و آنان [کفار و منافقان و اهل کتاب] هر گاه به شما می‌رسند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم و چون تنها می‌شوند از شدت غیض بر شما، انگشت‌ها را زیر دندان می‌گیرند! بگو [تو ای محمدص]: به سبب این غیظ خود بمیرید! یقیناً خداوند به آن چه در سینه‌هاست، داناست. هر گاه به شما خیری برسد آنان را ناراحت می‌کند و چون به شما بدی برسد به آن خوشحال می‌گردند و شما اگر صبر و تقوا پیشه نمایید، مگر آنان ضرری به شما نمی‌رسانند. محققاً خداوند به آن چه که آنان می‌کنند، احاطه دارد».

1. خداوند متعال از همه‌ی صحابهش راضی است و به همه وعده‌ی بهشت داده و این برترین خاصه‌ی اصحاب کرامش می‌باشد که در کلام ازلی و ابدی اله العالمین ثبت شده است: ­﴿جَزَآؤُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [البینة: 8]. «جزای آنان [کسانی که به رسولص ایمان آوردند] نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که از زیر درختان آن نهرها جاری است، تا ابد در آن می‌مانند. خداوند از آنان راضی شد و آنان از خداوند راضی شدند».

چنان که ابویعلی/ گفته و عقیده‌ی اسلامی است، «رضا» از اوصاف قدیمه‌ی (لایتغیر) خداوند متعال است، و او تعالی فقط برای کسی رضایتش را اعلام می‌فرماید که به علم ازلی و ابدی و محیط خویش می‌داند او تا دم مرگ متمسک به موجبات رضای او تعالی می‌شود و به همان اعمال می‌میرد[[29]](#footnote-29).

درباره‌ی کسانی که در پیمان حدیبیه زیر درخت با رسول خداص بر انتقام خون حضرت عثمانس بیعت نمودند، به رسولش فرمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ﴾ [الفتح: 10]. «بی‌شک آنان که با تو بیعت می‌کنند، در حقیقت با خدا بیعت می‌کنند». (و اعلام فرمود: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الفتح: 18]. «محققاً خدا راضی شد از مؤمنان آنگاه که بیعت کردند با تو در زیردرخت. او دانست آن چه در دلها داشتند، پس نازل کرد سکینه بر آنان». این اصحاب 1500 نفر بودند.

در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100]. «و سبقت کنندگان نخستین - مهاجران و انصار - و کسانی که به خوبی پیروی کردند از آنان، خدا از آنان راضی شد و آنان از خدا راضی شدند و مهیا کرده خدا برای آنان باغ‌هایی که جاری است در زیر درختانش نهرها، تا ابد در آنجا می‌مانند و این کامیابی بزرگی است». این آیه در دوران غزوه‌ی تبوک نازل شد که تعداد مسلمانان در آن غزوه به سی هزار و به روایتی هفتاد هزار نفر می‌رسید. و برای همه اصحاب - اصحاب قبل از فتح مکه و اصحاب بعد از فتح - می‌فرماید: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ﴾ [الحدید: 10]. «از میان شما آنان که قبل از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند با کسانی که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند، مساوی نیستند. آنان از اینان دارای درجات برتری هستند و خدا به همه وعده‌ی حسنی [بهشت] داده و خدا به آن چه که می‌کنید با خبر است». و در آیه‌ای دیگر ثمره‌ی این وعده را چنین متذکر شده است:

 ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ١٠١﴾ [الأنبیاء: 101]. «بی‌شک کسانی که برای‌شان از طرف ما وعده‌ی حسنی مقدر و مشخص شده است، از دوزخ دور کرده شدگانند».

1. صحابهش همه پیرو واقعی خدا و رسول اوص و مؤمنان و متقیان حقیقی بودند:

خداوند خطاب به همه‌ی آنان فرمود: ﴿وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ لَٱتَّبَعۡتُمُ ٱلشَّيۡطَٰنَ إِلَّا قَلِيلٗا﴾ [النساء: 83]. «اگر فضل خدا و رحمت او شامل حالتان نمی‌شد، جز اندکی همه‌ی شما شیطان را پیروی می‌کردید». یعنی فضل و رحمت خدا شامل حالتان شده و برای همین همه‌تان پیرو واقعی خداوند متعال و رسول اوص هستید.

در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿إِذۡ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَلۡزَمَهُمۡ كَلِمَةَ ٱلتَّقۡوَىٰ وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهۡلَهَا﴾ [الفتح: 26]. «آنگاه که کافران در قلوب‌شان حمیت جاهلی را جای می‌دادند خداوند سکینه‌اش را بر رسول خود و بر مؤمنان نازل کرد و کلمه‌ی تقوا [کلمه‌ی «لا إله إلا الله» که اساس ایمان وتقوا وطهارت است] را بر آنان ثابت کرد وآنان به کلمه‌ی تقوا شایسته‌تر ازهرکس دیگر و اهل آن بودند».

و می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٖ وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡ كَفَّرَ عَنۡهُمۡ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ وَأَصۡلَحَ بَالَهُمۡ ٢﴾ [محمد: 2]. «و کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند و به آنچه که بر محمد نازل شده - و آن حق است از جانب پروردگارشان - گناهان‌شان را بخشید و احوال‌شان را اصلاح نمود».

1. خداوند متعال صحابهش را انتخاب کرده بود:

به آنان فرمود: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾ [آل‌عمران: 110]. «شما بهترین امت هستید. برای مردم بیرون آورده شدید، به نیکی امر و از بدی منع می‌نمائید و به خدا ایمان دارید». رسول خداص در تفسیر این آیه فرمودند: «با شما هفتاد امت کامل شده است و شما نزد پروردگار، عزیزترین و گرامی‌ترین هستید».

و فرمود: ﴿هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ﴾ [الحج: 78]. «او [خدا] شما را انتخاب کرده است».

و فرمود: ﴿ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَا﴾ [فاطر: 32]. «و سپس سپردیم کتاب را به گروهی از بندگان خویش که آنان را برگزیدیم». که منظور از آن، دادن قرآن کریم که جامع تمام کتاب‌های پیشین و حاوی آخرین دین و شریعت می‌باشد، به امت محمدص و در رأس آنان، اصحاب رسول اللهص است.

1. وجود صحابهش نعمت بزرگ خداوند متعال بر رسول و عامل موفقیت او در ادای رسالت آسمانی‌اش بود: پیشرفت دعوت و شوکت اسلام مولود دو قدرت بود: یکی، قدرت معنوی و غیبی و دیگر، قدرت ظاهری. قدرت غیبی، نصرت خداوند متعال به صورت‌های مختلف بود. و قدرت ظاهری، همراهی مخلصانه‌ی صحابهش در تمام مراحل دعوت. خداوند متعال اهمیت این دو نعمت بزرگ را چنین به پیامبرش یادآوری می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [الأنفال: 62]. «اوست آن کسی که تو را به نصرت خویش و به وسیله‌ی مومنان کمک نمود». و: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٤﴾ [الأنفال: 64]. «ای نبی، تو را خدا کافی است و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند».
2. خداوند متعال از صحابهش دفاع کرده است:

کافران صحابه‌ی رسول خداص را به دلیل ایمان آوردن به او، سفیه و بی‌خرد گفتند:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ ءَامِنُواْ كَمَآ ءَامَنَ ٱلنَّاسُ قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ كَمَآ ءَامَنَ ٱلسُّفَهَآءُ﴾ [البقرة: 13]. «و چون گفته شود به آنان که ایمان بیاورید، می‌گویند آیا همچنان که بی‌خردان ایمان آوردند، ما هم ایمان بیاوریم؟!». خداوند متعال در دفاع از صحابهش فرمود: «آگاه باشید و بدانید که آنان خود بی‌خرد هستند، اما نمی‌دانند».

هنگام برگشت از غزوی بنی مصطلق، منافقان گفتند: «چون به مدینه باز گشتیم عزیزترین مردمان ذلیل‌ترین‌ها را از آنجا بیرون خواهند کرد!»که منظورشان از عزیزترین مردم، خودشان و از ذلیل‌ترین، یاران مخلص رسول خداص بودند. خداوند متعال از یاران پیامبرش چنین دفاع فرمود: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [المنافقون: 8]. «و عزت برای خداست و برای رسولش و برای مومنان و لیکن منافقان نمی‌دانند»..

بعضی از کفار با دو رنگی مسلمانان را فریب می‌دادند. در کلام سرمدی این موضوع چنین بیان شده است: ﴿وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمۡ إِنَّمَا نَحۡنُ مُسۡتَهۡزِءُونَ ١٤﴾ [البقرة: 14]. «وقتی با مسلمانان ملاقات می‌کنند می‌گویند: ما ایمان آورده ایم وچون با سرکردگان شیطان خود تنها می‌شوند می‌گویند: ما با شماییم، ما فقط آنان را استهزا می‌کردیم». خداوند متعال جواب این فریب و استهزا را خود داد و فرمود: ﴿ٱللَّهُ يَسۡتَهۡزِئُ بِهِمۡ وَيَمُدُّهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١٥﴾ [البقرة: 15]. «خدا در مقابل، آنان را استهزا می‌کند و فرصت‌های طولانی می‌دهد تا روزگار را در سرکشی‌هایشان حیران و سرگردان بسر برند».

در آیه‌ای دیگر این مسخره کنندگان را غیر قابل مغفرت نامیده است، ولو اینکه پیامبر برای آنان مغفرت جوید: ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٨٠﴾ [التوبة: 80]. «[برای آنان عذاب دردناکی وجود دارد] مساویست که آمرزشی طلب کنی [تو ای پیامبر] برای آنان یا آمرزش طلب نکنی. اگر هفتاد بار برای آنان مغفرت بخواهی هرگز خدا آنان را مغفرت نمی‌کند. چون آنان به خدا و رسول او کافر شدند و خدا فاسقان را راهنمایی نمی‌کند». وقتی منافقان بر ام المؤمنین عایشهل تهمت بستند، خداوند متعال هفده آیه (درسوره‌ی نور) در برائت آن بانوی پاک اسلام نازل فرمود.

این سری دفاعیات را رسول خداص نیز در دو جنبه‌ی قولی و فعلی برای اصحاب ظاهر ساخته است که ان شاء الله در فصل سوم نمونه‌هایی از آن را خواهیم آورد.

1. خداوند متعال در باره‌ی شرایط محبوبانه‌ی صحابهش پس از رسولص پیش‌گویی فرمود وآنان را مجری وعده‌های خود قرار داد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤﴾ [المائدة: 54]. «ای مؤمنان! هر که از شما از دین خود مرتد شود بزودی خدا قومی را می‌آورد [و بر شما مرتدان مسلط می‌کند] که آنان را دوست دارد و آنان نیز دوستدار او هستند، بر مؤمنان نرم و شفیق‌اند و بر کافران سخت و شدید. پیکار می‌کنند در راه خدا و از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای نمی‌هراسند. این فضل خداست که هر کس را می‌خواهد می‌دهد و خدا وسیع الفضل و داناست».

این ارتداد متصلاً پس از رحلت رسول خداص در میان نو مسلمانان قبایل بنی مدلج (با سرکردگی اسود عنسی) و بنو حنیفه (با سرکردگی مسیلمه کذاب) و بنو اسد (قوم طلیحه بن خویلد متنبی) صورت بست و آن که با عزم راسخ و اراده‌ی فولادین با این فتنه به مبارزه بر خاست، خلیفه‌ی بلافصل رسول خداص حضرت ابوبکر صدیقش و لشکر پیکار گر همراه او، اصحاب رسول خداص بودند، محبان و محبوبان خدا که از هیچ ملامتی نترسیدند!.

«خداوند وعده داده به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند که حتما آنان را در زمین خلافت می‌دهد، همانطور که خلافت بخشید به کسانی که قبل از آنان بودند».

همه‌ی این وعده‌های الهی در زمان خلافت خلفای راشد و به توسط صحابهش تحقق یافت.

1. خداوند متعال، روز قیامت صحابهش را با احترام و اعزاز استقبال می‌کند:

﴿يَوۡمَ لَا يُخۡزِي ٱللَّهُ ٱلنَّبِيَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥۖ نُورُهُمۡ يَسۡعَىٰ بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ﴾ [التحریم: 8]. «آن روز که خدا سرافکنده نمی‌کند نبی و کسانی را که ایمان آوردند با او. نورشان در جلو و در قسمت راستشان می‌شتابد [و برای‌شان روشنایی پخش می‌کند]».

1. خداوند متعال در قلب اصحاب رسول خویش ص ایمان را محبوب گردانید و هر لحظه بیشتر می‌فرمود: ﴿...وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلرَّٰشِدُونَ ٧ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَنِعۡمَةٗۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٨﴾ [الحجرات: 7-8]. «و لیکن خدا ایمان را در نزدتان محبوب کرد و زینت داد آن را در قلوبتان و زشت و ناپسند نمود به نزدتان کفر و بدکاری و سرکشی را. اینانند راشدان و این نتیجه‌ی فضل و نعمت خداست و خدا دانا و با حکمت است».

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ لِيَزۡدَادُوٓاْ إِيمَٰنٗا مَّعَ إِيمَٰنِهِمۡ﴾ [الفتح: 4]. «او آن ذاتی است که نازل کرد سکینه را در قلب مؤمنان تا بیفزایند ایمانی دیگر بر ایمان خویش».

این آیه راجع به مسلمانانی است که در زمان فتح و ماجرای حدیبیه با رسول خداص بودند.

﴿وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ فَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمۡ زَادَتۡهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنٗاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ١٢٤﴾ [التوبة: 124]. «و چون سوره‌ای نازل می‌گردد بعضی از منافقان [به استهزا] می‌گویند این سوره ایمان چه کسی را زیاد کرد؟! بدانند آنان که ایمان آوردند سوره به ایمان‌شان می‌افزاید و آنان مسرور می‌گردند».

1. صحابهش در دنیا و آخرت مشمول فضل و رحمت خدا بودند، و لو اینکه از بعضی از آنان به مقتضای سرشت بشری خطایی سرزده می‌شد: ﴿وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ لَمَسَّكُمۡ فِي مَآ أَفَضۡتُمۡ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٤﴾ [النور: 14]. «اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت بر شما نبود، بی‌تردید در ازای موضوعی که در آن داخل شدید، عذاب بزرگی به شما می‌رسید».

این آیه درباره سه تن از مومنان که در موضوع تهمت بر ام المؤمنین حضرت عایشهل در دام تبلیغات منافقان افتادند، نازل شد. بر آنان حد جاری گردید و توبه‌شان پذیرفته شد، بر خلاف منافقان که حساب‌شان جدا بود و به همین دلیل - بنا به روایتی - بر آنان حد هم جاری نشد.

آیه به روشن‌ترین اسلوب بیان می‌دارد که صحابه‌ی رسول خداص در دنیا و آخرت مشمول رحمت و مغفرت او تعالی بودند و به همین دلیل آن چند نفر نیز بخشیده اعلام شدند.

1. اصحاب رسول خداص دو نعمت بزرگ خداوند متعال را هیچ گاه نمی‌بایست فراموش کنند: 1- به برکت اسلام کینه‌های دیرینه میان‌شان ختم گردید و جای خود را به الفت قلبی و برادری داد، 2- قبلا بر لبه‌ی پرتگاهی از آتش (جهنم) قرار داشتند و خداوند آنان را نجات داد (بهشتی گردانید):

﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَا﴾ [آل‌عمران: 103]. «و یاد کنید نعمت خداوند بر خویش را که دشمن یکدیگر بودید، ولی او در قلوبتان الفت ایجاد کرد و بدان سبب با هم برادر شدید و در لبه‌ی گودالی از آتش قرار داشتید، ولی او شما را از آن نجات داد».

1. صحابهش، جامع و حامل تمام صفات نیک اسلامی بودند: کسی که قرآن را مطالعه می‌کند به وضوح درباره مومنان نخستین (صحابهش) که مخاطبان مستقیم قرآن بودند این صفات عالی را می‌بیند: ایمان کامل و حقیقی، خلوص، قداست، طهارت، رفعت، تقوی، راشدیت، صداقت، فلاح، صاحبان اعمال نیک، گفتار شایسته، نیت پاک و بی‌شائبه، هدایت یافتگی، راضی بودن خدا از آنان و رضامندی خدا از آنان، مهربانی در میان هم، شدت بر کافران، عبادت گذاران مخلص، مجاهدان نستوح، یاوران رسول دردعوت اسلام، انتخاب شده از جانب خدا، بهشتی، صاحبان کامیابی بزرگ و غیره....

به طور مثال فقط به یک آیه که بیانگر نه صفت بزرگ آنان است توجه کنید: ﴿ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلۡعَٰبِدُونَ ٱلۡحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ٱلرَّٰكِعُونَ ٱلسَّٰجِدُونَ ٱلۡأٓمِرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡحَٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١١٢﴾ [التوبة: 112]. «[آنان] توبه کنندگان‌اند، پرستندگان خدای حقیقی، ثناگویان او، قطع تعلق کنندگان برای او، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، امر کننده به معروف، نهی کننده از منکر و پاس دارنده‌ی حدودی که خدا تعیین کرده و بشارت ده [تو ای رسول] مؤمنان را».

1. و آنان به سبب این همه فضایل و صفات و خصایل ممتاز، «عادل» هستند، چون برای این انتخاب شده‌اند که شاهدانی بر امم گذشته باشند و چنانکه مسلم است برای شهادت، عدالت شرط است:

خداوند برای اثبات وصف عدالت در صحابهش در یک سخن فرمود: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾ [البقرة: 143]. «و همچنین قرار دادیم شما را امتی وسط تا شاهدانی بر مردم باشید و رسول بر شما گواه باشد».

حضرت ابو سعید خدریس «وسط» را در این آیه به معنی «عدل» گفته و نظر اکثر مفسران نیز همین است.

و فرمود: ﴿هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ ... فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ﴾ [الحج: 78]. «خداوند از قبل بر شما مسلمان نام نهاد و در این کتاب نیز، تا رسول بر شما گواه باشد و شما گواهانی بر مردم... خداوند بهترین یار و بهترین مدد کار شماست».

قبل از این هم به مناسبت‌هایی، چند آیه آوردیم که در آن‌ها از فضل و شرف و بهشتی بودن عموم صحابهش سخن به میان آمده بود.

ب) آیه‌های اقتدا

خداوند متعال در آیه‌های متعدد گاه به صراحت و گاه به اشاره مسلمانان را دستور می‌دهد که از اولین مؤمنان پیروی کنند. مثلاً این آیه‌ها:

﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ وَّإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا هُمۡ فِي شِقَاقٖ﴾ [البقرة: 137].

«اگر دیگران به مثل آن چه که شما [رسول و اصحاب او] ایمان آوردید ایمان بیاورند، محققاً هدایت یافته‌اند و اگر روی گردانند، بی‌تردید در بدبختی و گمراهی بزرگی هستند».

خطاب آیه متوجه صحابهش است و از آن به صریح‌ترین وجه ثابت می‌شود که ایمان صحابهش دقیق‌ترین و تنها معیار تشخیص صحت و سقم ایمان دیگران است.

­﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: 115].

«و هر کس مخالفت ورزد با رسول بعد از اینکه راه هدایت برای او روشن شده و راهی غیر از راه مؤمنان در پیش گیرد، ما او را به همان مسیر که در پیش گرفته رها ساخته و در آتش جهنم می‌سوزانیم و بد جایی است آن جا که او می‌رود».

ثابت می‌شود که راه پیروان رسول خداص راه هدایت و اتباع آن، موجب فلاح و عدم اتباع آن، موجب ورود به جهنم می‌باشد.

﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ﴾ [التوبة: 100].

«و راضی شد خدا از مهاجران و انصار سابق و کسانی که به خوبی از آنان پیروی کردند و آنان هم راضی شدند از خدا، و خدا مهیا کرد برای آنان باغ‌هایی که جاری است در زیر درختان آن نهرها و آنان تا ابد در آن جا می‌مانند. این است کامیابی بزرگ».

ثابت می‌شود که خداوند متعال از مهاجران و انصار راضی است و پیروی شایسته از آنان موجب جلب رضای الهی است و او تعالی پیروی کنندگان‌شان را هم در زمره‌ی آنان داخل می‌کند، در دایره‌ی رضای متقابل الهی، در جناتی که زیرشان نهرها جاری است و در کامیابی بزرگ!.

4- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: 119]. «ای ایمان داران! از خدا بترسید و با صادقان شوید».

این صادقان چه کسانی‌اند؟

مسلماً در هر زمان باید وجود داشته باشند. گروه صادقان زمان رسول خداص را خداوند متعال خود در قرآن معرفی فرموده است. می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ١٥﴾ [الحجرات: 15]. «مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آوردند و پس از آن شک نورزیدند و با اموال و ابدان خود در راه خدا جهاد نمودند. آنانند صادقان».

و در بیان مصرف صدقات، فقرای مهاجر را معرفی می‌فرماید که البته اوصاف بیان شده مربوط به تمام مهاجران است. می‌فرماید: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨﴾ [الحشر: 8]. «[مال غنیمت که خدا به شما داده همچنین] برای فقرای هجرت کننده است، آنان که بیرون رانده شدند از دیار و اموال خود. خواهان فضل و رضای پروردگار هستند و مدد می‌کنند خدا و رسول او را. اینانند صادقان».

همراهی با صادقان و به عبارت واضح‌تر: اصحاب رسول خداص فقط با پیروی از آنان تحقق می‌یابد.

5- خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد: ﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ﴾ [الکهف: 28]. «و خویشتن را با کسانی نگاه دار که روز و شب پروردگارشان را می‌خوانند و هدف‌شان فقط رضای اوست».

قتاده/ گفته است: این آیه درباره‌ی اصحاب صفه که هفتاد تن بودند نازل گردید. وقتی آیه نازل شد، رسول اللهص فرمودند: «سپاس خدایی را که در امتم کسانی را پیدا فرموده که من به بودن با آنان مأمور گردیدم»[[30]](#footnote-30).

وقتی رسول خداص مأمور است با یاران برگزیده و مخلص و خدا جوی خویش بسر برد، درجه‌ی این حکم در حق دیگران کاملاً روشن است. به سر بردن دیگران با صحابهش فقط با اتباع و تقلید از آنان متحقق می‌گردد.

3 دلایل روایتی: (احادیث رسول الله**ص**)

سخنان رسول خداص نیز در این مورد به دو دسته - احادیث فضیلت و احادیث اقتدا - تقسیم می‌شود.

از میان این طیف احادیث، سخنانی عمومی (درباره‌ی کل اصحاب) هست و سخنانی مخصوص‌تر نیز که درباره‌ی گروهی خاص یا یک صحابی بیان شده است. در اینجا بعضی از این روایات را ذکر می‌کنیم:

1. روایات التزام به «سواد اعظم» و «جماعت»:

روایت مشهور از رسول خداص: «امت من هرگز بر گمراهی اجتماع نمی‌کند»[[31]](#footnote-31)، و به روایتی دیگر: «خداوند امت مرا بر گمراهی جمع نمی‌کند»[[32]](#footnote-32). (هرچه اجماع آنان است، از طرف خدا و عین هدایت و بر مسلمانان حجت است. مانند جمع شدن آنان بر خلافت ابوبکر صدیقس و پس از او به ترتیب بر خلافت عمر فاروقس و خلافت عثمان ذوالنورینس و خلافت علی مرتضیس و اجماع آنان بر مصحف ترتیب داده‌ی عثمانس و نمونه‌های بی‌شماره دیگری از این اجماع).

این سخن حضرت علیس در «نهج البلاغة» تفسیر همین حدیث نبوی است: «لازم گیرید آنچه را که ریسمان جماعت به آن محکم شده است». و این فرموده‌ی ایشان در شرح نهج البلاغة: «... و خداوند آنان را بر گمراهی جمع نمی‌کند».

1. روایت ابن عمرس از رسول خداص: «امت من - یا امت محمد - برگمراهی جمع نمی‌شود و دست خدا با جماعت است و هر کس تنها شود و کنار گیری کند، در آتش دوزخ می‌افتاد»[[33]](#footnote-33).
2. روایت ابن عباس و ابوهریرهش از رسول خداص: «هر کس یک وجب از جماعت فاصله گیرد، چون بمیرد، به مرداری جاهلیت مرده است!»[[34]](#footnote-34). در روایت ابوذر و حارث اشعریش این فاصله گرفتن مترادف با بازکردن حلقه‌ی اسلام از گردن گفته شده است: «هرکس یک وجب از جماعت فاصله بگیرد، حلقه‌ی اسلام را از گردن باز کرده است، مگر اینکه دوباره رجوع کند»[[35]](#footnote-35).
3. روایت حضرت عمرس از رسول خداص در خطبه‌ی معروفش در جایبه‌ی شام: «شما را به اصحابم و کسانی که بعد از آنان می‌آیند، توصیه می‌کنم. پس از آن دروغ شایع می‌گردد... بر شما باد جماعت و مبادا که راه تفرقه در پیش گیرید! چون شیطان با یک نفر تنهاست و از دو نفر دورتر از یک نفر است. هر کس خواهان بهشت است، باید همراه با جماعت شود....»[[36]](#footnote-36).
4. روایت انسس از رسول خداص: «از سواد اعظم [بزرگ‌ترین گروه مسلمانان] پیروی کنید. هر کس کناره گیری کند، در آتش جهنم می‌افتد»[[37]](#footnote-37). عین این وصیت از حضرت علیس (در نهج البلاغة: جزء دوم / خطبه ی127) نیز مروی است، با اضافه‌ی این فرمان ایشان که: «آگاه باشید! هر کس به این شعار [دور ماندن از جماعت و سواد سواد اعظم] دعوت دهد، بکشیدش! اگر چه در زیر عمامه‌ی من باشد [خود من باشم]».
5. روایت انسس از رسول خداص: «سه چیز هست که قلب مؤمن در آن دچار حسد و شقاوت نمی‌شود: اخلاص عمل برای الله و نصیحت اولوالامر - به روایتی: نصیحت برای هر فرد مسلمان - و چنگ زدن به جماعت مسلمانان».

برای همه روشن است که اولین جماعت و سواد اعظم مسلمانان را صحابهش تشکیل می‌دادند و بنا بر این، بنیاد جماعت و سواد اعظم آنانند و بعد از آن هم همواره کسانی‌اند که پیرو آنان باشند. پس با این هشدار رسول خداص، آن کس که مدعی دیانت اسلام است، هیچگاه نمی‌تواند خود را از جماعت صحابهش بی‌نیاز بداند و جدا نگه دارد.

1. روایت عرباضس از رسول خداص: «من اثر دعای خلیل هستم»[[38]](#footnote-38).

در آیه قرآنی خواندیم که حضرت ابراهیم خلیل الله÷ و فرزندش حضرت اسماعیل÷ دعا کردند در ذریت آنان پیغمبری از خودشان مبعوث گردد تا آنان را آموزش دهد و تزکیه کند و برای‌شان آیات الهی را تلاوت نماید. همچنین خواندیم که خداوند متعال دعا را به طور کامل اجابت فرمود. بنابراین، اصحاب رسول خداص مانند خود ایشان اثر دعای آن پیامبر حنیف بودند و به برکت دعا و صحبت کیمیا اثر آن رسول مبعوثص تعلیم یافتند و تزکیه شدند. ظاهر است آن کس که از رسول خداص تعلیم یافته و در ضمن آن تزکیه نیز شده، درون و برون و ظاهر و باطنش روی معیار شرع قرار دارد و بدون شک عادل و قابل اتباع است.

1. روایت رعوهم بن ساعدهس از رسول خداص: «خداوند مرا بر گزید و برای من اصحاب مرا بر گزید و از آنان برای من وزیرانی و پدر زنانی و دامادهایی نیز انتخاب فرمود. هر کس آنان را بد گوید، لعنت خدا و ملایک و انسان‌ها همه بر او باد....»[[39]](#footnote-39).
2. روایت جابر بن عبداللهس از رسول خداص: «آتش جهنم به کسی که مرا دیده و آن کس که بیننده‌ی مرا دیده، نمی‌رسد»[[40]](#footnote-40).

(هیچ یک از صحابه‌ی رسول خداص و تابعین حقیقی آنان به دوزخ نمی‌رود).

1. روایت عبدالله بن عمرس از رسول خداص: «امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهد شد، همه‌ی آن‌ها دوزخی هستند، مگر یکی». پرسیدند: آنان چه کسانی هستند؟ فرمودند: «کسانی که بر راه من و اصحاب من قدم بر می‌دارند»[[41]](#footnote-41).
2. روایت ابن عباسش از رسول خداص: «اصحاب من مانند ستارگانند، به هر کدام‌شان اقتدا کنید، هدایت خواهید یافت»[[42]](#footnote-42).

از علمای امامیه، ملا حیدر علی آملی در «جامع الإستفسار» از حضرت رضا/ و طبرسی در «الإحتجاج» از حضرت جعفر صادق/ نیز این حدیث را روایت کرده است[[43]](#footnote-43).

1. روایت انسس از رسول خداص: «مثال اصحاب من در امت من، مانند نمک (در غذا) است که غذا بدون آن خوب در نمی‌آید»[[44]](#footnote-44).
2. روایت ابو موسی اشعری و ابو برده از پدرشش از رسول خداص: «وجود ستارگان در آسمان، نشانه‌ی امنیت آسمان است. آن‌گاه که ستارگان از بین بروند، وعده‌هایی که در مورد آسمان شده، برای او پیش خواهد آمد. به همین ترتیب من برای اصحاب خویش سبب امن هستم. پس از من بر اصحابم چیزهایی وارد می‌شود که وعده داده شده‌اند. اصحاب من برای امت من سبب امن هستند، چون آنان بروند، بر امت من چیزهایی رخ می‌دهد که وعده داده شده‌اند»[[45]](#footnote-45).
3. روایت جابر و ابو سعیدش از رسول خداص: «بر مردم زمانی می‌گذرد که در آن گروهی به جهاد می‌روند. از آنان پرسیده می‌شود آیا در شما کسی هست که با رسول اللهص صحبت داشته؟ گفته می‌شود بله و خداوند به برکت او به آنان فتح و پیروزی عنایت می‌کند. سپس زمانی می‌آید که از گروه جهاد گر پرسیده می‌شود آیا در میان شما کسی است که با اصحاب رسول اللهص صحبت داشته؟ گفته می‌شود بله و خداوند به برکت او به آنان فتح می‌دهد. سپس زمانی می‌آید که از لشکر مجاهدان پرسیده می‌شود که آیا در میان شما کسی است که با یاران و مصاحبان اصحاب رسول اللهص مصاحبت داشته؟ گفته می‌شود بله و خداوند به برکت او به آنان فتح و پیروزی عطا می‌کند»[[46]](#footnote-46).
4. روایت زید بن ارقم پس از رسول خداص: «من در میان شما دو چیز گرانقدر باقی گذاشته‌ام: کتاب خدا وعترتم، اهل بیتم را. پس نیک بنگرید که بعد از من با این دو چگونه رفتار می‌کنید. چون این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض بر من وارد گردید»[[47]](#footnote-47).
5. روایت عبدالرحمن بن عوفس از رسول خداص (وقتی که در مرض وفات از آن حضرت÷ وصیت خواستند): «شما را به نیکی با سابقان اول - مهاجران و انصار - و پس از آنان با فرزندان‌شان توصیه می‌کنم. اگر چنین نکنید، نه فرایض‌تان قبول می‌شود نه نوافل تان»[[48]](#footnote-48).
6. روایت انس: زمانی که مهاجران و انصارش دور مدینه خندق حفر می‌کردند [برای مقابله با احزاب] و خاک‌ها را در دامن‌هایشان حمل می‌نمودند، این شعر را می‌خواندند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نحن الذین بایعوا محمداً |  | علی الإسلام ما بقینا ابداً |

«ما کسانی هستیم که با محمدص بیعت کرده‌اند که تا زنده‌اند بر اسلام و خواسته‌های آن پایبند باشند».

و رسول اللهص در جواب، این بیت را زمزمه می‌فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اللهم لا عیش الا عیش الآخرة |  | فبارك في الانصار و الـمهاجرة[[49]](#footnote-49) |

«خدایا! جز زندگانی لذت بخش آخرت، زندگی گوارای دیگری نیست، پس برکت فرست در انصار و مهاجران».

درباره‌ی میزبانان جان نثار اسلام - انصار، که آن حضرت÷ بسیار دوست‌شان داشت - به طور خصوص فرمودند: «نیکی‌هایشان را قبول کنید و از بدی‌هایشان در گذرید»[[50]](#footnote-50). و فرمودند: «اگر همه‌ی مردم به راهی بروند و انصار به راهی دیگر، من راه انصار را انتخاب می‌کنم»[[51]](#footnote-51).

1. روایت بهز بن حکیم از پدرش از جدشش از رسول خداص: «با شما [اصحاب و پیروان من] هفتاد امت کامل شده است و شما نزد خداوند بهترین و عزیزترین هستید»[[52]](#footnote-52).
2. روایت عبدالله بن مغفلس از رسول خداص: «در حق اصحاب من از خدا بترسید و پس از من آنان را هدف اعتراض و انتقاد قرار ندهید. هر کس آنان را دوست داشته باشد، به دوستی من دوست‌شان می‌دارد [مرا دوست می‌دارد] و هر که آنان را مبغوض بدارد، به بغض من مبغوض‌شان می‌دارد [مرا مبغوض می‌دارد]»[[53]](#footnote-53). در حدیثی دیگر آمده است: «اصحاب مرا بد مگویید».

به راستی کدام اهانت و بدگویی می‌تواند بزرگتر از این باشد که چنین شخصیت‌هایی غیر عادل یعنی فاسق گفته شوند؟ اعاذنا الله منها! در «جامع الاخبار» - از کتب معتبر امامیه -این روایت نقل شده که رسول اللهص به رستم فرمودند: «هر کس مرا بد بگوید، کافر شده است و هر کس اصحاب مرا بد بگوید، شلاقش بزنید»[[54]](#footnote-54).

1. روایت عبدالله بن مسعودس از رسول خداص: «هیچ کدام‌تان نزد من بدی‌های دیگری را تعریف نکند، چون من دوست دارم به میان شما بیایم در حالی قلبم نسبت به شما [اصحاب] صاف باشد»[[55]](#footnote-55).
2. روایت سلمان فارسی و جابر و ابوهریره و ام المؤمنین عایشه و...ش از رسول خداص: «الها، من یک انسان هستم و مثل سایر مردم در مواردی ناراحت می‌شوم، در حالی که تو مرا رحمتی برای عالمیان مبعوث فرموده ای. پس به هر کس از امتم که در حالت غضب کلمه‌ی تندی بگویم یا لعنت کنم، آن را روز قیامت برای‌شان رحمتی قرار ده!»[[56]](#footnote-56).
3. روایت حضرت جابرس از رسول خداص: «از آنان که زیر درخت بیعت نمودند، یک نفر هم به دوزخ نمی‌رود»[[57]](#footnote-57).

از امامیه، علامه کاشانی در تفسیر «منهج الصادقین» و کسانی دیگر عین همین روایت را از حضرت جابرس نقل کرده‌اند و علامه کاشانی با این الفاظ: «یک کس بدوزخ نرود از آن مؤمنان که در زیر شجره بیعت کردند»[[58]](#footnote-58).

اشاره‌ی حدیث به اصحاب بیعت رضوان در جریان صلح حدیبیه است. در ترجمه‌ی آیه‌ی مربوط به آن ماجرا خواندیم که خداوند متعال رضایتش را از تمام بیعت کنندگان اعلام و یادآوری فرمود که از قلوب‌شان نیز خبر داشت که صادق هستند و برای همیشه ایمان و وصف تقوا را ملازم و قرین شخصیت‌شان کرده است: ﴿﴾ [الفتح: 26].

1. روایت رافع بن خدیج: جبریل یا فرشته‌ای دیگر نزد رسول اللهص آمد و از ایشان پرسید: اهل بدر نزد شما چه جایگاهی دارند؟ فرمود: «آنان نزد ما برترین انسان‌ها محسوب هستند». فرشته گفت: نزد ما نیز فرشتگانی که در آن جنگ شرکت کرده بودند، چنین‌اند[[59]](#footnote-59).
2. روایت علیس از رسول خداص (در مورد حاطبس که دچار لغزشی شد و عمر س اجازه خواست گردنش را بزند): «آیا او از اهل بدر نیست؟ خداوند از حالات اهل بدر خبر داشته که فرموده: هر چه خواستید بکنید که من شما را مغفرت کرده‌ام»[[60]](#footnote-60).

جابرس درباره‌ی همین صحابی گوید: غلام حاطب از او نزد رسول اللهص شکایت کرد وگفت: حاطب به دوزخ می‌رود. رسول اللهص فرمودند: «دروغ می‌گویی. او به دوزخ نمی‌رود. چون در بدر و حدیبیه شرکت داشته است»[[61]](#footnote-61).

1. روایت سعید بن زید و عبدالرحمن بن عوفش از رسول خداص که معروف به «حدیث عشره مبشره» است: «ابوبکر به بهشت می‌رود، عمر به بهشت می‌رود، عثمان به بهشت می‌رود، علی به بهشت می‌رود، طلحه به بهشت می‌رود، زبیر به بهشت می‌رود، عبدالرحمن بن عوف به بهشت می‌رود، سعد بن ابی وقاص به بهشت می‌رود، سعید بن زید به بهشت می‌رود و ابو عبیده به بهشت می‌رود»[[62]](#footnote-62).
2. روایت عرباض بن ساریهس از رسول خداص: «بر شما باد سنت من و سنت خلفای راشد هدایت یافته، آن را محکم بگیرید»[[63]](#footnote-63).
3. روایت ابو قتادهس از رسول خداص: «اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت کنند، هدایت خواهند یافت»[[64]](#footnote-64).
4. روایت ابن غنم اشعریس از رسول خداص (خطاب به ابوبکر و عمرب): «اگر شما دو تا بر چیزی اتفاق کنید، من مخالفت‌تان نمی‌کنم»[[65]](#footnote-65).
5. روایت حذیفه و ابن مسعودب از رسول خداص: «به دو نفری که بعد از من می‌آیند – ابوبکر و عمر – اقتدا کنید»[[66]](#footnote-66).
6. روایت ابوذرس از رسول خداص: «خداوند حق را بر زبان و قلب عمر نهاده است»[[67]](#footnote-67).

روایت شده که روزی جوانی صالح از جلوی حضرت عمرس رد شد. آن حضرتس فرمود: چه جوان خوبی است! حضرت ابوذرس که حضور داشت، برخاست و او را دنبال نمود. چون به او رسید، گفت: برای من آمرزش بخواه! جوان گفت: ابوذر! تو صحابی رسول اللهص هستی. من برای تو آمرزش بخواهم؟! فرمود: آری، برای من آمرزش بخواه. جوان ابا ورزید و گفت تا حقیقت را به من نگویی، نمی‌توانم برای تو استغفارکنم. ابوذرس فرمود: تو بر عمر گذشتی و او درباره‌ی تو گفت: چه جوان صالحی است! و من از رسول اللهص شنیده‌ام که فرمود: «خداوند حق را بر زبان و قلب عمر نهاده است» (و برای همین مطمئنم درباره‌ی تو حق گفته و بنابراین، دعایت اجابت می‌شود)[[68]](#footnote-68).

حضرت فضل بن عباسش از آن حضرت÷ روایت کرده که فرمودند: «بعد از من، حق با عمر است، هر جا که باشد»[[69]](#footnote-69).

1. روایت علیس از رسول خداص: «الها، حق را با علی دایر گردان، هرجا که باشد»[[70]](#footnote-70).
2. روایت انسس از رسول خداص: «برای هر امت امینی بوده است و امین ما ابوعبیده بن جراح است»[[71]](#footnote-71).

تمام این دلایل حدیثی که نظایر صحیح آن به کثرت روایت شده - و ما باز هم در طول کتاب به مناسبت‌های دیگر بعضی دیگر از آن‌ها را متذکر می‌شویم -، اولین مطلبی را که در ذهن محکم می‌کند، فضل، صلاح، تقوا و عدالت بسیار عالی صحابهش می‌باشد.

4- دلایل و شواهد متین دیگر

صحبت نبیص، مؤثرترین عامل رشد انسان است

از آیه‌ها و احادیث این مطلب به دست آمد که در این امت بزرگترین فضیلت مختص کسانی است که با رسول خداص از نزدیک مصاحبت داشته‌اند وبعد کسانی که با مصاحبان رسول خداص به نیکی مصاحبت نموده‌اند و به همین ترتیب تا طبقات پایین‌تر. این مطلب به الفاظ کلی در این حدیث رسول خداص بیان شده است: «بهترین امت من، افراد قرنی هستند که من در آن زندگی می‌کنم، بعد کسانی که متصلاً پس از آنان می‌آیند و بعد کسانی که به دنبال آن افراد می‌آیند»[[72]](#footnote-72). یعنی به ترتیب: صحابه، تابعین و تبع تابعینش . این‌ها همه برکت و اثر صحبت رسول خداص بود و بنابراین، هر کس به اصل آن (صحبت رسول) نزدیک‌تر بود، بهره و امتیاز بیشتری کسب کرده است.

خداوند متعال در صحبت رسول خویش اثری کیمیا آسا نهاده بود تا شاگردان او به سبب آن به بالاترین مدارج ایمانی و انسانی ارتقا یابند و لایق حمل بار امانتی گردند که بر دوش رسول گذاشته بود و ادامه دهندگان شایسته‌ی رسالت و مبلغ تعلیمات او به جهانیان با علم و عمل و اخلاق و احوال شوند. آن چه صحابهش را از سایر افراد امت برتر گردانیده و مقتدا و واجب الاتباع ساخته، همین هدف الهی به وسیله‌ی همین صحبت بوده است.

اکنون به طور متفرق به زوایایی از فضل و برگزیدگی صحابهش که مولود صحبت نبوی بود و مثبت ایمان حقیقی و تقوا وعدالت در وجود آنان است، می‌پردازیم:

1. حب شدید به رسول اللهص و اسلام:

رسول خداص فرمودند: «هیچ کس از شما مؤمن نیست مگر اینکه من به نزدش از اهل و مال او و از همه مردم محبوب‌تر باشم»[[73]](#footnote-73).

به فرمان این حدیث و احادیث مشابه، أحبیت (محبوب‌تر بودن) رسول خداص اصل و شرطی مسلم برای کمال ایمان به شماره می‌رود. برجسته‌ترین مظاهر این حب، صحابه‌ی کرامش بودند. آنان با فدای جان و مال و تمام هستی خویش در راه اسلام و برای اجرای اراده‌ها و اهداف رسول خداص ثابت کردند که محبان پاکباز و مخلصی برای ایشان و دین اسلام هستند.

حضرت انسس گوید: وقتی رسول اللهص فرمودند: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»[[74]](#footnote-74). «هرکس با کسی خواهد بود که دوستش دارد»، اصحاب رسول خداص به قدری شاد شدند که پس از نعمت اسلام، چنان شاد نشده بودند. (چون همه در دوستی عمیق و بی‌شایبه‌ی خود نسبت به آن حضرتص متیقن و مطمئن بودند).

از مصادیق شواهد ظاهری این دوستی راستین بود که مردان به فرمان محبوب خویش با تعداد و تجهیزات نظامی کم بدون درنگ برای مبارزه با لشکرهای جرار بزرگ و سر تا پا مسلح آماده می‌شدند. در جنگ‌ها بدن‌شان را در مقابل تیرها و نیزه‌ها و ضربات شمشیر، سپر رسول خداص قرار می‌دادند واز جان‌شان می‌گذشتند. اسراء در دست دشمن حاضر نمی‌شدند برای حفظ جان خویش حتی به زبان آن حضرت را توهین نمایند. در حالی که هنوز جراحت یک جنگ مداوا نشده بود، با اعلان جنگی دیگر بپا می‌خواستند و عاشقانه به مسلخ عشق می‌شتافتند، زنان، فرزندان و پدران و شوهرانشان را درغزوات از دست می‌دادند اما بزرگترین دلشوره‌شان برای وجود رسول خدا ص بود و.... .

هندل دختر عتبه زن ابوسفیانس پس از مسلمان شدن روزی به رسول خداص گفت: «قبل از این مغبوض‌ترین افراد نزد من شما و بستگان نزدیک شما بودید، اما اکنون شما و بستگان‌تان را بیشتر از هرکسی دوست دارم». آن حضرت فرمودند: «به نزد من هم همین طور»[[75]](#footnote-75). (قبل از شما به سبب کفرتان شدیدا نفرت داشتم و اکنون به سبب ایمان، بسیار دوست‌تان دارم).

این روایت میزان تاثیر صحبت رسول خداص را خیلی روشن بازگو می‌کند. این سخن از زنی است که رسول خدا دشمن دیرینه و مؤثر او و شوهر معروف و مشهورش است و زمانی که این سخن را گفت، بیش از چند صباحی بر ایمان او و درک محضر رسول خداص نگذشته بود. از این به خوبی می‌توان میزان اثر این صحبت را بر صحابه‌ای که قدیم الایام با آن حضرت همراه بودند، حدس زد.

سخن عروه بن مسعودس از جایگاه رسول خداص در میان صحابه به مثابه‌ی کلیه‌ای در این باب است. او در زمان صلح حدیبیه به عنوان سفیر قریش به اردوگاه مسلمانان رفت و چون نزد قریش باز گشت، به آنان چنین گزارش داد: «ای معشر قریش! من به دربار شاه فارس و شاه روم و شاه حبشه رفته‌ام. سوگند به خدا که هیچ شاهی را نزد قومش در محبوبیت و احترام مثل محمد در میان اصحابش ندیده‌ام»[[76]](#footnote-76). او در این سفر با کمال حیرت دیده بود که وقتی رسول خداص وضو می‌گیرد، همه برای بهره مند شدن از آب‌های مصرف شده‌اش ازدحام می‌کنند و نمی‌گذارند قطره‌ای از آن بر زمین بیفتد. چون آب دهن می‌اندازد، آن را می‌قاپند و به صورت وبدن می‌مالند. اگر تار مویی از سرش کنده شود، محفوظش نگه می‌دارند. به سبب عظمت فوق العاده‌ی ایشان و آداب عالی خودشان، هیچکس به صورتش خیره نمی‌شود و... غرض اینکه اگر فقط میزان محبوبیت رسول خداص در نزد اصحابش مورد نظر قرار گیرد، از آن می‌توان به امانت و صداقت آنان در نقل بار دین و شریعت مطمئن شد. زیرا هرگز نمی‌توان پذیرفت کسانی که حاضر نبودند آب دهن و آب وضوی رسول خداص بر زمین بریزد و برای حفظ وجودش خود را فدا می‌کردند، در حفظ و نقل تعالیم وی خیانت ورزد. این پندار با آن محبت صادقانه منافات دارد.

1. وصول به مدارج علیای علم نبوی:

اسلام با بر افروختن مشعل علم، تاریکی‌های جهالت را از بین برد. جنبه‌ی علم در زمان رسول خداص و صحابهش چنان اهمیت داشت که اصحاب، قسمت اعظم اوقات روزمره‌ی خویش را به تعلیم و تعلم قرآن و احادیث اختصاص داده بودند و مرد و زن در این کار که عنوان یک فریضه‌ی بزرگ دینی را داشت، مساویاً شرکت داشتند. در آن زمان واژه‌ی «علم» به طور خصوص بر حدیث اطلاق می‌گردید. زیرا حدیث بود که قرآن را تفسیر می‌کرد و برای تمام شئون زندگی احکام و دستور العمل روشن صادر می‌کرد.

رسول خداص در کنار بیان فضایل علم و تأکید به فراگیری آن، اصحاب خویش را به مؤثرترین طرق آموزشی، تدریب و آموزش می‌نمود. مثلاً روزی دو نفر برای رفع خصومت نزد ایشان آمدند. آن حضرت کار قضاوت را به عمرو بن عاصس محول کرد و تشویق نمود که در محضر خودش مخامصه را حل کند و او چنین کرد.

این چنین آموزش‌هایی، تمرینی مؤثر برای پرورش استعداد علمی اصحاب بود.

این از یک سو، و از سویی دیگر عرب در آن روزگار در قوت حفظ و یادداشت‌های ذهنی، ضرب المثل بود. با آمدن اسلام و تابیدن نور ایمان در قلوب، این نعمت در مؤمنان مضاعف گردید و به طور کامل در خدمت قرآن و حدیث در آمد. قوت حفظ و اشتیاق به فراگیری تعالیم قولی وعملی رسول خداص و در کنار این دو، مذاکره‌ی احادیث که دامنه‌ی علم حدیث را وسیع‌تر می‌کرد، باعث شده بود که هر یک از اصحاب، حافظ سنت رسول خداص گردد، حداقل به اندازه‌ای که می‌توانست یک زندگی اسلامی کامل داشته باشد و حداکثر به میزانی که او را از دیگران فقیه‌تر می‌نمایاند و به هر دو میزان، قابل اتباع مسلمانان جاهای دور دستی می‌شدند که به صحبت نبوی دسترسی نداشتند. حدیث: «». «ما أنا علیه و اصحابی»، ناظر به همین جنبه از شخصیت صحابهش بود:

دلیل موفقیت علمی اصحابش بود که رسول خداص بر «آن اعتماد داشت و به کثرت آنان را به عنوان نماینده‌ی خویش جهت تبلیغ دین و ارشاد مردم برای کوتاه مدت و دراز مدت به اطراف اعزام می‌نمود و به برخی دیگر مانند خلفای راشدین، ابن مسعود، ام المومنین عایشهل و کسانی دیگر اجازه داده بود در مسایل دینی به مردم فتوا دهند و این چنین کارهایی گاهی در حضور خود وی صورت می‌گرفت، چنان که در حدیث عمرو بن عاصس به نمونه‌ای از آن اشاره کردیم. به عنوان نمونه‌ای دیگر: در ماجرای محاصره و فتح قلعه‌ی بنی قریظه‌ی یهود که در جنگ احزاب علیه مسلمانان غدر و به کفار مهاجم کمک نمودند، می‌خوانیم که آنان به ناچار گفتند حاضریم به آنچه که سعد بن معاذس حکم کند، تن دهیم و سعدس از دیرباز دوست‌شان بود. رسول خداص سعدس را فرا خواندند و اجازه داد فتوایش را صادر کند. او گفت: مردانش از دم تیغ رد شوند، اموالشان مصادره و تقسیم گردد و زنان و کودکانشان اسیر شوند. رسول خداص فرمود: «به چیزی حکم کردی که خداوند در بالای هفت آسمان به آن حکم کرده است»[[77]](#footnote-77).

این نعمت خدادادی در وجود اصحاب پس از رسول خداص به حال خود برقرار بود و حتی می‌توان گفت چون بعد از رسول خداص رسالت و وظیفه‌ی ابلاغ قرآن و سنت بر دوش آنان قرار گرفت، خداوند حکیم این آمادگی‌های آنان را چند برابر ساخت.

نقل شده: مردم تا یک ماه برای دریافت حکم زنی که شوهرش بدون تعیین مهر او مرده بود، نزد حضرت ابن مسعودس آمد و شد می‌کردند. حدیثی در دست نبود. ابن مسعودس در آخر گفت: در این مورد من به رأی خود حکم می‌کنم. اگر درست باشد از جانب خداست و اگر خطا باشد، از جانب من و از طرف شیطان است و خدا و رسول او از آن بری هستند. به نظرم به این زن مهر مثل کامل و میراث تعلق می‌گیرد و لازم است عدت وفات نگه دارد. در این وقت عده‌ای از قبیله‌ی اشجع به پا خاستند و گفتند: گواهی می‌دهیم که رسول اللهص در مورد زنی از ما بنام بروع بنت اوشق مثل قضاوت تو، قضاوت فرمود. خوشحالی ابن مسعودس از شنیدن این خبر به اندازه‌ای بود که جز به مسلمان شدن چنان شاد نشده بود[[78]](#footnote-78).

تدبیر حکیمانه خداوند چنین اقتضا کرده بود که تیر ارشاد صحابهش هیچ‌گاه به خطا نرود و سخنان‌شان همیشه موافق با روح اسلام و منطبق با تعلیمات رسول خداص از آب در آید تا الگو‌هایی کامل و مقتدایانی مطمئن برای تمام قرون و اعصار گردند.

1. حصول جنبه‌ی ارشادی نبوت:

در صحابهش به سبب این صحبت، قوه‌ی ارشادی بزرگ پدید آمده بود. موفقیت آنان در تعلیم و تبلیغ دین و پایمردی و حق گویی ومبارزه با جریان‌های مخالف دین، گواه این حقیقت است.

توانایی و ملکه‌ی ارشاد در همه‌ی اصحاب به تفاوت میزان وجود داشت. در بعضی از آنان به حدی بود که خصایل نبوت را نیز به وجود آورده بود. خلفای راشد از این دسته افراد بودند. رسول خداص درباره‌ی دو خلیفه‌ی راشد اول فرمودند: «اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت کنند، رشد خواهند یافت» و درباره‌ی حضرت عمرس فرمودند: «اگر بعد از من پیامبری می‌آمد، حتما عمر می‌شد»[[79]](#footnote-79). و فرمودند: «خداوند حق را بر زبان و قلب عمر نهاده است».

کمال حضرت عمرس در این جنبه به اندازه‌ای بود که بعضی از تقاضاهای قلبی و زبانی او موافق با حکم و وحی الهی افتاد و در چند مورد وحی به عین الفاظ وی نازل گردید. این کمال عمرس در میان صحابهش مشهور بود. حضرت علی و حضرت ابن مسعودب گفته‌اند: «ما اصحاب محمد ص - که تعدادمان زیاد بود - هیچ بعید نمی‌دانستیم که هر آن ممکن است وحی و سکینه به زبان عمر تکلم نماید»[[80]](#footnote-80).

شرح صدری که برای خلیفه‌ی اول در قتال با مرتدان و مانعان زکات حاصل شد و موفقیت‌های پاینده و ریشه‌ای خلیفه‌ی دوم در امر خلافت و نشر اسلام و تحکیم پایه‌های دین، شواهد ظاهری حقیقت فرموده‌های رسول خداص در مورد این دو صحابی بزرگ بود.

آن حضرتص درباره حضرت علیس فرمودند: «خداوندا! حق را با وی دایر گردان». و به روایتی دیگر: «حق با اوست، هر جا که باشد». و به خود وی فرمودند: «تو برای من، به منزله‌ی‌هارون برای موسی هستی، با این فرق که پس از من پیامبری نخواهد آمد»[[81]](#footnote-81). بر مبنای همین جنبه بود که رسول خداص در مورد چهار خلیفه‌اش به مومنان توصیه فرمود: «بر شما باد اتباع از سنت من و سنت خلفای راشد هدایت یافته بعد از من. آن را محکم بگیرید!».

1. حصول معرفت و یقین و اخلاص:

صحابهش در أثر صحبت با رسول خداص به نهایی‌ترین مدارج صفای باطن و اخلاق تزکیه شدند. از آثار تزکیه و اخلاص و یقین آنان بود که پیوسته در یاد و عبادت خداوند متعال مستغرق و از دنیا و مظاهر فریبنده‌ی آن گریزان بودند، چون فایده و متاعی دنیوی به دست‌شان می‌رسید از بیم آن که شاید جزای عاجل اعمال‌شان باشد به هراس می‌افتادند، با خواندن و شنیدن آیات انذار و مواعظ رسول خداص چون مرغ نیم بسمل بر زمین می‌غلتیدند و.... حضرت علی مرتضیس در «نهج البلاغة» این وصف دنیا گریزی و استغراق درونی و معنوی آنان را چه زیبا ترسیم کرده است و ما آن را همراه با سایر سخنان ایشان در خصوص صحابهش نقل خواهیم کرد.

چون از تابعی بزرگ، حسن بصری/ پرسیدند: «اصحاب رسولص در ظاهر چگونه بودند؟» گفت: «اگر شما آنان را می‌دیدید، می‌پنداشتید دیوانه هستند!» آری دیوانگان معرفت و محبت خداوند متعال که غالبا شوریدگی و ژولیدگی علامت ظاهری آن است و چون از حضرت عبدالله بن عمرس پرسیدند: «آیا اصحاب رسول خداص هم می‌خندیدند؟» گفت: «آری، اما ایمان در قلوب‌شان بزرگ‌تر از کوه‌ها بود»[[82]](#footnote-82). (و این خنده ضرری بر ایمان‌شان نداشت).

به نظر ما قصه ابوبکر صدیقس و حضرت حنظلهس تصویر کاملی از حقیقت حال صحابهش در بعد معنوی آنان به دست ما می‌دهد: حضرت صدیق س روزی حنظله س را دید که سراسیمه و گریان از خانه خارج شده است. پرسید: تو را چه شده است؟ گفت: گرفتار نفاق شده ام! پرسید: به چه علت؟ گفت: ابوبکر! وقتی در محضر رسول اللهص هستم، در حالتی قرار می‌گیرم که گویا بهشت و دوزخ را با چشمان خود می‌بینم. اما وقتی با زن و بچه‌ها مشغول می‌شوم، آن حالت مفقود می‌گردد. آیا این دورنگی علامت نفاق نیست؟ دارم نزد رسول اللهص می‌روم تا این حالتم را به وی باز گویم. حضرت صدیقس به او گفت: اگر این طور است پس قسم بخدا که فرزند ابوقحافه هم منافق شده است. من هم با تو نزد رسول اللهص می‌آیم. بدین ترتیب این دو صحابی با بیم و هراس از وضع ایمانی خود، بر رسول خداص وارد شدند. آنان جریان خود را باز گفتند. رسول خداص فرمودند: «خیر این نفاق نیست. قسم به خداوند که اگر شما همیشه به همان حالت باقی می‌ماندید، فرشتگان آشکارا بر بسترهای خوابتان و در کوچه‌ها بر شما وارد می‌شدند و با شما مصافحه می‌کردند!»[[83]](#footnote-83).

در این حدیث دو حقیقت به وضوح خود نمایی می‌کند:

اول، صحابهش از کوچکترین مظهر نفاق هراسناک بودند، به حدی که از دگرگونی‌های طبعی درونی هم به وحشت می‌افتادند و آن را علامت نفاق تصور می‌کردند که این خود علامت اخلاص کامل است. دوم، صحابهش در اثر مجالست با رسول خدا ص در بعد روحانی چنان رفعت و ملکوتیت یافته بودند که به عین الیقین و یک نوع مکاشفه‌ی غیبی و کفام روحانی بسیار عالی دست یافته بودند، به آن حد که حکمت خداوند متعال اقتضا می‌کرد، کما اینکه برای بعضی از آنان این حالت فوق العاده پیش آمده بود.

علاوه بر این دو نکته، مطلبی دیگر هم در حدیث مذکور حایز تدبر است و آن اینکه واقعه‌ی مزبور مربوط به دو صحابی است که یکی از آنان بلند مرتبه‌ترین صحابی رسول خداص بود و دیگر در رتبه‌ای پایین‌تر قرار داشت «ولکل فضل بین». از این مطلب و همچنین از جواب عام رسول خداص - بدون تخصیص این دو صحابی - به این حقیقت راه می‌یابیم که ترس واجتناب از نفاق و حصول قوا و آمادگی‌های ملکوتی و روحانی از خصایل متقیانه و عرفانی همه‌ی اصحاب بود.

ثبوت کرامات بی‌شمار از صحابهش نیز دلیل بر رشد معنوی آنان بود، چه کرامات در اصل خاصه‌ی اولیا و خواص امت می‌باشد. به سبب اخلاص عمیق صحابهش بود که اعمال هیچ فرد از امت به پای اعمال آنان نمی‌رسد ولو اینکه به اعتبار ظاهر و کمیت چندین برابر اعمال آنان باشند. در این مورد رسول خداص فرمودند: «اصحاب مرا بد مگویید. چون اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا انفاق کند، به اندازه یک مد انفاق صحابه و حتی نصف آن نمی‌رسد»[[84]](#footnote-84). این پاداشی بود که به سبب قبول و نصرت اسلام در سخت‌ترین و طاقت فرساترین دوره‌ی عمر اسلام و مشارکت با رسول خداص و تحمل مشقات و شکنجه‌ها و از خود گذشتگی‌ها به آنان اعطا گردید.

1. مشاهده‌ی احوال تنزیل و معجزات بسیار و امداد غیبی:

احوال و اتفاقات خارق العاده‌ای که فقط در زمان پیامبران‡ صورت می‌پذیرد بزرگترین اثر را در جذب قلوب و جذب مردم به طرف دعوت توحیدی آنان دارد این نوع پدیده‌ها باعث ایمان به صداقت پیامبران و پختگی یقین در قلوب مومنان شده است. به همین دلیل خالص‌ترین پیروان هر پیامبر، کسانی بوده‌اند که در عصر او می‌زیسته و از نزدیک با وی ارتباط داشته و احوالش را مشاهده کرده‌اند.

یکی از احوال نادره، فرود آمدن حضرت جبرئیل÷ و ابلاغ وحی الهی بر پیامبر بوده است. نازل شدن پیام سنگین آسمانی بر پیامبر با آثار و علایمی ظاهری همراه بود که برای همه حاضران قابل درک و احساس بود. وقتی فرشته وحی بر رسول خداص نازل می‌شد، ایشان از حالت عادی خارج می‌شدند، می‌لرزیدند و رنگ چهره اشان تغییر می‌یافت، قطرات عرق از پیشانی مبارکشان به پایین می‌غلتید و فضای آکنده از سنگینی معنویت به وجود می‌آمد و بعد از تمام شدن وحی رسول خداص سر برمی‌آورد و آیات نازل شده را برای مردم تلاوت می‌فرمود. صحابهش همه به طور مستقیم شاهد این پدیده ایمان ساز بودند.

یکی دیگر از این طیف پدیده‌ها معجزه بود. معجزه مخصوص پیامبران‡ و اتفاقی کاملاً خارج از قلمرو اسباب خارق عادات و قوانین طبیعی دنیا است و برای همیشه شگفت انگیزترین رویداد واقعی تاریخ جهان می‌باشد.

معجزات رسول اسلامص از همه پیامبران بیشتر و در قوه اعجاز و اثرگذاری قوی‌تر و مؤثرتر بوده است. صحابهش همه آن معجزات را با چشمان سر مشاهده می‌کردند.

امدادهای الهی در شرایط دشوار و در میادین نبرد با کفار به صورت‌های مختلف که برای مؤمنان محسوس و مشهود بود، از حالات یقینی آور دیگری بود که صحابه ش در رکاب رسول خداص به بهترین و کاملترین صورت از آن بهره مند می‌شدند آنان در بسیاری از غزوات وجود و صدای فرشتگانی را که از طرف خداوند متعال به کمک‌شان آمده بودند، احساس می‌کردند و همه دست کم می‌خواندند یا می‌شنیدند که خداوند متعال در قرآن از شرکت فرشتگان و نزول سکینه بر آنان در غزوه‌های بدر و حنین خبر داده است.

دیدن فرشتگان و احساس حضور آنان هم یکی از نادرترین وقایع مربوط به صحابهش و دلیلی بر ایمان و یقین کامل و تقوی و برگزیدگی آنان است. در حدیث جبرئیل÷ می‌خوانیم که این فرشته بزرگ خداوند متعال در جلسه‌ای که بسیاری از صحابه حضور داشتند، به شکل مردی مسافر بر رسول خداص وارد شد و از ایشان درباره ارکان و مسایل مهم ایمان و اسلام و علایم قیامت سوال نمود، در آن مجمع همه جیرئیل÷ را دیدند[[85]](#footnote-85).

نزول جبریل÷ در غزوه بنی قریظه و مشاهده آن فرشته توسط بسیاری از مسلمانان مشهور است. پس از پیروزی بر احزاب (در غزوه احزاب)، جبرئیل÷ بر رسول خدا وارد شد و او را به جنگ با یهودیان خائن بنی قریظه فرا خواند و خود پیشاپیش بدان سو شتافت. ام المؤمنین عایشهل می‌گوید: او را دیدم که به صورت مردی غبار آلود در خانه من نزد رسول اللهص آمد[[86]](#footnote-86).

حضرت انسس می‌گفت: هنوز منظره گرد و غباری که از موکب جبریل در کوچه‌های بنی غنم ساطع شده بود جلوی چشمانم هست[[87]](#footnote-87).

در آن روز گروهی از مسلمانان بنی غنم او را به شکل دحیه کلبیس دیدند که سوار بر قاطری تیزرو از کنارشان عبور کرد.

وقتی رسول خداص از آنان پرسید: «کسی از کنار شما عبور نکرد؟»، گفتند: چرا دحیه کلبی را دیدیم. او سوار بر قاطری خاکستری رنگ که بر پشتش پارچه‌ای ابریشمین نهاده بود، از اینجا رد شد.

فرمودند: «این جبریل بود که بسوی بنی قریظه فرستاده شده تا در قلوب‌شان ترس ایجاد نماید و متزلزلشان سازد»[[88]](#footnote-88).

این‌ها و صدها موارد ما به الامتیاز و نمونه‌های بی‌شمار خصوصیات، از امتیازات منحصر بفرد صحابهش بود که احدی از افراد امت در آن‌ها با آنان شریک نیست. خداوند متعال در قرآن کریم، دوام ایمان اصحاب رسول خویش را به همین اسباب مستند می‌کند.

می‌فرماید: ﴿وَكَيۡفَ تَكۡفُرُونَ وَأَنتُمۡ تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ وَفِيكُمۡ رَسُولُهُۥۗ وَمَن يَعۡتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدۡ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٠١﴾ [آل‌عمران: 101]. «چگونه به کفر مبتلا می‌شوید در حالی که آیات خدا بر شما تلاوت می‌شود و رسول او در میان‌تان هست؟!».

1. موفق شدن در آزمایش‌های سخت:

خداوند متعال مؤمنان را به اسالیب مختلف می‌آزماید تا صدق و کذب یا قوت و ضعف ایمان آنان را برای همه مشخص سازد، ایشان فرموده است: (آیا مردم گمان کرده‌اند که وقتی گفتند ایمان آوردیم، به حال خودشان رها می‌شوند و مورد امتحان قرار نمی‌گیرند؟ و ما امتحان کردیم کسانی را که قبل از آنان بودند. بدین طریق خداوند راستگویان و دروغگویان را مشخص می‌کند). عنکبوت: 2 و 3.

صحابهش نیز مورد امتحان قرار گرفتند، با شدیدترین آزمون‌هایی که قابل تصور باشد و همه دیدند که نتیجه چه از آب در آمد. از طرف صحابه، استقامت آهنین و پایمردی در ایمان و عقیده و از طرف خداوند متعال، رضای کریم دایم و سایر توصیف و تمجیدهایی که به کثرت در قرآن برای‌شان نازل فرمود و در حکم مدال‌های افتخاری همیشه بر سینه شخصیت‌شان می‌درخشد. این موفقیت شگفت آور نیز اثری از آثار صحبت و تربیت نبوی بود.

خواننده‌ی مسلمان به خوبی می‌داند که هر یک از امتیازات یاد شده عاملی مؤثر در پرورش و ترفیع شخصیت ظاهری و باطنی مؤمنان تا حد اعلای انسانیت می‌باشد و صحابهش در مصاحبت رسول خداص این شانس را داشتند که از همه آنها محفوظ گردیدند و اثر پذیرفتند و شدند آنچه که شدند! در حالی که سایر افراد عادل امت هیچ یک از این امتیازات را ندارند. به همین دلیل عقیده بر این است که «صحابه عادل‌ترین افراد امت هستند».

1. صحابهش با رسول اللهص میثاق صداقت بسته بودند:

عباده بن صامتس می‌فرماید:

«ما با رسول اللهص بر این امر بیعت نمودیم که حق را هر کجا و تحت هر شرایطی که باشیم، بگوییم و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای نترسیم»[[89]](#footnote-89).

آنان این عهد را عملاً ایفا کردند.تاریخ زندگی آنان نمونه‌های بسیار برجسته‌ای از این حق گویی را به رخ آدمی می‌کشد. من باب مثال حضرت ابوسعید خدریس بر بعضی از کارهای مروان که امیر مدینه بود با جرات انکار ورزید. حضرت عمرو بن عبسهس بر معاویهس در حرکت او به سوی دشمنان رومی قبل از اتمام مدت پیمان مخالفت ورزید، در حالی که معاویهس خلیفه بود، اطاعتش کرد.

حضرت ابن عمرب بر حجاج ظالم با آن سطوت و جبروتش اعتراض کرد و عمرو بن سعید را نیز که زمانی والی مدینه بود، مورد تذکر و انتقاد قرار داد. حضرت عائذ بن عمروس بر عبیدالله بن زیاد قاتل حضرت حسین بن علیس وارد شد و او را از ظلم و تعدی ترسانید و با جرأت از حریم صحابه‌ی رسول خداص دفاع نمود. حضرت معقل بن سیارس نیز با بیان یک حدیث ابن زیاد را مورد اندرز قرار داد و....

وقتی صحابهش در موقعیت‌های خطرناک پروای جان‌شان را نمی‌کردند و طبق پیمان رسول خداص حق را ظاهر می‌ساختند، در بیان احکام و مسایل دیگر چه ترسی بالاتر از آن، آنان را وادار به کذب و نقض میثاق می‌کرد؟! در حالی که علاوه بر این میثاق، همه شنیده بودند و خود روایت می‌کردند که رسول خداص فرمودند: «هر کس دانسته بر من دروغ بندد، منتظر جایگاهی آتشین در جهنم باشد!».

آنچه صحابه**ش** خود گفته‌اند:

مناسبت دارد برای کشف کامل‌تر حقیقتی که در صدد اثبات آنیم و تاکنون آن را پی گیری کرده ایم (عدالت و صداقت صحابه)، به سخنان خود صحابهش در این موضوع هم نگاهی داشته باشیم، با تذکر پیشاپیش این نکته که از میان آنان زیباترین جملات را در این مورد حضرت علی مرتضیس به کار برده است. قسمتی از این سخنان ایشان و چند صحابی بزرگ دیگر را بخوانیم:

1. سخنان حضرت علی مرتضیس در خطبه‌های «نهج البلاغه»: «دردا از رفتن برادرانم! آنان که قرآن را خواندند و محکم گرفتند. فرایض را با تدبر بر پا نمودند. سنت را زنده کردند و بدعت را محو نمودند...»[[90]](#footnote-90).

«کجایند آن قوم... با چشمان سفید شده از گریه به سبب خوف خدا، شکم‌های تو رفته از روزه‌ها، لب‌های خشکیده از دعاها، رنگ‌های زرد از بی‌خوابی‌ها و صورت‌های غبار آلود از فرط تواضع. آنان برادران من بودند که گذشتند و رفتند. پس حق داریم ما که در فقدان آنان تشنه باشیم و در فراق‌شان انگشت حسرت به دهان گیریم»[[91]](#footnote-91).

«من اصحاب محمدص را دیدم و هیچ یک از شما را مانند آنان نمی‌بینم، آنان روزها ژولیده مو و غبار آلود بودند و شب‌ها را بیدار به سجده و قیام می‌گذراندند. میان پیشانی‌ها و رخسار‌های‌شان نوبت گذاشته بودند و از یاد بازگشت به آخرت مانند اینکه بر اخگر ایستاده باشند، سوزان و لرزان بودند. پیشانی‌هایشان بر اثر طول سجده‌ها مانند زانوی بزها پینه بسته بود. هر گاه ذکر خداوند به میان می‌آمد، اشک چشمان‌شان می‌ریخت، به اندازه‌ای که گریبان‌های شان‌تر می‌گشت و می‌لرزیدند، چنان که درخت در روز وزیدن باد تند می‌لرزد»[[92]](#footnote-92).

و در خطبه‌هایی برای چنگ زدن به «جماعت» (جماعت اصحابش) چنین می‌فرماید:

«آگاه باشید که مردم یک جماعت دارند. خداوند بر این جماعت رحمت نازل می‌کند و بر کسی که با آن مخالفت ورزد غضب می‌نماید».

«خداوند هیچگاه آنان را بر گمراهی جمع نمی‌کند»[[93]](#footnote-93).

بنابراین:

«لازم گیرید بر خود سواد اعظم را، که دست خدا بر جماعت است. و از جدا شدن بپرهیزید که انسان جدا افتاده، شکار شیطان خواهد شد، همانطور که گوسفند جدا افتاده طعمه گرگ می‌شود»[[94]](#footnote-94).

و در نامه‌ای برای اثبات مشروعیت خلافت خویش، انتخاب شورای مهاجران و انصار را نام می‌برد و اجماع آنان را موجب رضای خدا و منحرف از آن را واجب القتال و جهنمی می‌فرماید[[95]](#footnote-95).

در مورد انصار - محبوب خدا و رسول - به طور خصوص فرمودند: «به خدا سوگند آنان اسلام را پروراندند، همانطور که بچه شتر پرورانده می‌شود، در حالی که بی‌نیاز بودند (در اسلام آوردن طمع دنیوی نداشتند)».

و در بیان فضل عموم مهاجران و انصارش در یک جمله مختصر دیگر فرمودند: «و همه آنان دارای فضل‌اند»[[96]](#footnote-96). از ایشان تخصیصاً فضایل بعضی از اصحاب من جمله خلفای ثلاثه، طلحه، زبیر، أم المؤمنین عایشهش و... نیز نقل شده است.

1. سخن حضرت عبدالله بن مسعودس:

«خداوند متعال در قلوب بندگان نگاه کرد و از آن میان، قلب محمدص را بهترین قلب یافت، فلذا او را برای خود انتخاب فرمود و برای رسالتش برانگیخت. بعد از آن به قلوب بندگان نگریست و قلوب اصحاب محمدص را از همه‌ی قلب‌های دیگر بهتر یافت. فلذا آنان را وزرای نبی خود÷ قرار داد که برای دین او به قتال می‌پردازند. پس هر چه مسلمانان [اصحاب رسول اللهص] خوب دانستند، نزد خدا هم محبوب است و هر چه آنان بد دانستند، نزد خدا هم بد است»[[97]](#footnote-97).

«هر کس می‌خواهد پیرو سنت باشد، باید از اصحاب رسول اللهص پیروی کند. چون آنان در این امت صاحب پاک‌ترین قلب، عمیق‌ترین علم، کم‌ترین تکلف، محکم‌ترین سیرت و بهترین حال بودند. آنان قومی بودند که خداوند متعال برای مصاحبت پیامبرش و اقامه‌ی دینش انتخاب فرمود. پس فضل آنان را بدانید و قدم بر نقش قدم‌هایشان بگذارید. زیرا آنان بر هدی مستقیم قرار داشتند»[[98]](#footnote-98).

1. از جابرس روایت شده که فرمود: «خداوند اصحاب مرا بر عالمیان جز انبیا و مرسلان امتیاز داد و انتخاب فرمود و از اصحابم چهار نفر (ابوبکر و عمر و عثمان و علی) را مخصوصاً برای من انتخاب فرمود و آنان را اصحاب من قرار داد. در همه‌ی اصحاب من خیر وجود دارد»[[99]](#footnote-99).
2. سخن حضرت سعید بن زید س از گروه عشره‌ی مبشره:

«به خدا سوگند که یک مرتبه همراهی یکی از آنان با رسول اللهص که در آن صورتش غبار آلود شده، از عمل تمام عمر شما بهتر است، اگر چه دارای عمر نوح شود»[[100]](#footnote-100).

1. سخن حضرت عبدالله بن عباسب:

«ای مردم! اصحاب محمدص را بد و بیراه مگویید! چون یک لحظه همراهی آنان با آن حضرت از اعمال حسنه‌ی چهل سال شما بهتر است»[[101]](#footnote-101).

1. سخن حضرت عبدالله بن عمرب:

«ای مردم! اصحاب محمدص را بد مگویید که همراهی یک لحظه‌ی آنان با رسول اللهص، از اعمال نیک تمام زندگی شما بهتر است»[[102]](#footnote-102).

این سخن عبدالله بن مبارک/ در واقع پژواک همین نظر صحابهش است که در بیان مقام غیر قابل قیاس آن بندگان مقبول گفت: «غباری که در بینی معاویهس داخل شده، از اویس قرنی و عمر مروانی بهتر است»[[103]](#footnote-103).

ایشان این سخن را در جواب کسانی ایراد کرد که پرسیده بودند آیا معاویهس برتر است یا عمر بن عبدالعزیز/ که خلیفه‌ی عادل و معروف سلسله‌ی مروانیان (امویان) بود و به عمر دوم شهرت داشت؟

صحابه خود در حفظ حریم صحابیت حساس بودند

به سمع حضرت عمر فاروقس رساندند که برخی نسبت به اصحاب رسول اللهص مطالب نا پسندی می‌گویند. ایشان در رد آن سخنان فرمود: «یکی از اوصاف بد برای هر کس این است که بگویند او مصاحبان و رفقای بدی دارد. اینان با این سخنانشان گویا دارند می‌گویند رسول اللهص با یاران بد مصاحبت داشته است»[[104]](#footnote-104).

رباح بن حارث/ گوید:

«نزد مغیره بن شعبهس در مسجد کوفه نشسته بودم و مردم کوفه نیز نزد ایشان بودند. در آن اثنا سعید بن زیدس بن عمرو بن نفیل آمد. مغیره به او خوش آمد گفت و تحیت نمود و نزد خود روی تخت نشانید. دیری نپایید که مردی از اهل کوفه که به او قیس بن علقمه می‌گفتند وارد شد و رو به جانب مغیره نمود و شروع به بدگویی کرد. سعید از مغیره پرسید: این مرد چه کسی را بد می‌گوید؟ گفت: علی را. سعید متغیر شد وگفت: چه می‌بینم! اصحاب رسول اللهص در نزد تو مورد بدگویی قرار می‌گیرند و تو نه انکار می‌کنی و نه ناراحت می‌شوی؟! خودم از رسول اللهص شنیدم و نیازی نیست بر او دروغ بر بندم تا فردا چون با وی ملاقات کنم از من سؤال کند، که فرمود: «ابوبکر در جنت است. عمر در جنت است، عثمان در جنت است، علی در جنت است، طلحه در جنت است، زبیر در جنت است، سعد ابن ابی وقاص در جنت است، عبدالرحمن بن عوف در جنت است، ابوعبیده در جنت است». [او نفر دهم را که خودش بود متواضعاً نام نبرد ولی مردم دانستند]. سپس گفت: یک بار همراهی یکی از آنان با رسول اللهص در غزوه‌ای که چهره‌اش گردآلود شده از عمل تمام عمر هر یک از شما بهتر است، ولو اینکه عمر نوح داده شود»[[105]](#footnote-105).

عمرو بن ابو قره/ گوید:

«حذیفهس در مداین بود. گاهی در جلسات دوستان سخنانی را باز می‌گفت که رسول خدا ص در حین ناراحتی به بعضی از اصحابش گفته بود. بعضی از شنوندگان نزد سلمانس می‌رفتند وآن احادیث را به گوش او می‌رساندند. سلمان می‌گفت: حذیفه به آن چه می‌گوید، آگاه‌تر است. آنان سپس نزد حذیفه می‌آمدند و می‌گفتند: ما روایت تو را به سلمان گفتیم، ولی او تو را نه تصدیق نمود ونه تکذیب. روزی حذیفه نزد سلمان آمد و او در مزرعه کار می‌کرد. به او گفت: سلمان! چه چیز تو را از تصدیق سخنانی که من از رسول اللهص شنیده‌ام باز می‌دارد؟ سلمان گفت: رسول اللهص هم [چون بشر بود] گاهی ناراحت می‌شد و در حالت به بعضی از یارانش چیزهایی می‌گفت، همانطور که مسرور می‌شد و در حالت سرور چیزهایی به یارانش می‌گفت. از این سخنانت باز نمی‌آیی تا باعت شوی در بعضی مردان حب بعضی اصحاب و در بعضی دیگر، بغض بعضی دیگر به وجود آید و بدین طریق در میان مردم اختلاف و تفرقه ایجاد کنی، در حالی که به خوبی می‌دانی رسول اللهص در خطبه‌ای فرمود: «الها! من یک انسان هستم و مانند سایر مردم دچار غضب می‌شوم، در حالی که تو مرا رحمتی برای عالمیان مبعوث فرموده ای. پس هر کس از افراد امتم را در حال غضب کلمه‌ای تند بگویم یا لعنت کنم، آن سخنان را در قیامت برای آنان رحمت قرار ده!»، و به حذیفه گفت: «به خدا سوگند یا از این سخنانت دست بر می‌داری یا این موضوع را حتماً به عمر می‌نویسم»[[106]](#footnote-106). این در حالی بود که قصد حضرت حذیفهس به هیچ وجه ایجاد دو دستگی نبود، ولی حضرت سلمانس بنا بر احتیاط آن را در حق صحابهش نپسندید.

حضرت سعد بن ابی وقاص و حضرت خالد بن ولیدب در موضوع اندکی با هم اختلاف پیدا نمودند. بعضی نزد سعدس درباره‌ی همان موضوع از خالدس حرف زدند. سعد به گوینده‌ی سخن گفت: «خودت را از این سخنان باز بدار! چون آن چه میان من و او پیش آمده، به دین ما سرایت نکرده است»[[107]](#footnote-107).

در ایامی که جنگ جمل در شرف وقوع بود، حضرت عمارس از کسانی بود که در بصره مردم را به خروج برای کمک حضرت علی س تشویق می‌کرد. در آن جمع شنید یکی ام المؤمنین عایشهل را توهین می‌کند. فوراً به طرف او رو بر گرداند و گفت: «ساکت شو سگ پست فطرت! سوگند به خداوند که او در دنیا و آخرت زوجه‌ی رسول اللهص است»[[108]](#footnote-108).

حضرت ابن عباسب در مشاجره‌ی میان حضرت علی و حضرت معاویهب در جانب امام علی قرار داشت. با این وصف وقتی یکی به او خبر داد که معاویه وتر را یک رکعت می‌خواند، از او چنین دفاع نمود: «بگذارش! او خود با رسول اللهص مصاحبت داشته است»[[109]](#footnote-109).

گروهی نزد حضرت ابوذرس از امیر المؤمنین عثمانس سخن به میان آوردند. شاید بدین غرض که از او گله نمایند. اما ایشان فرمود: «پس از واقعه‌ای که خودم شاهد بودم، هیچ گاه از عثمان به بدی یاد نخواهم کرد». و سپس در سخنی طویل واقعه‌ی تسبیح سنگ ریزه‌ها در دستان رسول خداص و سپس به ترتیب در دستان ابوبکر و عمر و عثمانش را تعریف نمود[[110]](#footnote-110).

حضرت عائذ بن عمروس - از اصحاب بیعت رضوان - بر والی خون ریز، عبید الله بن زیاد وارد شد و او را اندرز نمود. عبیدالله به او گفت: بنشین! تو چیزی بیش از آشغال‌های اصحاب رسول اللهص نیستی. عائذس گفت: «مگر در میان اصحاب رسول اللهص آشغالی هم وجود داشته است؟! آشغال و تفاله‌ها بعد از آنان و در کسانی دیگر پیدا شده است». (یعنی تو و امثال تو!)[[111]](#footnote-111).

به ام المؤمنین عایشهل خبر رساندند که عده‌ای اصحاب رسول اللهص را بد می‌گویند و حتی از ابوبکر و عمرب هم اسم می‌برند. فرمود: «مگر از این تعجب می‌کنید؟ پس از مرگ، دروازه‌ی عمل به روی آنان [صحابه] بسته شد، ولیکن خداوند دوست داشت دروازه‌ی اجر و ثواب به رویشان بسته نشود [وبه سبب غیبت دیگران اجر آنها همچنان ادامه داشته باشد]»[[112]](#footnote-112).

شخصی به امیر المؤمنین حضرت علیس گفت: من از عثمان بدم می‌آید. فوراً گفت: «خودتان را از این افکار بیرون آوردید! آن افراد کسانی هستند که خداوند درباره‌شان نازل فرموده: ﴿ٱلَّذِينَ يَحۡمِلُونَ ٱلۡعَرۡشَ وَمَنۡ حَوۡلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْۖ رَبَّنَا وَسِعۡتَ كُلَّ شَيۡءٖ رَّحۡمَةٗ وَعِلۡمٗا فَٱغۡفِرۡ لِلَّذِينَ تَابُواْ وَٱتَّبَعُواْ سَبِيلَكَ وَقِهِمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ ٧﴾ [غافر: 7]. «فرشتگان حامل عرش و اطراف آن، پروردگارشان را به حمد تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که ایمان آوردند دعای استغفار می‌کنند و می‌گویند پروردگارا! بر هر چیز رحمت و علمت گسترده است، پس مغفرت کن کسانی را توبه کردند و راه تو را اتباع نمودند، و آنان را از عذاب جهنم نجات ده». و به عنوان تفسیر و مصداق آیه، فرمودند: «اصحاب نبیص از شرک توبه کردند و از رسول پیروی نمودند» و سپس آیه‌ی نهم همان سوره را که ادامه‌ی دعای نیک فرشتگان برای آنان است، قرائت کرد و در آخر فرمود: «پس خودتان را از بغض داشتن نسبت به اصحاب نبیص و بغض داشتن نسبت به عثمان که از همان افراد است، دور نگهدارید»[[113]](#footnote-113). ایشان در یکی از مهم‌ترین و طویل‌ترین وصایای خویش فرمودند: «درباره‌ی اصحاب نبی خود از خداوند بترسید، چون آن حضرت به حفظ حقوق و احترام آنان وصیت فرموده است»[[114]](#footnote-114).

از این سخنان صحابهش که نظایر آن فراوان است ثابت می‌شود که آنان - چنان که خداوند متعال خبر داده‌است - مظهر مودت و احترام فی مابین بودند و به هیچکس به هیچ بهانه ای اجازه نمی‌دادند علیه احدی از اصحاب رسول خداص گستاخانه سخن بگوید.

بزرگان اهل بیت مرتبه‌ی صحابه را پاس می‌داشتند

اهل سنت هیچگاه از مرور سخنان عترت رسول خداص برای کشف و درک بسیاری از موضوعات و مقولات دینی و عقیدتی خویش بی‌نیاز نیستند و افتخار دارند آرا و عقاید و اعمالشان منطبق با سیرت و عقاید و اعمال آنان است.

مرتبه صحابیت در نظر اهل بیت رسول خداص نیز منحصر به فرد بود و آنان به نوبه خود در دفاع از آن مقام با سخنان بسیار جامع این حقیقت را به مردم نمایانده‌اند. در سخنان حضرت علیس نمونه‌هایی از این سخنان جامع را خواندیم. در اینجا اقوالی از سایر اهل بیت را نیز نقل می‌کنیم:

کلینی در «اصول کافی» روایت کرده است: منصور بن حازم گفت: «به ابو عبدالله [جعفر صادق/] گفتم: برای من درباره اصحاب رسول اللهص بگویید. آنان در روایت از رسول خداص راست گفته‌اند یا دروغ؟ فرمودند: راست گفته‌اند. پرسیدم: پس چرا در بعضی از روایاتشان اختلاف هست؟ فرمودند: مگر نمی‌دانی که گاهی یکی از رسول اللهص چیزی می‌پرسید و آن حضرت به او جواب می‌داد و بعد جوابی دیگر به او می‌داد که جواب قبلی را نسخ می‌کرد. بعضی از احادیث ناسخ بعضی دیگر است»[[115]](#footnote-115).

ابن عبدالبر/ آورده: ابراهیم بن سعید جوهری گوید: «از ابو سلمه [زید بن علی بن حسینس] پرسیدم: از میان معاویه و عمربن عبدالعزیز چه کسی افضل‌تر است؟ فرمودند: ما هیچکس را با اصحاب محمدص برابر نمی‌دانیم»[[116]](#footnote-116).

از پدرشان حضرت علی بن حسینس معروف به سجاد و زین العابدین/ جامع‌ترین و زیباترین الفاظ در وصف صحابهش نقل شده است. در صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه این جملات محبانه از مناجات ایشان ثبت شده است: «خداوندا: به اصحاب گرامی محمد درود بفرست که حق صحبت ادا کرده‌اند و تکلیف دوستی و یاری کردن او را به درستی ایفا داشته‌اند. آنانکه در رنج‌ها و مشقت‌ها و در پیکارهای خونین پروانه صفت در پیرامون شمع وجودش پرواز کرده‌اند. آنان که به تصدیق وی سبقت جسته‌اند و در برابر حجت الهی از مکابره و عناد پرهیز داشته‌اند و در راه اعلای کلمه توحید چشم از زن و فرزند فروپوشیده‌اند و حتی تیغ به روی پدران و پسران خویش کشیده‌اند تا نام محمد را به عنوان نبوت تثبیت کنند. از جان و دل دوستش می‌داشته‌اند و کالای عشق و محبت او ببازار آورده‌اند و تجارتی که هرگز زیان نمی‌پذیرد به پیش گرفته‌اند. آنان که به خاطر عقیده‌ی علیای خویش از همه نزدیکان و کسان خود بریدند و دین اسلام را قربت و قرابت شمردند. خدایا به آنان در مقابل آنچه که بخاطر تو و در راه تو ترک گفته‌اند پاداش نیک ارزانی فرما، و چون قدم به قدم همراه با رسول تو مردم را به جانب تو خوانده‌اند، از دریای رضوانت آنان را سیراب از رضا گردان و به خاطر هجرت از دیار و اقوام و خارج شدن از آسایش زندگی به تنگی‌های آن و تحمل ستم در راه تو سعیشان را مشکور بدار».

حضرت ابو جعفر (محمد باقر)/ این ماجرای مشهور و آموزنده‌ی پدرش زین العابدین/ را حکایت کرده است: «عده‌ای از عراق نزد ایشان آمدند. آنان درباره‌ی ابوبکر و عمر و عثمان بدگویی کردند. وقتی سخنان‌شان تمام شد، از آنان پرسید: آیا شما از گروه مهاجران هستید که خداوند درباه‌شان فرموده است: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨﴾ [الحشر: 8]. گفتند: نه. پرسید: پس آیا از گروه انصار هستید که خداوند درباره‌شان فرموده: ﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩﴾ [الحشر: 9]. گفتند: نه. فرمود: پس نیک بدانید که با این سخنان، خودتان را از هر دو گروه گسسته‌اید و من هم گواهی می‌دهم که شما از کسانی نیستید که خداوند درباره‌شان فرمود: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10]. سپس آنان را از خانه‌اش بیرون راند»[[117]](#footnote-117).

حضرت حسن بن حسن بن علیس می‌گوید: «مغیره بن سعید - کسی که به سبب زندقه زنده در آتش افکنده شد! - نزد من آمد و شروع کرد به بیان قرابت و شباهت من به رسول اللهص تا اینکه به ابوبکر و عمر رسید و آن دو را لعن کرد. ناراحت شدم و گفتم: ای دشمن خدا! نزد من آنان را لعن می‌کنی؟! سپس به گلویش چنگ انداختم و میان دو پنچه ام چنان فشردم که زبانش از دهان بیرون آمد!»[[118]](#footnote-118).

در «اصول کافی» از حضرت جعفر صادق/ نقل شده که چون از ایشان درباره‌ی درجات ایمان سؤال شد، با بیان ترتیب درجات اصحاب و تبیین افضل بودن آنان بالاخص مهاجران و انصار و سپس تلاوت و تطبیق آیه‌های قرآن کریم با حالات نیک اصحاب، جواب را مدلل و شافی ارایه فرمود[[119]](#footnote-119).

از حضرت رضا/ سؤال شد: حدیث: «أصحابي كالنجومِ، بأيِّهِم اقتديتم اهتديتم». و حدیث «دعوا لب اصحابی...» چگونه‌اند؟ فرمود: «صحیح است»[[120]](#footnote-120).

از همین شخصیت بزرگ خاندان نبوی در مورد آن آیه‌ی مشهور در فضل صحابهش که آمده: ﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: 100]. این تفسیر مروی است: «یعنی خداوند متعال به دلیل عنایت و توفیقی که پیشاپیش برای‌شان ثبت نموده راضی شد و آنان به سبب احسانی که خداوند به دلیل متابعت از رسول خدا و قبول هر چه که ایشان آورده به آنان کرده، از او راضی شدند»[[121]](#footnote-121).

و در «تفسیر صافی» این تفسیر از ایشان نقل شده: «خدا راضی شد از آنان به قبول کردن طاعت و پسندیدن اعمالشان و آنان راضی شدند از خدا به سبب نعمت‌های دینی و دنیوی که او ارزانی فرموده بود»[[122]](#footnote-122).

و از بزرگان صحابهش تقلید می‌کردند.

بحث پیرامون این موضوع مجال وسیع‌تری می‌طلبد. در اینجا به عنوان نمونه، چند مورد از این اتباع و احتجاج‌ها را که ثابت کننده‌ی عدالت صحابهش در نظر اهل بیت و اعتماد آنان بر سیرت یاران پاک رسول خداص می‌باشد، یادآور می‌شویم.

قرآن کریم به اندازه و ترتیبی که از صدر اسلام تاکنون میان مسلمانان رایج است، جمع کرده و ترتیب یافته‌ی حضرت عثمانس است. این جمع و ترتیب به کمک سایر اصحاب رسول خداص انجام و مورد تأیید اجماعی قرار گرفت. حضرت علیس که خود در آن عمل بدیع و بسیار مستحسن مشاور و معاون بود، بر همان ترتیب عامل بود و پس از روی کار آمدن نیز آن را به حال خود برقرار داشت. سایر افراد اهل بیت نیز در طول تاریخ، همین قرآن را به همین ترتیب خوانده‌اند و ثابت نیست مصحفی با ترتیبی دیگر نزدشان باشد. این خود دلیل بر اتباع آنان از اصحابش در باب تعداد آیه‌ها و ترتیب سوره‌های قرآن می‌باشد.

تنظیم سنت نبوی تراویح در ماه‌های رمضان به صورتی که تاکنون ادامه دارد، به تدبیر امیرالمؤمنین حضرت عمرس بود. بعد از وی خلفای دیگر و من جمله حضرت علیس آن را به همان ترتیب برقرار داشتند. ایشان با دیدن تأثیر این سنت مدون شده در احیای شب‌های پر فضیلت رمضان و حفظ قرآن و ازدیاد شکوه مساجد، همواره برای آن خلیفه‌ی حکیم دعای خیر می‌نمود.

از حضرت عبدالله محض/ (نوه‌ی حضرت حسن و حسینب) سؤال شد: آیا شما مسح موزه می‌کنید؟ فرمود: «آری، چون عمر مسح کرده است.» سایل گفت: من از خود شما سؤال می‌کنم! فرمود: «این جواب برای تو قانع کننده تراست؟ من از عمر خبرت می‌دهم و تو از رأی من سؤال می‌کنی؟ بدان که عمر از من و یک دنیا پر از من بهتر است.» گفتند: جناب! حتماً تقیه می‌فرمایید. حضرت ناراحت شد و فرمود: «ما در بین قبر و منبر قرار داریم. (فرصت تقیه کجا بود؟!) خداوندا! این سخن من در نهان و آشکار است و بعد از من سخن کسی دیگر را از طرف من قبول مکن!»[[123]](#footnote-123).

فرزند ایشان، حضرت محمد بن عبدالله/ معروف به «نفس زکیه» می‌گفت: «قسم به خداوند که اگر امر مسلمانان در دست من می‌افتاد، در موضوع فدک به قضای ابوبکر قضاوت می‌کردم»[[124]](#footnote-124).

یکی از حضرت جعفر صادق/ درباره‌ی حکم طلاکوب کردن قبضه‌ی شمشیر پرسید. فرمودند: «جایز است، چون قبضه‌ی شمشیر ابوبکر صدیق طلاکوب بوده است.» او پرسید: جناب، شما هم می‌گویید ابوبکر صدیق؟! آن حضرت چون متوجه منظور آن مرد شد، با ناراحتی از جا جست و فرمود: «بله، ابوبکرصدیق! بله، ابوبکرصدیق! بله، ابوبکرصدیق، کسی که او را صدیق نگوید، خداوند تا قیامت تصدیقش نکند!»[[125]](#footnote-125) از همین امام بزرگوار منقول است که فرمود: پدرم (محمد باقر/) از پدرش از پدرش(زین العابدین علی بن حسینس) این واقعه را تعریف می‌کرد: یکی نزد ایشان (زین العابدین) آمد و گفت: به من درباره ابوبکر بگویید. فرمودند: «درباره صدیق؟» مرد متعجبانه پرسید: شما هم او را صدیق می‌نامید؟! فرمودند: «مادرت به عزایت بنشیند! او را رسول اللهص و مهاجرین و انصار صدیق گفته‌اند. هرکس او را صدیق نگوید، خداوند جل جلاله در دنیا و آخرت سخنش را تصدیق نکند! برو و ابوبکر و عمر را دوست داشته باش!»[[126]](#footnote-126).

از این واقعه ثابت می‌شود که حضرت زین العابدین/ و فرزندان و نوه‌هایش فعل مهاجرین و انصار را در ردیف فعل رسول خداص می‌دانسته و از آنان تقلید می‌کرده‌اند.

این هم نامگذاری فرزندان و پیوندهای زواجی اهل بیت:

تسمیه فرزندان به نامهای صحابهش می‌تواند یکی از بهترین دلایل محبت اهل بیت به آنان باشد. چون اسم، معرف و معین شخص در بین سایر افراد اجتماع است و تسمیه به اسمای گذشتگان دال بر محبت و گرایش به آنان می‌باشد. معمولاً هیچکس برای فرزندش اسم کسی را که از او نفرت دارد، انتخاب نمی‌کند.

بسیاری از اهل بیت بر فرزندان خود نام بزرگان صحابه را نهاده بودند. ما در تاریخ زندگی این شخصیت‌ها‌ی بزرگ، به چنین اسامی برمی خوریم: «ابوبکر بن علی بن ابی طالب، عمربن علی بن ابی طالب، عثمان بن علی بن ابی‌طالب (این سه نفر با برادر خویش حسین در میدان کربلا شهید شدند)، ابوبکر بن حسن بن علی بن ابی طالب، عمربن حسن بن علی، طلحه بن حسن بن علی (این سه برادر نیز در کربلا با عموی شان، حسین همراه بودند)، عمر بن حسین بن علی بن ابی طالب، عایشه بنت علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، عمر بن علی بن حسنش . در نسل عباس و جعفر و مسلم بن عقیل و دیگر اهل بیت نیز این نام‌ها وجو دارند.» [[127]](#footnote-127)عایشه بنت جعفر صادقب از زنان مشهور زمان خود بودند.

در پیوندهای زواجی اهل بیت نیز همین حقیقت جلوه دارد. آنان با برقراری پیوند مناکحت با فرزندان صحابهش ثابت کرده بودند که دوستداران صحابهش هستند. به طور مثال امیرالمومنین عمر بن خطابس داماد حضرت علیس و فاطمه زهراءل بود و دخترشان ام کلثوم را در حباله‌ی نکاح خود داشت. فاطمه بنت حسین بن علیس در نکاح نوه‌ی حضرت عثمانس، عبدالله بن عمر بن عثمانس بود.....

یاران رسول خدا**ص** محبوب تمام مخلوقات آسمانی و زمینی بودند

روایت شده که چون بنده‌ای مقبول و محبوب اله العالمین قرار می‌گیرد، این مقبولیت و محبوبیت به تمام فرشتگان و سایر مخلوقات آسمانی و موجودات زمینی حتی ماهیان دریا و حیوانات خشکی و پرندگان و انسان‌ها ابلاغ و در قلوب آنان القاء می‌شود و همه برای صاحب ولایت و محبوبیت دعا می‌کنند و چون خداوند متعال بخواهد هر کدام از کرامت انسانی را رقم می‌زنند.

اصحاب رسول خداص از این زمره افراد و بلکه پس از پیامبران، بالاترین انسان‌ها در این محبوبیت و ولایت بودند. این فضل صحابه ش با وعده‌ی بزرگ خداوند متعال در آیه‌ی «قتال مرتدین» موکد و برای همه مبرهن گردید. در آن آیه خداوند متعال مجاهدان علیه ارتداد را که صحابه بودند به ﴿بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥ﴾ [المائدة: 54]. وصف فرموده است.

در احادیث و تاریخ، شواهد و وقایع اعجاب‌انگیز متعددی از احترام مخلوقات آسمانی و زمینی نسبت به این اولیای خداوند متعال ثبت شده است.

خواندیم که فرشتگان در غزوات به کمک اصحاب رسول خداص می‌شتافتند. این مخلوقات مقرب بعضی از یاران رسول خداص را عیادت می‌کردند. حضرت جبرییل÷ بر بسیاری از آنان خود را ظاهر ساخته بود. برخی از آنان در محبوبیت و احترام بر مدارجی قرار داشتند که جبرییل÷ به توسط رسول خداص بر آنان سلام می‌گفت یا سلام خداوند متعال را ابلاغ می‌کرد[[128]](#footnote-128).

واقعه‌ی «قیروان» یک جریان مشهور تاریخی است. «قیروان» اسم یک شهر در دیار شمالی آفریقا در کشور «تونس» است. «تونس» در زمان خلافت حضرت عثمانس به دست سردار بزرگ، حضرت عقبة بن نافعس فتح شد. ایشان قبل از آغاز فعالیت‌های جهادی تصمیم گرفت مرکزی برای مسلمانان برپا دارد و برای این کار ایجاد یک شهر جدید را بر زندگی در شهرهای بربر ترجیح داد. وی یک جنگل را در نظر گرفت که از قضا پر از حیوانات وحشی و درنده و خزندگان خطرناک بود. ایشان برای پاکسازی آن، صحابه موجود در لشکر را یک جا فراخواند و با آنان دعا کرد و سپس با صدای بلند خطاب به حیوانات جنگل گفت: «أیتها السباع والحشرات! نحن أصحاب رسول الله. ارحلوا عنا فإنا نازلون. فمن وجدناه بعد قتلناه». «با شما هستیم درندگان و حشرات جنگل! ما اصحاب رسول اللهص هستیم. از ما دور شوید و بروید! چون ما قصد داریم همین جا منزل کنیم. از این لحظه به بعد هرکس را ببینیم، خواهیم کشت!»[[129]](#footnote-129).

مورخان نوشته‌اند لحظاتی بعد از این اعلام، همه شاهد منظره‌ای بی‌سابقه و عجیب شدند، دیدند درندگان توله‌های‌شان را به دندان گرفته بودند و گرگ‌ها بچه‌های‌شان را در کنار و مارها با بچه‌های ریز و دراز خود خزان خزان، از جنگل خارج شدند! بدین ترتیب جنگل به طور کامل از حیوانات و حشرات موذی خالی و برای سکونت آماده گردید. گفته‌اند که کرامت صحابهش باعث اسلام بسیاری از بربرها گردید.[[130]](#footnote-130) اکنون «قیروان» از شهرهای تاریخی و مهم تونس به شمار می‌رود.

«سفینه»س، مولای (غلام آزادکرده) رسول اللهص بود. او در یکی از سفرهای دریایی که در کشتی‌شان غرق شد، بر تخته‌ای شکسته توسط امواج به ساحل افکنده شد. می‌گوید: راه را گم کرده بودم. در این اثنا شیری به من نزدیک شد. به او گفتم: من مولای رسول اللهص هستم. راهم را گم کرده‌ام. شیر چند بار سرش را بالا برد و پایین آورد و سپس در پهلوی من قرار گرفت و با هم حرکت کردیم. جایی که انحراف می‌رفتم با کشیدن بدن بر پهلویم مرا به مسیر صحیح می‌کشاند تا اینکه راه را یافتم. وقتی قدم در راه گذاشتم، چند بار آهسته غرید. من فکر می‌کنم با این کار مرا وداع نمود و بعد از آن راهش را گرفت و رفت[[131]](#footnote-131).

یکی از جالب‌ترین وقایع تاریخی مربوط به عهد صحابهش واقعه‌ی حضرت عبدالله بن عمرب است. ایشان در سفر بودند. جایی متوجه ازدحامی گردیدند. پرسیدند: چه خبر است؟ گفتند: شیری از بیشه خارج گشته و در اینجا از جایش تکان نمی‌خورد و موجب ترس مردم شده است. ایشان از حیوان پیاده شده و مستقیم به سوی شیر رفت. چون کاملاً به شیر نزدیک شد، گوشش را گرفت و در حالی که او را سرزنش می‌کرد از آنجا دور ساخت![[132]](#footnote-132).

ما در کتاب‌هایی به وقایعی مربوط به جن‌ها هم بر می‌خوریم که مشحون از شناخت منزلت صحابهش است. مثلاً ثابت است که آنان در رثای سه خلیفه‌ی راشد شهید، حضرت عمر بن الخطاب و حضرت عثمان و حضرت علی بن ابی طالبش شعر گفته‌اند و صدای‌شان را به مردم رساندند. این ثابت می‌کند که این دسته از مخلوقات مکلف خداوند متعال نیز صحابهش را به چشم بزرگواری و محبوبیت می‌نگریسته و به آنان احترام قایل بودند.

صحابه مصداق پیش گویی‌های کتاب‌های آسمانی گذشته بودند

از روزنه دیگر نیز می‌توان به وضوح شخصیت پاک و مقدس صحابهش را مشاهده کرد. در آن روزنه، باز این انسان‌های وارسته و پاکباز را برگزیدگان الهی برای مصاحبت آخرین رسول او به غرض نصرت و تبلیغ آخرین دین الهی می‌بینیم و اولین نتیجه‌ی این نگاه، عادل و لازم الاتباع بودن آنان خواهد بود. این روزنه کتاب‌های آسمانی پیشین هستند که اوصاف و فضایل اصحاب محمدص در آنها به معجزه پیش گفته شده است. قرآن کریم این حقیقت را با الفاظ جاودانه‌ی خود چنین بیان می‌دارد: ﴿ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ﴾ [الفتح: 29].«این مثل آنان [یاران محمدص] در تورات و مثل‌شان در انجیل است».

حضرت ابن عباسب در تفسیر این جمله فرمودند: «یعنی وصف‌شان قبل از آفریده شدن آسمان‌ها و زمین، در تورات و انجیل نوشته شده است»[[133]](#footnote-133).

هر چند چهره‌ی حقیقی این کتاب‌ها در چنگال بی‌رحم تحریف احبار و رهبان مسخ شده است، ولی تا زمان بعثت رسول خداص که هنوز آنان امیدوار بودند، حقایقی مربوط به این مورد در لابه لای لکه‌های سیاه تحریف برق می‌زد و رسول خداص و مسلمانان به همان حقایق گاهی آنان را مورد احتجاج قرار می‌دادند.

حضرت ابن عباسب گوید:

رسول خداص به یهود خیبر نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم ـ از محمد رسول خدا، صاحب و برادر موسی و تصدیق کننده‌ی دین او. آگاه شوید، یقیناً خدا به شما ای گروه اهل تورات خبر داده و شما این را در کتاب خود می‌بینید که: محمد رسول خداست و کسانی که با او هستند، شدید هستند بر کافران و مهربانند در میان خود... [با درج آیه‌ی پایانی سوره‌ی فتح]»[[134]](#footnote-134).

این پیش‌گویی‌های تورات و انجیل محدود به بیان‌های کلی نبود، بلکه در کتاب عظیمی مانند تورات خصایل و علایم بسیار جزیی بعضی از صحابه‌ی برجسته نیز وجود داشت.

ابوبکره گوید: روزی نزد عمر فاروقس رفتم. نزد او چند نفر غذا می‌خوردند. به یکی که در آخر نشسته بود نظر انداخت و از او پرسید: در کتاب‌هایی که قبلاً می‌خواندید چه دیده‌اید؟ آن مرد - که قبلاً اهل کتاب بود - گفت: «در کتاب‌های گذشته خوانده‌ام که خلیفه‌ی رسول خدا، صدیق او خواهد شد»[[135]](#footnote-135).

ربیع بن انسس گوید: «در کتاب اول [تورات] نوشته شده بود: مثال ابوبکر صدیق مثل باران است که هر جا ببارد نفع می‌دهد»[[136]](#footnote-136).

حضرت ابن مسعودس گوید: ابوبکر صدیقس تعریف می‌کرد: «قبل از بعثت نبیص به یمن رفته بودم. در آن جا مهمان یک شیخ ازدی سیصد و نود ساله شدم. او کتب سابقه را خوانده بود و دانش وسیعی داشت. به من گفت: به نظرم از اهل مکه هستی. گفتم: درست است. گفت: حدس می‌زنم قریشی باشی. گفتم: بله. گفت: به نظرم از خاندان تیم هستی. گفتم: درست است. گفت: پس فقط یک علامت دیگر باقی مانده است که باید به من نشان بدهی. گفتم منظورت چیست؟ گفت: می‌شود شکم‌تان را برای من ظاهر سازید؟ پرسیدم چرا؟! گفت: در علم صادق [کتاب آسمانی] دیده‌ام که پیامبری در حرم مبعوث می‌گردد و یک مرد کهل (میان سال) و یک جوان قوی که دافع مشکلات است، در ادای رسالت به کمکش بر می‌خیزند. کهل مردی سفید و لاغر با همین صفات خواهد بود که در تو می‌یابم و بر شکمش هم علامتی هست. پس ضرری ندارد که شکمت را به من نشان دهی. چون همه صفات آن مرد را جز همین یکی در تو می‌بینم. من پیراهنم را کنار زدم و شکمم را به وی نشان دادم. او علامت سیاهی در قسمت فوقانی نافم یافت و گفت: قسم به پروردگار کعبه که تو همانی!»[[137]](#footnote-137).

فتح شام بزرگ توسط خلیفه‌ی دوم رسول خداص، حضرت عمر فاروقس صورت گرفت و این هم مطلبی بود که در کتب پیشین با تمام جزییات مهم پیش گویی شده بود و دانایان اهل کتاب از قبل آن را به خوبی می‌دانستند.

زید بن اسلمس تعریف می‌کند که حضرت عمرس گفت: «در سفری که قبل از اسلام به شام داشتم در حادثه‌ای خسته و کوفته از یک معبد قدیمی سر در آوردم. در سایه‌ی دیوار معبد به استراحت پرداختم. کشیشی مرا دید وبه نزدم آمد. پرسید: ای بنده خدا! چه چیز تو را وادار ساخته اینجا بیابی؟ گفتم همراهانم را گم کرده ام. او برایم آب وغذا آورد ومتوجه بودم که به من خیره می‌شود و باز نگاهش را پایین می‌اندازد. سپس به من گفت: ای مرد! تمام اهل کتاب می‌دانند که اکنون بر روی زمین هیچکس از من عالم‌تر به کتاب [کتاب آسمانی] وجود ندارد و من اوصاف تو را در کتاب دیده‌ام. خوانده‌ام که چنین کسی ما را از این دیر قدیمی خارج می‌سازد و بر این سرزمین غالب می‌شود. آن گاه از من خواست تا برای او امان نامه‌ای بنویسم. گفتم: به بیراه می‌روی راهب! پرسید: اسمت چیست؟ گفتم: عمر بن خطاب. گفت: قسم به خدا که آن کس تویی و در این شک ندارم. اکنون باید این دیر را با همه‌ی چیزهایش به نام من ثبت کنی. گفتم: نیکی کردی، خواهش می‌کنم مکدرش مکن. اما او اصرار کرد و گفت: در نوشتن این عهد نامه ضرر نمی‌کنی. اگر آن کس تو باشی، من به مقصد رسیده ام و اگر تو نباشی، ضرری متوجه تو نمی‌شود. به ناچار گفتم «قلم و کاغذ بیاور و سپس برای او عهدنامه نوشتم و بر آن مهر زدم».

زید بن اسلم در ادامه گوید: وقتی عمر در ایام خلافت خویش به شام رفت، در آن جا همان راهب با همان عهدنامه نزد ایشان آمد. وقتی عمر او را دید، با یاد آوردن آن واقعه متعجب گردید. آن مرد قصه را باز گفت و از عمرس خواست به شرطش وفا کند. عمرس گفت: «نه عمر و نه فرزندش چنین اختیاری در این کار ندارند!»[[138]](#footnote-138).

کعب احبار/ بزرگ‌ترین و معروف‌ترین عالم یهود در زمان خود بود. او در شام می‌زیست و در زمان صحابهش به اسلام گروید و بعد به مدینه آمد. او منبع بسیاری از حقایق کتب پیشین راجع به اسلام و حضرت محمدص و صحابهش بود. وقتی عمر فاروقس به شام رفت، کعب به ایشان گفت: «در این کتاب‌ها نوشته شده که سرزمین‌های این جا به دست کسی فتح می‌شود که از صالحان است. با مومنان مهربان و بر کافران سخت است. باطنش مثل ظاهر و قولش هماهنگ با کردارش است. خویشان و بیگانگان نزد او در حق مساوی‌اند. پیروانش شب‌ها پارسایانی هستند (که مشغول عبادت می‌شوند) و روزها شیرانی (که با شجاعت بر دشمن حمله می‌برند)، و با همدیگر مهربان و معاون هستند. عمرس پرسید: آن چه را که می‌گوید صحت دارد؟ گفت: سوگند به خدا آری. فرمود: ستایش خدایی را که ما را به لطف نبی مان محمدص عزت و کرامت و شرف بخشید و بر ما رحم نمود»[[139]](#footnote-139).

عبید بن آدم و ابو مریم و ابو شعیب/ علیهم گفته‌اند: عمر بن خطابس هنوز در جابیه شام بود که خالد بن ولیدس با سپاهش به بیت المقدس رسید. در آنجا از او پرسیدند: اسمت چیست؟ گفت: خالد بن ولید. پرسیدند: اسم امیرتان چیست؟ گفت: عمر بن خطاب. از او خواستند عمر بن خطاب را برای‌شان وصف کند. خالدس صفات و ویژگی‌های عمر فاروقس را برای‌شان شرح داد. آنان به او گفتند: بیت المقدس به دست تو فتح نمی‌شود. فاتح این شهر کسی است که توصیف نمودی. بعلاوه، ما در کتاب مان خوانده ایم که تمام شهرهای این سرزمین به ترتیب فتح می‌شوند. پس قیساریه قبل از بیت المقدس فتح می‌شود. بروید و اول قیساریه را فتح کنید بعد امیرتان را بیاورید تا این جا را فتح کند[[140]](#footnote-140).

یک روز کعب/ از امیر المومنین عمرس پرسید: یا امیر المؤمنین! شما در خواب چیزهایی می‌بینید؟ حضرت عمرس از این سؤال برآشفت. کعب به ایشان گفت: منظوری نداشتم. فقط در کتاب می‌بینم که مردی تدابیر امور امت را در خوابش می‌بیند[[141]](#footnote-141).

حضرت ابن مسعودس گوید: یک مرتبه که حضرت عمرس سوار بر اسب می‌شد، اتفاقاً از زیر قبا قسمتی از ران او ظاهر گشت. یکی از مسیحیان نجران (یمن) چون چشمش به لکه‌ای بر پای ایشان افتاد، فوراً گفت: این همان کسی است که در کتاب‌های مان این پیش گویی را خوانده‌ایم که چنین کسی ما را از دیارمان خارج می‌کند![[142]](#footnote-142) (و چنین شد: در زمان خلافت عمر فاروقس شبه جزیره عرب از یهود و نصاری پاکسازی شد).

یک روز که عمر فاروقس در حال خواندن نماز بود، دو نفر یهودی به او خیره شدند و بعد یکی از دیگری پرسید: آیا او همان نیست که درباره‌اش خوانده‌ایم...؟ و دیگری سخنش را تصدیق نمود[[143]](#footnote-143).

در ایامی که خلیفه‌ی سوم حضرت عثمان ذوالنورینس در محاصره‌ی شورشیان مصری قرار داشت، عبدالله بن سلامس عالم تورات که در زمان هجرت به رسول خداص ایمان آورد ـ بر وی وارد شد. عثمانس از او پرسید: به نظرت از میان جنگ و صبر کدام یک بهتر است؟ گفت: صبر برای اتمام حجت بهتر است. ما در کتاب خداوند می‌بینیم که شما روز قیامت، هم امیر قاتلان و هم امیر کسانی که به قتل امر کرده‌اند، خواهید بود[[144]](#footnote-144).

حضرت طاووس/ گوید: از عبدالله بن سلامس پرسیدند: در کتب سابق درباره‌ی عثمان چه خوانده اید؟ گفت: خوانده ایم که او در قیامت نیز امیر است، هم امیر کسانی که او را به شهادت رساندند و هم امیر آنان که از یاری کردنش شانه خالی کردند[[145]](#footnote-145).

ابو اسود دوئلی گوید: علی مرتضیس گفت: زمانی که قصد عراق را کردم پایم را در رکاب اسب نهاده بودم که عبدالله بن سلام آمد و گفت: به عراق نروید. اگر آن جا بروید تیزی لب‌ی شمشیر‌ها خواهد بود که شما را لمس می‌کند! گفتم: قسم به خدا که راست می‌گویی. این را قبل از تو رسول اللهص هم به من گفته بودند... [[146]](#footnote-146).

این‌ها شواهدی بود که برای یاران برتر رسول خداص در کتب سابق وجود داشته است. در مورد جمیع اصحاب آن حضرت نیز به طور کلی چنین اوصاف و فضایلی پیش گفته شده است که شک در فضل و شرافت و عدالت عموم آنان از قلب می‌زداید. در این جا تنها چند نمونه از این پیش گویی‌ها را ذکر می‌کنیم:

بغوی و ابن نعیم اصفهانی رحمة الله علیهما از کعب احبار/ روایت کرده‌اند که وقتی نبی خدا حضرت موسی÷ اوصاف ممتاز و مخصوص امت محمدص را در تورات دید، دعا کرد که ای کاش من از اصحاب محمدص می‌بودم. اما خداوند متعال به وی اوصاف و فضایل خاص پیامبرانه‌اش را یاد آوری کرد و او راضی و خوشنود گردید[[147]](#footnote-147). همچنین از او در روایات دیگری نقل شده که وصف این امت در تورات جهاد، نمازهای پنجگانه و... ذکر شده است[[148]](#footnote-148).

کعب/ با علم به تورات خبر می‌داد که در این امت مردانی هستند که چون در بارگاه خدا به سجده می‌افتند، سر از سجده برنمی دارند مگر اینکه تا آن لحظه تمام کسانی که در پشت سرشان قرار داشته‌اند، مغفرت شده‌اند و این فضل خدا بر آنان است. کعب، اصحاب رسول اللهص را چنین کسانی می‌دانست و برای همین کوشش می‌کرد در نمازها پشت صفوف صحابهش قرار گیرد[[149]](#footnote-149).

وقتی کعب مسلمان شد، از امیرالمؤمنین حضرت عمرس اجازه خواست تا همراه با مجاهدان اسلام برای جهاد به روم رود. عمر به او اجازه داد. وقتی وارد خاک روم شدند، به صومعه‌ای رسیدند که در آن راهبی چهل سال عزلت گزیده بود. کعب او را صدا زد. راهب سر کشید و پرسید: چه کسی هستی؟ گفت: من کعب احبار هستم. گفت: اسمت را شنیده‌ام، چه می‌خواهی؟ کعب گفت: آمده‌ام تا درباره‌ی خودت از تو سؤال کنم. تو را به خدا سوگند می‌دهم که بگویی آیا این عزلت گزینی تو در این مکان برای آن نیست که در تورات خوانده ای ساکنان صومعه‌های سفید در روز قیامت بهترین بندگان خدا خواهند بود؟ گفت: بله. کعب گفت: باز هم به خدا سوگندت می‌دهم که آیا در تورات آن آیه را نخوانده‌ای که می‌گوید: «آن مردان پراکنده مو وغبارآلود هستند، فرزندان‌شان یتیم هستند چون پدران‌شان را نمی‌بینند و حقیقتاً یتیم نیستند، زنان‌شان بیوه هستند چون شوهران‌شان غایب‌اند و حقیقتاً بیوه نیستند، گاهی در یک سرزمین هستند و گاهی در سرزمینی دیگر، در راه خدا جهاد می‌کنند و آنان بهترین بندگان خدا هستند».؟ گفت: بله. کعب گفت: بدان که این از آن صومعه‌ها نیست که تو خود را در آن محبوس ساخته ای. آن صوامع، خیمه‌های امت محمدص است که در راه خدا جهاد می‌کنند. راهب چون این حقیقت را دریافت از صومعه پایین آمد و اسلام آورد و با کعب به حق گواهی داد و همراه با او با کفار روم جنگید و بعد به سوی عمرس شتافت. گویند عمرس از اسلام این دو نفر بسیار خوشش آمد. [[150]](#footnote-150) بدین طریق، بزرگ‌ترین عالم تورات با ارایه‌ی اصحاب رسول خداص به هم کیشان قبلی خود به عنوان مصادیق حقیقی پیش گویی‌های آن کتاب بزرگ، آنان را به قبول اسلام فرا می‌خواند.

علامه ابن کثیر دمشقی/ در کتاب تاریخ خویش به طور ضمنی این فضایل عام صحابهش را از کتب پیشین نقل کرده است:

1. در زبور داود، وصف خاص این امت، جهاد و عبادت ذکر شده است. «وصفی که به کامل‌ترین صورت فقط در صحابهش نمایان بود و آیه‌ی: ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: 29]. و نظایر آن و توصیف حضرت علی س که قبلاَ نقل نمودیم به آن صریحاً دلالت دارد».
2. در صحف شعیا÷ خداوند متعال به بنی اسراییل خبر می‌دهد که در میان‌شان پیامبری با صفات بزرگ مبعوث می‌کند. پس از بر شمردن صفات او می‌فرماید: «امت او را بهترین امت قرار می‌دهم که برای ارشاد مردم بیرون کرده می‌شوند، با اهدای خون به خداوند تقرب می‌جویند، قرآن در سینه‌هایشان خواهد بود، پارسایان شب و شیران روز خواهند بود».
3. در صحف شعیا÷ این بشارت نیز آمده است: «شاد باش ای مکه به این فرزند که پروردگارت به تو می‌بخشد (محمدص)! زودا که به برکت او سرزمین‌ها برایت وسعت می‌یابد و میخ‌هایت بر زمین ثابت می‌گردد و دروازه‌ی خانه‌هایت بلند می‌شود و پادشاهان شهرها و اقالیم از هر طرف با هدایا به سویت می‌شتابند و از یکدیگر سبقت می‌گیرند....».

(در زمان رسول خداص بود که مکه‌ی مکرمه شرافت مقدرش را باز یافت و پس از او در زمان صحابهش بود که این پیش گویی به طور کامل به حقیقت پیوست، مکه بر تمام شهرهای جهان برتری یافت، پادشاهان بزرگ دنیا در برابر نیروی اسلام، زانوی تسلیم خم کردند و مسلمانان بر اکثر بلاد فرمان راندند).

1. 4ـ در صحف الیاس÷ آمده که او با گروهی از اصحابش به سیر بلاد پرداخت. وقتی به سرزمین حجاز رسید و عرب‌ها را دید، به یارانش فرمود: به این مردم خوب بنگرید. اینان کسانی هستند که قلعه‌ها و کاخ‌های عظیم‌تان را در اختیار خویش می‌آورند. پرسیدند: ای پیامبر خدا! این مردم در آن وقت پرستنده‌ی چه چیزی خواهند بود؟ فرمود: پروردگار بزرگ را تعظیم خواهند کرد[[151]](#footnote-151). (این پیش‌گویی در زمان خلافت راشده به دست اصحابش مصداق یافت).

در بخش دوم (تحت عنوان «تعداد صحابهش») آوردیم که در تورات حتی تعداد اصحاب آخرین رسول خداوند پیش گویی شده است.

در تواریخ آمده است وقتی صحابهش وارد شام شدند، علمای مسیحی با شگفتی فراوان گفتند: «آنان که با مسیح صحبت داشتند [حواریان]، به هیچ وجه از اینان برتر نبودند!»[[152]](#footnote-152). و طبق روایتی که امام مالک/ آورده، اعتراف کردند: «والله که اینان از حواریین برترند». (تفسیر ابن کثیر: سوره‌ی فتح، تحت آیه‌ی 29)

سخن در اثبات و توضیح «عدالت صحابهش» تا همین جا ختم می‌شود. اما یک موضوع جانبی هست که نباید در این بحث ناگفته بماند و آن صدور لغزش‌هایی انسانی از صحابهش و بروز مشاجراتی در میان آنان پس از رسول خداص می‌باشد که معلوم نیست به چه دلیل در ذهن بعضی‌ها با مقوله‌ی عدالت صحابه متضاد آمده است.

به هرحال نکته‌ی مهمی است و برای تکمیل بحث و اثبات مطلب، بالاجبار باید در چند صفحه‌ی دیگر ولو به طور فشرده به آن پرداخت تا خورشید «عدالت صحابه ش» در آسمان عقیده روشن‌تر به تلألؤ در آید.

بخش سوم: درباره‌ی مشاجرات برخی صحابه**ش**

مواردی که مخالفان عدالت صحابهش به عنوان دلیل نفی عدالت روی آن انگشت می‌گذارند، عمدتاً در دو قالب نمود یافته‌اند:

موارد انفرادی و شخصی (لغزش‌های انسانی) که ریشه در سرشت آدمی دارند و بنی نوع بشر - جز انبیا ‡ - از آن لزوماً معصوم و مصون نیست.

موارد نسبتاً عمومی (مشاجرات) که به صورت اختلاف نظرها آغاز گردید و در اثر توطئه‌ی منافقان به جنگ انجامید. دو جنگ «جمل» و «صفین» صورت‌های نهایی این مشاجرات بود.

خواننده‌ی عزیز با خواندن مبحث اول کتاب، این نکته را دریافت که: درست است که گناه به خودی خود «فسق» است و «عدالت» را از بین می‌برد، امام به اطلاق چنین نیست. چون انسان جایز الخطاست و در آیین آسمانی، هر چند گناه از بین برنده‌ی عدالت است، اما اگر نادانسته و به فراموشی صورت گیرد یا بر آن اصرار نشود و توبه‌ی راستین در پی داشته باشد، بدون تردید «عدالت» عود می‌کند و دوباره برای شخص ثابت میگردد. افزون بر این، عدالت و اعمال صالحه نیز از بین برنده‌ی گناهان‌اند. بنابراین، به صرف اینکه از کسی گناه ثابت است، نمی‌توان برای همیشه به جزم او را فاسق دانست، مگر اینکه ثابت شود بر گناه اصرار دارد و توبه‌ای نکرده است. حضرت علی مرتضیس به این درس چنین تاکید فرموده است: «ای بنده خدا! در عیب‌گویی هیچکس به سبب گناهی که کرده شتاب مکن که شاید بخشوده شده باشد».

برای ارباب خرد همین نکته اصولی هم جهت حصول یقین بر عدالت اصحاب رسول خداص - آن صادق‌ترین مستغفران و پاک‌ترین و عامل‌ترین افراد امت - کافی است. اما بیشتر بگوییم:

تذکر چند نکته‌ی اصولی درباره صحابه**ش**،

1. صحابهش با آن همه فضل و بزرگواری و تقدس و عظمت که در قرآن و حدیث در حقشان ثابت است، هیچ زمان و در هیچ مورد خودشان را از خطاها مأمون نمی‌پنداشتند. خوانیدم که آنان در قرآن چنین وصف شده‌اند: ﴿تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ﴾ [الفتح: 29]. و این اوصاف متقیان و خائفان است.

اصحاب رسول خداص بر مبنای تقوای خویش به صراحت اعتراف می‌کردند که از لغزشهای انسانی معصوم نیستند و این سخن از برترین یارن رسول خداص مثلاً از عشر مبشره و بالاخص از خلفای راشده ثابت است. من باب مثال، وقتی حضرت صدیق اکبرس به خلافت برگزیده شد، در اولین خطبه‌ای که ایراد فرمود، گفت: «... ای مردم! من هم مثل شما هستم. شاید تکالیفی برمن نهید که فقط رسول اللهص قادر به حمل آن بود. اما بدانید که خداوند عزوجل محمدص را انتخاب و از آفات معصوم نگه داشته بود. در حالی که من یک پیرو هستم و آغاز گر هیچ چیز نیستم. اگر استقامت ورزیدم و راه درست پیمودم، دنبالم بیایید و اگر منحرف شدم، راستم نمایید (راه صحیح را به من متذکر شوید)»[[153]](#footnote-153).

حضرت علی مرتضیس در یکی از خطبه‌هایش - در نهج البلاغه - به صراحت فرمود: «سخنان حق و مشوره‌های صحیح‌تان را از من دریغ مدارید. چون من خودم را بالاتر از این نمی‌دانم که خطا کنم و در کارهایم از لغزش ایمن نیستم، مگر اینکه خداوند مرا یاری رساند که قدرت او در آن کار بیش از من است. من و شما بندگان و مملوکان پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری دیگر نیست»[[154]](#footnote-154).

به یقین این سخنان از آن دو خلیفه‌ی راشد و قطعاً بهشتی و نظایر آن از سایر صحابه که در ذخیره‌ی روایات اسلامی به وفور یافت می‌شود، بیان گر کمال تقوا و خشیت آنان است. این اعتراف به حقیقت بشری، برای ما روشن می‌سازد که صدور لغزش از چند نفر معدود اصحاب رده‌های پایین‌تر از خلفای راشدین، هیچ هم عجیب و مخل عدالت آنان نیست.

1. آنچه از لغزش‌های صحابهش که در قرآن روی آن انگشت گذاشته می‌شود، بدون استثنا عفو ومغفرت خداوند متعال نیز در کنار آن ثبت شده است. در احادیث نیز همین رویه از پیامبر ص روایت شده، به توبه‌شان اعتقاد داشت و عذرشان را می‌پذیرفت.
2. آنچه که زمانی دراز پس از رسول خداص در میان بعضی از صحابهش به صورت مشاجره رخ می‌نمود، نیز تحقق وعده‌ها و پیش گویی‌های رسول خداص بود که مقتضای تقدیر الهی حتماً باید از آن افراد پاک وعادل صادر می‌شد تا امت به وسیله‌ی آن حوادث نخستین اسلام، مورد «آزمونی امتیاز دهنده» قرار گیرد، تاریخ هم ثابت کرد که این حوادث، روی هم رفته به ضرر دشمنان و منافقان و به نفع اسلام تمام شد.
3. مسلمان نباید در شناسایی شخصیت‌ها و تفسیر رویدادها که مستقیماً به اسلام و قرآن و رسول خداص پیوند دارند، خود را از قید قرآن وحدیث رها سازد و آزادانه به جولان در این میدان حساس بپردازد. زیرا شرعاً فرض است که هرگونه نتیجه گیری او منطبق با کلام خداوند متعال و کلام رسول او و سازگار با روح اسلام باشد. رویه‌ی سلف ما چنین بوده است آنان در بررسی وقایع مربوط به صحابهش به کمک آیه‌های قرآن واحادیث نبوی پیش می‌رفتند، آیه‌هایی که اصحابش را در عظمت و فضل و شرف، فراتر از مرز سایر انسان‌ها ثابت می‌کنند، و احادیثی که علاوه بر تأکید و تفسیر آن آیه‌ها، حقایقی را نیز در مورد مشاجرات آنان پیشاپیش برای امت روشن ساخته تا درباره‌ی آن انسان‌های برگزیده، مثل سایر مردم قضاوت نشود و مزید بر آن، پیامبر خداص به عنوان قاعده‌ی کلی در اینگونه موارد فرموده‌اند: «اختلاف اصحاب من برای شما مایه‌ی رحمت است»[[155]](#footnote-155). و هشدار داده‌اند: «وقتی ذکر اصحاب من به میان آید، خودتان را از هر گونه اسائه‌ی ادب باز دارید!»[[156]](#footnote-156) و: «در حق اصحاب من از خدا بترسید و پس از من آنان را هدف اعتراضات قرار مدهید...».
4. از آن جایی که صحابهش همه در مرتبه‌ی صحابیت یکسان و مساوی بودند، اختلاف نظر هیچ یک از آنان در هیچ مورد موجب جرح و مجوز نقد و نافی تقوا و عدالت وی نبود، با اضافه‌ی این حقیقت که در آن اختلافات کوچکترین انگیزه‌ی نفسانی و دنیوی دخالت نداشت و تماماً بر مبنای اکتشاف و اثبات حق بود.
5. آنچه از وقایع وحالات صحابهش مربوط به جنگ‌های جمل و صفین ثبت شده، از سری گزارش‌ها و حکایات تاریخ محض است که در صورت تعارض با قرآن وحدیث به پشیزی نمی‌ارزد و واجب الرد می‌شود.

در همین خصوص نباید این واقعیت را از نظر دور داشت که تاریخ در اسلام، علمی بود که مدت‌ها پس از عهد صحابهش تدوین گردید و خدا می‌داند که در باب صحابهش چه اندازه‌ی آن صحیح است و چه اندازه مشوه به تحریف یا آلوده به اغراض. بنابراین، برای کشف هویت و مرتبه‌ی اصلی و واقعی صحابهش اکتفا به تاریخ صد در صد، کاری غلط و احیاناً گمراه کننده است. مرتبه‌ی این انسان‌های برگزیده را باید در کلام بلاریب یعنی قرآن و حدیث جستجو کرد[[157]](#footnote-157).

1. استدلال از پاره‌ای سخنان درشت مربوط به زمان جنگ که در بعضی تواریخ به برخی از آن بزرگواران نسبت داده می‌شود، برای نفی تقوا و عدالت آنان موجه نیست. چون اولاً، محققان اغلب آن روایت را مخدوش و تحریفی ثابت کرده‌اند. ثانیاً، به فرض صحت آن سخنان می‌توان گفت صحابهش هم انسان بودند و این مخلوق در شرایطی بی‌اختیار چیزهایی می‌گوید که قلباًً به آن راضی نیست و در شرایط عادی هرگز آنها را بر زبان نمی‌آورد. وقتی دست کسی به شمشیر رفت، عادتاً زبان هم تیز و برنده می‌شود و معمولاً غیر قابل اعتنا. در جنگ حلوا تقسیم نمی‌شود! نباید این حقیقت را نادیده گرفت که صحابهش در آن ایام در شرایط حساس و نازکی قرار گرفته بودند. خلاصه، این نوع سخنان از پیامدهای طبیعی جنگ است. با این همه، آنچه به یقین و تواتر ثابت است این است که صحابهش چون از طرف خداوند متعال دارای محبت و ارادت قلبی متقابل بودند، در همان شرایط غیر عادی نیز، نسبت به هم زیباترین الفاظ محبت آمیز را به کار می‌بردند و این آدمی را به تعجب و تحسین وا می‌دارد. شاید خواست خداوند متعال بود تا با اظهار این سخنان زیبا از زبان آنان، برای آیندگان ثابت کند که مشاجرت آنان از جنسی دیگر بود و ضرری بر محبت و اتحاد دینی فی ما بین‌شان وارد نکرده بود.

تکرار می‌شود که این اتفاقات از جنبه‌ای - چنان که حضرت÷ خبر داده بود - مایه‌ی رحمت برای مسلمانان و اسلام و موجد ضرر برای دشمنان بود. چون در طی این اتفاقات، آب سردی روی دست منافقان فرصت طلب ریخته شد و آنان را از ضربه زدن به اسلام و تغییر مجرای اصلی‌اش مایوس کرد و فرقه‌هایی کج رو مانند خوارج و... هم مجبور شدند، در حالی که مومنان حقیقی دو طرف درگیر‌ی‌ها مثل قبل با هم برادر و همچنان در دایره‌ی جماعت و سواد اعظم باقی ماندند.

به هر حال، نگاه به کیفیت و نوعیت لغزش‌های انسانی آن انسان‌های برگزیده و بررسی و کنکاش علل و انگیزه‌های مشاجرات آنان و نگاه به حقایق پشت صحنه‌ی نبردها، هماهنگی شخصیت آنان با کلام الهی و اقوال نبوی را در اذهان شکاک مبرهن می‌سازد.

در باره‌ی لغزش‌های برخی صحابه**ش**

اهل سنت و جماعت عقیده دارند که جز انبیا و ملائک‡ هیچ مخلوق دیگری معصوم نیست. به عبارت دیگر: عصمت خاصه‌ی پیامبران و فرشتگان است و جز این دو دسته مخلوق، هیچکس دیگر از گناهان بالکلیه معصوم نیست، مساوی است که صحابه باشند یا سایر اولیاء و مقربان امت. به عقیده مسلمانان، بعضی از افراد امت نیز به درجه‌ای از تقوا و تزکیه و ولایت می‌رسند که نفسشان کاملاً از امارگی به در می‌آید و از گناه محفوظ می‌مانند. این افراد، اولیاء و مقربان و متقیان کامل امت هستند که با ملاحظه‌ی همین خصوصیت غالباً به آنان محفوظ (محفوظ از گناه) می‌گویند. برخی از محفوظان هم به دلیل بشر بودن و فقدان عصمت ممکن است گاهی خطا بکنند و لیکن منبع جوشان تقوا و ولایت آنان را موفق به توبه صادقانه می‌کند و گناهی که توبه‌ی صادقانه در پی داشته باشد، گناه محسوب نیست و فرد تایب فاسق گفته نمی‌شود و بنابراین، عدالت او کماکان برقرار است. رسول خداص در همین مورد فرمودند: «توبه کننده از گناه، مانند کسی است که اصلاً گناهی مرتکب نشده است»[[158]](#footnote-158).

عدالت محفوظان (اولیاء) جای بحث ندارد، چون عدالت افراد پایین‌تر از آنان، کسانی که فقط افراد صالح گفته می‌شوند و بر گناهان مصر نیستند نیز مسلّم و روایات و شهادتشان مقبول است.

سرخیل محفوظان، صحابه‌ی کرامش هستند. اهل سنت عقیده دارند: «برای هیچکس جایز نیست از بدی‌های آنان به سبب عیبی یا نقصی طعن روا دارد. هر کس چنین کند تأدیبش واجب است»[[159]](#footnote-159).

به راستی درباره‌ی لغزش‌های انسانی چند تن از صحابهش چه باید گفت در حالی که خداوند متعال در قرآن کریم توبه و اعمال صالحه را موجب عفو گناهان و توبه کنندگان را افرادی صالح گفته است و یاران دست پرورده‌ی رسول اوص یقیناً توبه کنندگانی راستین و عاملانی مخلص بودند. خداوند متعال به بیان این قاعده اکتفا نفرموده، بلکه قبول توبه‌ی صحابهش و مغفرت آنان را در کلام ازلی و جاوید خویش ظاهر ساخته تا منزلت آنان برای همه واضح و برای همیشه محفوظ گردد. در قرآن می‌خوانیم که درباره‌ی متخلفان غزوه‌ی تبوک وقتی که توبه کردند، فرمود: ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ... ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْ..﴾ [التوبة: 117-118].

و در مورد افرادی که در لحظات سخت غزوه‌ی احد به قهقرا رفتند، اعلام فرمود: ﴿وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ﴾ [آل‌عمران: 155].

خداوند تواب و رحیم برای این بندگان برگزیده‌ی خویش تا این حد کفایت نکرده، بلکه به پیامبرش نیز دستور داده از لغزش‌های آنان در گذرد: ﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡر﴾ [آل‌عمران: 159]. «آنان را عفو کن و برا از خدا آمرزش طلب نما و در کارها با آنان مشاوره کن».

جز صحابهش برای هیچکس دیگر مغفرت و رضای الهی در قالب وحی اعلام نشده است و این مطلب مسلماً حامل پیام خصوصی راجع به صحابه برای ماست!.

اصولاً توبه‌ی صحابهش هم دارای کیفیت و اثری مخصوص به خود بود و از این لحاظ توبه‌ی سایر افراد امت هیچ قابل مقایسه با آن نیست. در سرگذشت حضرت ماعز اسلمیس می‌خوانیم که او پس از اینکه لغزید، بلافاصله نادم گشت و توبه کرد و نیروی ایمان صحابیت، او را با پای خود به پیشگاه قضاوت خداوند متعال در محضر رسول خداص کشاند. او به گناهش نزد آن حضرت÷ اعتراف کرد و تقاضا نمود حد را بر وی جاری دارد. او رجم شد و از آن لغزش پاک شد. رسول خداص توبه‌ی او را برای صحابه ش چنین توصیف فرمود: «او توبه‌ای کرده که اگر بین یک امت تقسیم گردد، برای‌شان کافی خواهد بود!»[[160]](#footnote-160).

برای زنی از قبیله‌ی غامد نیز حادثه‌ای مشابه پیش آمد. او هم فوراً توبه نمود و خود را برای حد به رسول خداص عرضه کرد و پس از اینکه بچه‌اش را به دنیا آورد و کودک توانست نان به دست گیرد و به دهان ببرد، رجم گردید. رسول خداص درباره‌ی توبه‌ی او فرمود: «او توبه‌ای کرده که اگر یک صاحب مکس (گرفتن اموال مردم به حرام وظلم) چنان توبه‌ای می‌کرد، بخشوده می‌شد»[[161]](#footnote-161). و به روایتی دیگر: «توبه‌ای کرده که اگر بر اهل حجاز تقسیم گردد، همه بخشیده می‌شوند» [[162]](#footnote-162).

جز خوارج و معتزله تمام فرقه‌های مسلمان عقیده دارند که بزرگ‌ترین گناهان هم با توبه‌ی صادقانه بخشوده می‌شوند.

به هر حال لغزش‌های صحابهش منافی با عدالت آنان نیست. چون اولاً، برای صحت و ثبوت عدالت، چنانکه گفتیم عصمت شرط نیست. ثانیاً، در لغزش‌های صحابهش دروغ نبوده است که موجب شود مخصوصاً بر روایت آنان انگشت بی‌اعتمادی گذاشته شود. ثالثاً، آن لغزش‌ها از چند نفر و از چند فقره تجاوز نمی‌کند و در مقابل جمعیت بالغ بر صد و بیست هزار نفری آنان حقیقتاً مثبت یا نافی هیچ مطلبی نیست. رابعاً، آن چند نفر هم پس از لغزش فوراً توبه‌ی صادقانه نمودند و این توبه‌شان مورد تأیید خداوند متعال و رسول او قرار گرفت. خامساً، آنان روز و شب عامل بر فرایض و واجبات دینی و سایر اعمال حسنه بودند که خود موجب محو گناهان است. سادساً، این لغزش‌ها در حقیقت بنا به مصلحت و مشیت الهی بود تا احکام مربوط به حدود و کفارات و تعزیزات عملاً در جامعه‌ی اسلامی آن روز به وحی تبیین و به سنت پیاده گردند و برای مسلمانان نمونه‌هایی از آن دوره برای تقلید و تمسک وجود داشته باشد.

علاوه بر این وجوه، این لغزش‌ها گوشه‌ای از نقاب آن گنجینه‌ی خشیت و‌ترس از خدا در قلب آن انسان‌های والا مقام را کنار زد تا جهانیان به عظمت ایمانی آنان پی ببرند و میزان خدا ترسی و خشیت آنان را بسنجند. قصه‌ی متخلفان غزوه‌ی تبوک را بخوانید. پشیمانی و ترس الهی چنان بر آنان فشار آورد که بعضی خود را به ستون‌های مسجد بستند و چند روز را در همان حال به گریه گذراندند. برخی دیگر در غلبات این ندامت و ترس دیوانه وار به این طرف و آن طرف می‌رفتند و روزهای متمادی به آه و زاری و توبه گذراندند تا اینکه قبول توبه‌شان در قرآن نازل گردید.

صحابهش پس از رسول خداص نیز این حالت ایمانی شگرف را در خود داشتند و خلاف آن ثابت نیست.

صحابهش این فضل بزرگ را هم داشتند که به سبب هجرت در راه خدا و نصرت دین در حساس ترین مراحل دعوت با جان و مال، از جانب خداوند متعال مغفور بودند. در واقعه افک می‌خوانیم که چند نفر مسلمان در اتهام بر ام المؤمنین عایشهل - زوجه طیبه رسول طیب ص - بی‌خبر از حقیقت ماجرا، سخن منافقان را تکرار کردند. اما دیدیم که خداوند متعال آنان را به دلیل شمول رحمت و فضل خویش در دنیا و آخرتشان، از عذاب عظیم معاف داشت و توبه‌شان را پذیرفت و فرمود:

﴿وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ لَمَسَّكُمۡ فِي مَآ أَفَضۡتُمۡ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٤﴾ [النور: 14]. «اگر فضل خداوند و رحمت او در دنیا و آخرت بر شما نبود، به سبب آنچه که در آن وارد شدید [تهمت بر زوجه‌ی رسول]، بی‌شک دچار عذابی بزرگ می‌شدید». یکی از مهاجران تازه وارد شده در مدینه به مرضی شدید مبتلا گردید. او به سبب شدت مرض دست به خود کشی زد و در حدیث، سزای شدید برای این کار وارد شده است. بعد از مرگ، طفیل بن عمرو دوسیس او را درخواب با هیئتی نیک دید. از او پرسید: پروردگارت با تو چه کرد؟ گفت: به سبب هجرتم به سوی پیامبرش، مرا مغفرت فرمود[[163]](#footnote-163). رسول خداص از صحابه خود دفاع می‌کند.

خواندیم که خداوند تعالی در کلام محکم خویش از یاران پیامبر خود در برابر انتقادات و تمسخر‌های کفار دفاع فرمود و گفتیم که این نوع دفاع‌ها از رسول خداص نیز در احادیث قولی و فعلی متعدد نقل شده است که لازم است مورد توجه و تقلید قرار گیرد.

آوردیم که ایشانص در هشداری فرمودند: «در مورد اصحاب من از خدا بترسید! پس، بعد از من آنان را هدف انتفادات خویش قرار ندهید. دوستی با آنان، نشانه‌ی دوستی با من است، و دشمنی با آنان، نشانه‌ی دشمنی با من».

و خواندیم که فرمودند: «اصحاب مرا بد مگویید».

وقتی کعب بن اشرف یهودی - از بزرگان یهود بنی نظیر که ضمناً شاعری چیره دست بود -، شعرهایی در هجو اصحاب رسولص و بالاخص زنان مسلمان سرود، آن حضرت÷ دستور داد او را به قتل برسانند و این دستور عملی گردید.

آن حضرت÷ این درس را به مناسبت‌های مختلف به خود صحابه نیز یاد آوری می‌فرمود تا قداست خدادادی و فضل صحابیت هر کدام در میان خودشان هم ملاک و مورد ملاحظه قرار گیرد.

عبدالله بن أبی اوفیس می‌گوید: عبدالرحمن بن عوف نزد رسول اللهص از خالد شکایت نمود. آن حضرت÷ به خالد گفتند: «آیا مردی را که از اهل بدر است، ناراحت می‌کنی؟» خالد گفت: یا رسول الله! در مورد من چیزهایی می‌گویند که مجبورم جوابشان را بدهم. آن حضرت÷ فرمودند: «خالد را میازارید! او شمشیری از شمشیرهای خداوند است که بر کافران کشیده است»[[164]](#footnote-164).

روایت شده که مردی از انصار نابینا شد و از رسول خداص خواست به خانه‌اش بیاید و مکان نمازی برای او مشخص نماید. آن حضرت÷ همراه با عده‌ای بدآنجا رفت. یکی از یاران غایب بود. رسول خداص پرسیدند: «پس فلان کس کجاست؟» یکی از حاضران شروع کرد به گفتن مطالبی درباره‌ی وی. آن حضرت÷ فرمود: «مگر او در بدر شرکت نداشته است؟» گفتند: بله یا رسول الله، اما او چنان است و چنین است. آن حضرت÷ فرمودند: «خداوند از اهل بدر خبر داشته که به آنان گفته هر چه خواستید بکنید که من شما را مغفرت کرده‌ام»[[165]](#footnote-165).

 آوردیم که یکی از غلامان حضرت حاطبس نزد رسول خداص از او شکایت نمود و گفت: یا رسول اللهص، حاطب حتماً به دوزخ می‌رود. آن حضرت فرمود: «دروغ می‌گویی، حاطب هرگز به دوزخ نمی‌رود. چون او در بدر و حدیبیه شرکت داشته است»[[166]](#footnote-166).

همین صحابی (حاطبس) زمانی به غرض حفظ خانواده‌اش در مکه، راز نظامی مسلمانان را در نامه‌ای مخفیانه به مکه گسیل داشت. اما قضیه به وحی رو شد. وقتی عمرس از رسول خداص اجازه خواست گردنش را بزند، آن حضرت÷ فرمودند: «مگر او از اهل بدر نیست؟ خداوند حالات اهل بدر را می‌دانسته که به آنان گفته هر چه خواستید بکنید که من بهشت را برایتان واجب کرده‌ام – و به روایتی دیگر: شما را مغفرت کرده‌ام»[[167]](#footnote-167). در ادامه این روایت آمده که حضرت حاطبس از کرده‌اش شدیداً نادم شده بود.

از سخن رسول خداص در این واقعات می‌آموزیم که: اولاً، در شنیدن یا خواندن لغزش‌های صحابهش نباید موقعیت و فضل اصلی آنان را از نظر دور داشت و درباره‌شان مثل سایر افراد قضاوت کرد، و ثانیاً، چون خداوند متعال در حق آنان رضایت خویش را اعلام و برای‌شان مغفرت و دخول حتمی جنت را بیان داشته، این کلام الهی به قوت خود در تمام ازمنه و حالات برای آنان باقی است و تغییر نمی‌پذیرد، اگر چه کسانی از آنان بلغزند، که در چنین صورتی حتماً موفق به توبه راستین می‌گردند.

برای مسلمان چاره‌ای جز اتباع از رسول اللهص و اجرای وصایای ایشان نیست. خداوند متعال در قرآن کریم، رسول خویش را بهترین اسوه برای مسلمانان معرفی فرموده است: ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١ ﴾ [الأحزاب: 21]. و شرط حصول محبوبیت و مغفرت از طرف خود را نیز چنین عنوان فرموده: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣١ ﴾ [آل‌عمران: 31]. «(ای پیامبر) به مومنان بگو اگر خدای را دوست دارید، از من پیروی نمایید که خدا شما را دوست می‌دارد و گناهانتان را می‌بخشد». از حضرت علیس در نهج البلاغه (خطبه 159) مروی است: «برای تأسی جستن، روش رسول اللهص برای تو کافی است... پس به نبی پاک و طاهر خود تأسی کن. زیرا ایشان برای تاسی کننده بهترین اسوه می‌باشد... بهترین بنده نزد خداوند، متاسی به پیامبرش است، کسی که در نقش قدم او گام بر می‌دارد». و خواندیم که صحابهش خود نیز در این مورد به امتثال قرآن و پیروی از رسولص عموماً و خصوصاً از هم دفاع می‌کردند. پس آیا مسلمانان دیگر را شایسه است که در این موضع، روشی جز دستور قرآن و سنت اسوه‌ی خود اتخاذ کنند؟ کوتاه سخن اینکه با بررسی واثبات لغزش چند تن از صحابهش با وجود فضل منصوص قرآنی و حدیثی و همچنین توبه و اعمال نیک که در حق آنان یقینی است، هیچ گاه نمی‌توان عدالت کسی از آنان را مخدوش ثابت کرد، چنانکه در حق افراد عادی امت هم نمی‌توان بدین دلایل چنین قضاوتی پیاده کرد.

حارث اعور که خود از مخالفان کینه توز معاویه و طلحه و زبیرش بود، به این حقیقت اعتراف کرده که وقتی علیس از صفین برگشت با اشاره به سخنان کسانی که معاویهس را در امارتش بد می‌گفتند، گفت: «ای مردم! امارت معاویه را بد تصور مکنید. چون اگر شما او را از دست بدهید، سرها را خواهید که از گردن جدا شده و مثل حنطل بر روی زمین پخش می‌گردند»[[168]](#footnote-168).

وقتی که خبر شهادت حضرت علیس به حضرت معاویهس رسید، گریست و گفت: «علم و فقه از دنیا رفت»[[169]](#footnote-169).

ایشان یکبار از حضرت ضرارس به اصرار تقاضا کرد مناقب طویل علیس را بیان کند. با شنیدن مناقب ایشان اشک از چشمان ایشان سرازیر گردید و در آخر فرمود: «خدا بر ابوالحسن رحم کند. به خدا سوگند که او چنین بود»[[170]](#footnote-170).

ایشان به مداحان حضرت علیس جایزه می‌داد و گفته بود شعری در مدح علی که آنطور شایسته او باشد بگویید، و برای هر بیت آن هزار دینار می‌دهم. وقتی شعرها ارایه می‌شد، پس از شنیدن هر بیت آن می‌گفت: «علی بهتر از آن است» .از شعری که حضرت عمرو بن عاصس در مدح علیس تنظیم کرده بود، چنان خوشش آمد که به او هفت هزار دینار انعام نمود.

این مظاهری از محبت فی ما بین آن بزرگواران در میان خودشان در ایام مشاجرات و پس از آن بود. بعد از آن در میان فرزندان و نسل آنان هم هیچ گاه چیزی جز همین نوع برخوردهای برادرانه در تاریخ ثبت نیست.

یکی دیگر از دلایل محکم در همین باب این است که اهل بیت رسول خداص (از نسل حضرت علیس) علاوه بر محبت قلبی با اصحاب رسول خداص، با ایجاد پیوند مناکحت با فرزندان اصحابی مانند طلحه و زبیرب عملاً هم ثابت کردند که با آنان به سبب مشاجراتی که با جدشان حضرت علیس داشته‌اند، کینه‌ای به دل ندارند و آن اختلافات را بر محمل صحیح و مخصوص به خود آن حضرات وا گذاشته بودند. به طور مثال، ام الحسن دختر حسن بن علی، زن عبدالله بن زبیر بود و پس از شهادت عبدالله برادر او زید، وی را تحت کفالت خود گرفت. دختر دیگر حسن، رقیه تحت نکاح عمرو بن زبیر بود. حسین اصغر پسر زین العابدین، خالده دختر حمزه بن مصعب بن زبیر را به زنی گرفت خود مصعب بن زیبر، سکینه دختر حسین را تحت نکاح خود داشت[[171]](#footnote-171).

خواهر سکینه، فاطمه دختر حسین، زن عبدالله بن عمرو بن عثمان بود[[172]](#footnote-172).

ام اسحاق دختر طلحه در نکاح حضرت حسن بن علی قرار داشت رضی الله عنهم اجمعین[[173]](#footnote-173). و...

با این تفصیل روشن شد که در حیطه‌ی مشاجرات فی ما بین صحابهش، مقاتله با محبت و احترام متقابل اجتماع داشته است. صحابهش مشاجرات خویش را در محدوده‌ی مخصوص به خود نگاه داشته بودند و در دایره‌ی برادری و اتحاد دینی و محبت قلبی که خداوند متعال هدیه فرموده بود، مجال بروز نمی‌دادند. آنان خود درباره‌ی مشاجرات و درگیری‌های خویش توضیح می‌دادند و قضاوت می‌کردند و بنابراین نیازی نیست پس از آنان کسی دیگر قاضی شود و احیانا چیزی استنتاج کند که مخالف با رأی و قضاوت خود آنان باشد. به قول شیخ الإسلام ابن تیمیه «آن خون‌هایی بود که خداوند متعال دست‌های ما را از آلوده شدن به آن پاک نگه داشت، پس ما باید زبان‌های خودمان را هم از آلوده شدن به آن پاک نگه داریم».

البته این تمام آن چیزی نیست که در توضیح و توجیه مشاجرات صحابهش بایستی گفته شود. حقیقت قابل ذکر دیگر این است که تقدیر الهی این رویداد‌ها واقع شدنی بود. رسول خداص به وحی این حوادث مقدر را می‌دانست و به مناسبت‌ها و طریقه‌های مختلف به اطلاع صحابه رسانده بود.

درباره شهادت حضرت عثمانس، به نافع بن حارثس فرموده بود: «به او اجازه‌ی دخول بده و بشارتش ده که با بلوایی که بر وی فرود می‌آید به بهشت می‌رود»[[174]](#footnote-174). و به خود وی فرموده بود: «خداوند پیراهنی بر تنت می‌کند [تو را ملبس به لباس عمارت می‌کند]. اگر کسی بخواهد از تنت بیرون آورد، آن را بیرون مکن» وتا سه مرتبه این سخن را تکرا نمود[[175]](#footnote-175). مرتبه‌ای دیگر وقوع فتنه‌ای را یادآور شدند و با اشاره به عثمانس فرمودند: «این مرد در آن فتنه مظلوم کشته می‌شود»[[176]](#footnote-176).

درباره‌ی وقوع جنگ جمل، یک روز خطاب به زبیرس که دوستانه با علیس نبرد می‌کرد پرسیدند: «زبیر! آیا علی را دوست داری؟» او گفت: آیا پسر خاله و پسر عمو وهم کیش خود را دوست نداشته باشم؟ فرمودند: «زبیر! والله که روزی تو با او پیکار خواهی کرد در حالی که حق با او خواهد بود»[[177]](#footnote-177). حضرت علیس قبل از شروع جنگ، به حضرت زبیرس همین حدیث را یادآوری کرده بود که او با به یادآوردن آن، از جنگ کناره گرفت.

 همچنین این حدیث: «قیامت بر پا نمی‌شود، تا اینکه دو گروه بزرگ با هم مقابله کنند، در حالی که هر دو مدعی یک چیز هستند»[[178]](#footnote-178). و این پیش‌گویی هم در جنگ جمل تحقق یافت. درباره‌ی اختلاف نظر حضرت معاویهس و حضرت علیس بر سر قاتلان حضرت عثمانس کافی است این حدیث رسول خداص در بیان نتیجه‌ی نهایی آن را پیش رو داشت. رسول خداص روزی حضرت حسنس را که هنوز کودکی بیش نبود، در برگرفت و به اصحاب فرمود: «این پسر من یک سردار است و خداوند به وسیله‌ی او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار می‌کند»[[179]](#footnote-179). این دو گروه بزرگ مسلمانان، مسلمانان عراق و حجاز از یک طرف و مسلمانان شام از طرف دیگر بودند که بالاخره در سال چهل و یکم هجری با دست کشیدن حضرت حسن بن علیس از خلافت و سپردن آن به معاویهس، میان مسلمانان برای همیشه صلح برقرار شد.

با این دلایل روشن به هیچ وجه نمی‌توان مشاجرات و درگیری‌های صحابهش را با اختلافات و مقاتلات خونین دیگران که همیشه بر مبنا و اهداف دنیوی و انگیزه‌های شخصی و نفسانی قرا ر دارد، مقایسه کرد و به آن عدالت‌شان را منتفی یا مشکوک دانست. آنان مهره‌هایی بودند که در دستان تقدیر حرکت کردند، برای اثبات حق اجتهاد نمودند و اتفاقاتی که افتاد اصلاً دلخواه‌شان نبود. بنا به فرموده‌ی صریح رسول خداص هر دو طرف، مسلمان کامل بودند و الفت و محبت و اتحاد قلبی کماکان میان‌شان برقرار بود. علاوه بر این، آنان افرادی تایب بودند و با این وصف، آن سرگذشت موقت هیچ گاه عدالت‌شان را منتفی نمی‌سازد.

اگر درگیری‌های صحابهش ریشه در اغراض نفسانی واهداف شخصی می‌داشت، مکتب اسلام در همان زمان فدای این اوضاع می‌شد و چرخ‌های آن از حرکت باز می‌ایستاد.

در توضیح و توجیه لغزش‌های انسانی و مشاجرات صحابهش به طور فشرده و جامع و در عین حال به گونه‌ای که اسائه‌ی ادب در ساحت پاک آن محبوبان خدا و رسول نباشد، چیزی بیش از آن چه که گفته شد، نمی‌توان گفت. «قلم این جا رسید و سر بشکست».

نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن

مباحث کتاب را با ذکر یک حدیث و چند اثر و درس آموزنده از بزرگان دین به پایان می‌بریم:

\* حضرت عمر فاروقس گوید: شنیدم رسول اللهص فرمود: «از پروردگارم درباره‌ی اختلاف اصحابم پس از خویش پرسیدم. به من وحی فرمود: ای محمد! اصحاب تو نزد من به منزله‌ی ستارگان آسمان‌اند. بعضی پرنورتر از بعضی دیگر هستند و همه دارای نور می‌باشند. هر کس چیزی از آنچه که نزد آنان است اخذ کند، نزد من هدایت یافته محسوب است»[[180]](#footnote-180).

\* حضرت علیس در یکی از نامه‌های منقول در نهج البلاغه، اهمیت و جایگاه صحابهش در نزد رسول خداص را با این کلمات نمایان کرده است: «چون کارزار سخت می‌شد و مردم دست پاچه می‌شدند، رسول اللهص اهل بیتش را جلو می‌فرستاد و بوسیله‌ی آنان اصحابش را از داغ شمشیرها و نیزه‌ها حفظ می‌کرد. شهادت عبیده بن حارث [بن عبدالمطلب – پسر عموی رسول خداص] در روز بدر و حمزه در روز احد و جعفر در روز موته گواه این فداکاری است. از اهل بیت او کسی دیگر که من اسمش را نمی‌گویم [یعنی خود وی] نیز دوست داشت مثل آنان به چنین شهادتی نایل شود، اما اجل آنان فرا رسیده بود و اجل این به تأخیر افتاده است»[[181]](#footnote-181).

\* ابو مریم رضیع و طحرب عجلی و فلفله جعفی در کوفه این سخن حضرت حسن بن علیب را که بر بالای منبر بیان می‌کرد، شنیدند: «ای مردم! بعد از خوابی که دیده‌ام هرگز جنگ نخواهم کرد. خواب دیدم رسول اللهص دستانش را بر عرش نهاده و پشت سرش، ابوبکر دستانش را بر رسول اللهص و عمر دستانش را بر ابوبکر و عثمان دستانش را بر عمر نهاده‌اند و جلوی‌شان دریایی از خون مشاهده کردم. پرسیدم: این خون‌ها چیست؟ گفتند: خون عثمان است که از خداوند انتقام آن را می‌خواهند». بعضی به حضرت علی س گفتند: می‌شنوی پسرت چه می‌گوید؟ فرمود: «او آن چه که دیده است، می‌گوید»[[182]](#footnote-182).

\* سعید بن مسیب/ گوید: «یکی از منافقان در جمعی که حضرت سعد بن ابی وقاصس هم حضور داشت، از عثمان و علی و طلحه و زبیرش به بهانه‌ی مشاجرات که با هم داشتند بدگویی کرد. سعدس به تکرار او را از آن سخنان منع می‌کرد و می‌گفت: درباره‌ی برادرانم چنین مگو. اما او باز نیامد. سعد – که در اثر دعای رسول خداص مستجاب الدعوة بود و در میان صحابهش به این ویژگی شهرت داشت -برخاست و دو رکعت نماز خواند و سپس چنین دعا کرد: «الها! اگر آنچه این مرد می‌گوید موجب خشم توست، امروز آیتی از خویش بر وی به من نشان ده و آن را عبرتی برای مردم گردان.» آن مرد از جمع برخاست. در همین حین شتری مست دیوانه وار راهش را از میان مردم گشود و یک راست به سوی آن مرد رفت و او را بر زمین زد و بعد با سینه محکم بر روی سنگ فرش مالید تا اینکه مرد هلاک شد.» سعید بن مسیب گوید: «من مردم را دیدم که دنبال سعدس راه افتاده بودند و می‌گفتند: بارک الله ابو اسحاق! دعایت مستجاب گردید»[[183]](#footnote-183).

\* علی بن زیدگوید: «نزد سعید بن مسیب/ نشسته بودم. به من گفت: همراهت را دنبال آن مرد بفرست تا ببیندش، بعد برایت جریانی تعریف می‌کنم. او به دنبال آن مرد رفت و لحظه‌ای بعد برگشت و گفت: مردی دیدم که صورتش سیاه اما رنگ بدنش سفید بود. سعید به من گفت: این مرد علی و عثمان و طلحه و زبیرش را بد می‌گفت. گفتم اگر در سخنانش کاذب است خداوند رویش را سیاه گرداند، دیری نگذشت که زخمی در چهره‌اش ظاهر شد و به تدریج تمام صورتش را سیاه کرد!»[[184]](#footnote-184).

\* ابو توبه ربیع بن نافع حلبی گوید: «معاویهس، ستر وحفاظ اصحاب رسول اللهص است. هر کس آن را بدرد، بر اصحابی که در پشت آن قرار دارند نیز جرأت می‌ورزد»[[185]](#footnote-185).

\* عمر بن عبد العزیز/، خلیفه‌ی پارسا و عادل اموی می‌گوید: « خواب دیدم قیامت است و من در جایی مانند محکمه بودم. علی و معاویهب را آوردند و داخل اتاق قضاوت نمودند. لحظه‌ای بعد دیدم علیس از اتاق بیرون آمد در حالی که با خوشحالی می‌گفت: حق به من داده شد! حق به من داده شد!... هنوز علیس از محکمه خارج نشده بود که دیدم معاویهس هم از اتاق بیرون آمد و با خوشحالی می‌گفت: مغفرت شدم! مغفرت شدم!....»[[186]](#footnote-186).

\* عمرو بن شرحبیل گوید: «خواب دیدم که مرا وارد بهشت کردند. در آنجا خیمه‌هایی برافراشته دیدم. پرسیدم: این‌ها متعلق به چه کسانی است؟ گفتند: متعلق به ذی کلاع و حوشب - از شهدای لشکر معاویهس - است. پرسیدم: پس عمار و یارانش [شهدای لشکر علیس] کجایند؟ گفتند: جلوترند. گفتم: سبحان الله! اینان چطور با هم در بهشت جای گرفتند، در حالی که قاتل ومقتول یکدیگرند؟! به من جواب داده شد: اینان، چون به خداوند رسیدند، او را واسع المغفرة یافتند. پرسیدم: پس سرنوشت اهل نهروان [خوارج] چه شد؟ گفتند: آنان به سختی و مشقت گرفتار شدند»[[187]](#footnote-187).

\* امام ربانی، خواجه مجدد الف ثانی/ در توجیه مشاجرات صحابهش نوشته است: «نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر و علیهم الصلوات و التسلیمات پاک و مزکی شده بود. این قدر هست که در آن مشاجرت ومحاربات که در خلافت حضرت امیر واقع شده بود، حق به جانب حضرت امیر بوده استس ومخالفان او مخطی بودند به خطای اجتهادی که مجال ملامت وطعن ندارد تفسیق خود چه گنجایش دارد که صحابه همه عدول‌اند و مرویات همه مقبول ومرویات موافقان امیر و مخالفان امیر هر دو در صدق و وثوق برابرند و علت مشاجرات ومحاربات، باعث جرح احدی نشده است. پس همه را دوست باید داشت که دوستی ایشان دوستی پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات که فرموده: «». «من أحبهم فبحبی أحبهم» و از بغض و دشمنی ایشان اجتناب باید نمود که بغض ایشان بغض آن سرور است علیه و علیهم الصلوات و التحیات که فرموده: «». «من ابغضهم فبغضی ابغضهم». و در تعظیم و توقیر آن بزرگواران، تعظیم و توقیر آن خیرالبشر است علیه و علیهم الصلوات و السلام و در عدم تعظیم ایشان، عدم تعظیم او. و همه را تعظیم و توقیر باید نمود از جهت تعظیم خیرالبشر. شیخ شبلی فرموده: «ما آمن برسول الله من لم یوقر اصحابه». «کسی که اصحاب رسول اللهص را تعظیم نکند، به او ایمان ندارد»[[188]](#footnote-188).

\* ایوب سختیانی/ در یک سخن نمادین عقیده‌ی اهل سنت را در مورد صحابهش چنین گفته است: «دوستی با ابوبکر، موجب برپایی دین و دوستی با عمر، باعث روشنایی راه و دوستی با عثمان، منور شدن به نور خدا و دوستی با علی، مترادف با چنگ زدن به ریسمان محکم خداوند است و هرکس درباره‌ی جمیع اصحاب رسول اللهص گمان نیک داشته باشد و سخن نیک بگوید، بدون شک از نفاق رسته است»[[189]](#footnote-189).

\* مولانا اشرف علی تانوی/ مقام محفوظ صحابهش را با وجود لغزش‌هایی که از بعضی از آنان بر حسب سرشت بشری سرزده، چنین برای ما بدیهی ثابت کرده است: «فرض کنید آقایی در بدنش زخمی عمیق ایجاد شده که خیلی خطرناک است و به نظر پزشک متخصص، باید زخم با تمام گوشت فاسد آن قسمت بدن برداشته شود و گوشت سالمی روی آن پیوند زده شود. آن آقا غلامی مخلص دارد که حاضر می‌شود گوشت بدنش را بردارند و بر بدن آقایش پیوند زنند و چنین می‌کنند. حالا بگویید اگر این غلام مرتکب لغزشی شود، آیا آقایش با آن احسان بزرگی که او در حق‌اش کرده مؤاخذه‌اش می‌کند؟ هرگز! صحابهش چنین جان نثارانی برای خدا و رسول بودند. پس آن چه از مشاجرات ایشان مروی است اگر ده برابر بیشتر از این هم باشد، معاف است. باعث تأسف است که شما خود را قدردان جان نثاران خود تصور می‌کنید و خطای آنان را قابل بخشش می‌دانید، اما خدا و رسول اوص را این اندازه هم قدردان نمی‌دانید»[[190]](#footnote-190).

\* مولانا عبدالرحمن سربازی حفظه الله نوشته است: «ما مستقیماً مسئول تمام نسبت‌های ناروا و روایات مجعول و ساختگی را که امروز به مقام منیع حضرات اصحاب و یاران گرامی رسول اللهص از طرف دشمنان منسوب می‌گردد، کسانی می‌دانیم که کتاب‌ها و نوشته‌هایشان منبع و مأخذ این گونه روایات هستند. به عقیده‌ی ما آنها موظف بوده‌اند هیچ روایت و حکایتی را که نسبت به مقام پر ارج و شخصیت با عظمت صحابهش که مدار دین بوده‌اند و محبت با آنها و حفظ حرمت‌شان عین دین است، لطمه و ضربه می‌زند، بدون بررسی دقیق و تطبیق با معیارهای سنجش و موازین مقرره از جانب محدثین در باب جرح و تعدیل اصلاً نپذیرند. زیرا... موضوع دینی است که از نصوص قطعیه‌ی قرآن و سنت و اجماع امت اسلامی به ثبوت پیوسته و جزء دین شمرده شده است»[[191]](#footnote-191).

1. - ابن حجر عسقلانی الاصابة: 1/6. [↑](#footnote-ref-1)
2. - بنگرید به منابع پی نوشت شماره‌ی 81. [↑](#footnote-ref-2)
3. - خطیب بغدادی به اسناد خود آن را تخریج کرده است (تقریب نووی: 2/202). [↑](#footnote-ref-3)
4. - ر. ک: خطبات انور: 114 ق – 113. [↑](#footnote-ref-4)
5. - صحیح بخاری : حج/ باب 190 (لایحل القتال به مکه)، ح 409 و جهاد/ باب 27 (وجوب النفیر...)، ح 1 و.... [↑](#footnote-ref-5)
6. - ر. ک: الـمستصفی (غزالی): 1/157. [↑](#footnote-ref-6)
7. - توجیه النظر: 28. [↑](#footnote-ref-7)
8. - الـمستصفی: 1/157. [↑](#footnote-ref-8)
9. - ذیل تدریب الراوی: 2/215 و 216. [↑](#footnote-ref-9)
10. - ابن اثیر: اسد الغابة: 1/3. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سخن ابن انباری است. ر. ک : ارشاد الفحول شوکانی: 7. [↑](#footnote-ref-11)
12. - خطیب، الکفایة في علم الروایة: 97. [↑](#footnote-ref-12)
13. 1- اصول سرخسی: 1/318. [↑](#footnote-ref-13)
14. - صحیح بخاری: رقاق/ باب 53، ح 6576 و مشابه آن ح 7048 الی 7050. [↑](#footnote-ref-14)
15. - ر. ک. فتح الباری (شرح صحیح بخاری از عسقلانی): 16/288 و 287 مقام صحابهش (از: مفتی اعظم مولانا محمد شفیع دیوبندی**/**، ترجمه مولوی عبدالرحمن سربازی 60 – 59 – چاپ مظاهری 1363). [↑](#footnote-ref-15)
16. - مولانا مهر محمد میانوالوی، عدالت حضرات صحابه کرامش: 2/261 – 260. [↑](#footnote-ref-16)
17. - صحیح ابن حبان (با ترتیب ابن بلبان فارسی) 6/380 - 379، ح 7250، موطای امام مالک: 53 تمهید ابن عبدالبر: 6/311 و 330 - 329 صحیح ابن خزیمه: کتاب الوضوء/ باب 6: «ذکر علامة النبي»، ح 1 (6). [↑](#footnote-ref-17)
18. - مکتوبات امام ربانی، دفتر دوم، حصه‌ی هشتم، مکتوب 24. [↑](#footnote-ref-18)
19. - صحیح مسلم: ایمان/ باب 21، ح 80 و 81 . [↑](#footnote-ref-19)
20. - تدریب الراوی (سیوطی): 2/214. [↑](#footnote-ref-20)
21. - سنن ترمذی: تفسیر . [↑](#footnote-ref-21)
22. - به تخریج عبد بن حمید (در منثور: 2/61). [↑](#footnote-ref-22)
23. - صحیح بخاری: مرضی/ باب 6، ح 5652، صحیح مسلم البر والصلة/ باب 15، ح 2576، سنن نسائی: طب/ باب7، ح1. [↑](#footnote-ref-23)
24. - تاریخ کبیر دمشق (ابن عساکر): 41/310 با اسانید متعدد و الفاظ مختلف و معنای مشترک. [↑](#footnote-ref-24)
25. - نگاه کنید: مراجع پا نوشت‌های شماره‌ی 189 و 190 و 191. [↑](#footnote-ref-25)
26. - الصارم الـمسلول. [↑](#footnote-ref-26)
27. - معالم التنزیل (دره الناصحین: 153). [↑](#footnote-ref-27)
28. - سنن ابن ماجه: فتن/ باب 8، ح 3950، معجم کبیر طبرانی: 12/342، ح 13623 و 13624. [↑](#footnote-ref-28)
29. - جامع ترمذی: فتن/ باب 7، ح 2167، مستدرک حاکم: 1/115. [↑](#footnote-ref-29)
30. - نهج البلاغة: جزء 3/ خطبه‌ی 151. [↑](#footnote-ref-30)
31. - شرح نهج البلاغة ابن ابی حدید: 1 جزء سوم/ 39. [↑](#footnote-ref-31)
32. - جامع ترمذی: فتن/ باب 7، ح 2167. معجم کبیر طبرانی: 12/ 342، ح 13623 هیثمی در مجمع الزوائد 5/218 سند آن را حسن گفته و روایتش را توثیق کرده است. [↑](#footnote-ref-32)
33. - صحیح بخاری: فتن/ باب 7، 7054 و أحکام/ باب 4، ح 7143، صحیح مسلم: امار/ باب 13، ح 1847 و 1849. [↑](#footnote-ref-33)
34. - صحیح مسلم: اماره، سنن ترمذی: ح 6328 وقال: حسن صحیح غریب، سنن نسایی: 7/123، سنن کبرای بیهقی: قتال أهل البغی/ باب الترغیب في لزوم الجماعة...، ح 17581، شعب الإیمان: 6/59، باب 50، ح 7494، مسند احمد: 5/344. [↑](#footnote-ref-34)
35. - سنن ترمذی: فتن/ باب «ما جاء في لزوم الجماعه»، ح 2091، تاریخ کبیر بخاری: 1/1 (102) مسند احمد: 1/8، ح 114 و 174 (مسند العشرة الـمبشرین بالجنة: ح 109) مصنف عبدالرزاق: 10/ 296 (کتاب الجامع/ باب لزوم الجماعة/ ح 20876) معجم اوسط طبرانی: 2/175، ح 2929 صحیح ابن حبان: ح 2282 مسند ابویعلی: 1/ ح136 و 138. [↑](#footnote-ref-35)
36. - سنن ترمذی: فتن/ باب «ما جاء في لزوم الجماعة»، ح2093، سنن ابن ماجه: فتن/باب 8، ح3950، مسند ابویعلی از چند صحابه: 8/36، ح 3938 و 3944. [↑](#footnote-ref-36)
37. - مسند احمد: 5/262، دلائل النبوة: 1/86الی 72، معجم کبیر طبرانی: 18/253، ح 629و 630 و 631، حلیة الأولیاء ابو نعیم: 6/89 و 90 تاریخ کبیر دمشق (ابن عساکر): 23/ ح 4895. [↑](#footnote-ref-37)
38. - مستدرک حاکم، معجم طبرانی، مجمع الزوائد، الکفایة: 96. [↑](#footnote-ref-38)
39. - جامع ترمذی: مناقب/ باب 57، ح 3858. [↑](#footnote-ref-39)
40. - جامع ترمذی: ایمان/ باب 18، ح 2641، سنن ابن ماجه: فتن/ باب 17، 3992 و 3393، مستدرک حاکم: 1/129 – 128 و وافقه الذهبی. [↑](#footnote-ref-40)
41. - الکفایة (از خطیب): 95 (باب «ما جاء في تعدیل الله و رسوله الصحابة»). رزین (مشکاة الـمصابیح) محب طبری در حاشیه‌ی مجمع الفوائد: 2/492 مسامره: 314 الریاض النضرة: جلد 9.... بعضی روی سند این حدیث بحث کرده‌اند. نزد محققان این روایت به درجه‌ی حسن صحیح است و دارمی و ابن عساکر و بیهقی و محدث سجزی و بسیاری دیگر آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-41)
42. - احتجاج: 2/355 طبع سعید، مشهد -نشر مرتضی- سال 1403 ه. ق. [↑](#footnote-ref-42)
43. - به تخریج ابن بطه (أعلام الـموقعین: 2/420 – ق 419) مسند احمد: 4/267، مصنف عبدالرزاق از حسن: جامع/ باب 179 (القلب). [↑](#footnote-ref-43)
44. - صحیح مسلم: فضائل الصحابة/ باب 51، ح 2531، مسند احمد: 6 (مسند مغیرهس)/ ح 18219، صحیح ابن حبان (با ترتیب ابن بلبلان فارسی): 6/383 – 282، ح 7258. [↑](#footnote-ref-44)
45. - صحیح بخاری: جهاد/ باب 76، ح 2897، ایضاً، ح 3594 و 3649. صحیح مسلم: فضایل الصحابة/ باب 52 ح 2532 (208 و 209). مصنف عبدالرزاق (به همین مفهوم): جامع/ باب 18 ح 20546. مسند احمد: 3/ 7. [↑](#footnote-ref-45)
46. - سنن کبرای نسایی: 5/ باب 27، ح 8464. [↑](#footnote-ref-46)
47. - معجم اوسط طبرانی: 1/255، ح 874 و 6/151، ح 8329، مسند بزار با رجال ثقات، مجمع الزوائد: 1/17. [↑](#footnote-ref-47)
48. - صحیح بخاری: جهاد/ باب 34 «حفر الخندق»، ح 2835 و مغازی/ باب «غزوة الخندق وهي الأحزاب»، ح 4100، سنن کبرای بیهقی: سیر/ باب «ما یفعله الامام من الحصون...»، ح 18391. [↑](#footnote-ref-48)
49. - صحیح بخاری از انس: مناقب اصحاب (مناقب انصار)/ باب 11 ح 3799 سنن کبرای نسایی: مناقب/ باب 62، ح 8324 و باب 63، ح 8328. [↑](#footnote-ref-49)
50. - همان منابع، سنن ابن ماجه: مقدمه «السنة»/ باب 11، ح 164، معجم کبیر طبرانی: 7/ ح 6665، مصنف عبدالرزاق: جامع/ باب 18، ح 20087. [↑](#footnote-ref-50)
51. - سنن ترمذی: تفسیر/ سوره آل عمران/ ح 3001 و گفته: «هذا حدیث حسن». سنن ابن ماجه: زهد/ باب «صفة امة محمد»، ح 4287 و 4288. مسند احمد: مسند بصریین/ ح 19162 و 19171 و 19809. مستدرک حاکم: 4/84 با تصحیح ذهبی، سنن دارمی: رقاق/ باب 47، ح 2763 ... . [↑](#footnote-ref-51)
52. - جامع ترمذی: مناقب/ باب 59، ح 3862. [↑](#footnote-ref-52)
53. - جامع الأخبار: فصل 125، صفحه 182. [↑](#footnote-ref-53)
54. - سنن ابو داود از ابن مسعود : السنة/ ادب، «باب رفع الحدیث من الـمجالس». سنن ترمذی: مناقب/ باب 64، ح 3896. الریاض النضرة: 1/13. [↑](#footnote-ref-54)
55. - صحیح بخاری: دعوات/ باب 34، ح 6361، صحیح مسلم: البر والصلة/ 25، ح 2060 الی 2063، سنن ابوداود: السنة/ ح 4494. [↑](#footnote-ref-55)
56. - صحیح مسلم: فضائل/ باب 37، ح 2496، سنن ابوداود: السنة/ ح 4488 و 4653، جامع ترمذی: مناقب/ باب 58، ح 3860، سنن نسایی/ تفسیر سوره فتح، ح 528، مسند احمد: 3/350. [↑](#footnote-ref-56)
57. - منهج الصادقین: 8/865، حیات القلوب مجلسی به روایت از شیخ طبرسی. [↑](#footnote-ref-57)
58. - صحیح بخاری: مغازی/ باب «شهود الـملائکة بدراً» ح 3692 و 3693، صحیح ابن حبان (با ترتیب ابن بلبلان فارسی): 6/375، ح 7233. سنن ابن ماجه: مقدمه/ باب 30 «فضل أهل البدر»، ح 156. [↑](#footnote-ref-58)
59. - صحیح بخاری: مغازی/ باب 9، ح 3982 و در چند جای دیگر صحیح مسلم: فضائل/ باب 36، ح 2494 جامع ترمذی: تفسیر/ سوره ممتحنه، ح 3305 سنن ابوداود: السنة/ ح 4489 و جهاد/ باب 98 سنن نسایی: مناقب جامع ترمذی: ابواب تفسیر/ ممتحنه، باب 1 مسند احمد: 3/350 صحیح ابن حبان: 5/105، ح 4804 و 6/7128. [↑](#footnote-ref-59)
60. - صحیح مسلم: فضائل أصحاب النبی**ج**/ باب 36، ح 162 (2495) مصنف عبدالرزاق: جامع/ باب 180، ح 20586 جامع ترمذی: مناقب/ 59، ح 3864، صحیح ابن حبان: 5/ 106، ح 4806 و 6/7129. [↑](#footnote-ref-60)
61. - سنن ترمذی: مناقب/ ح 3757 سنن ابوداود: السنة/ باب الخلفاء، ح 4648 سنن ابن ماجه: مقدمه (السنة)/ باب 11، ح 133 مسند احمد: 3/109 -108، ح 1629. [↑](#footnote-ref-61)
62. - جامع ترمذی: علم/ باب «الأخذ بالسنة»، ح 2676 سنن ابن ماجه: مقدمه/ باب 6، ح 42 سنن ابوداود: السنة/ ح 4607 سنن دارمی: مقدمه/ باب 16، ح 96. [↑](#footnote-ref-62)
63. - صحیح مسلم صحیح ابن حبان (به ترتیب ابن بلبلان فارسی): 6/255، ح 6910 تاریخ کبیر دمشق (ابن عساکر): 47/ 189، ح 10732. [↑](#footnote-ref-63)
64. - تاریخ کبیر دمشق (ابن عساکر): 32/76، 6543 مجمع الزوائد: 9/71. [↑](#footnote-ref-64)
65. - جامع ترمذی: مناقب/ باب 16، ح 3662 و 3663 صحیح ابن حبان: فضایل سنن ابن ماجه: مقدمه/ باب 11، ح 97 تاریخ کبیر دمشق (ابن عساکر): 47/ ح 10718 الی 10731. [↑](#footnote-ref-65)
66. - سنن ترمذی: مناقب/ باب 18، ح 3682 تهذیب سنن ترمذی (از طنجی): 3/ 492 مسند عبد بن حمید: 7 و 8 سنن ابو داود: خراج/ باب «في تدوین العطاء»، ح 2962 سنن ابن ماجه: مقدمه/ ح 108 مسند احمد: 2/ ح 5145 و 5701 تاریخ ابن عساکر: 47/ح 10483 الی 10510 و 10384. [↑](#footnote-ref-66)
67. - همان منابع. [↑](#footnote-ref-67)
68. - تاریخ کبیر بخاری: 7/3 ح 9840/502، سیر اعلام النبلاء (سیرة الخلفاء الراشدین): 2/ 320. [↑](#footnote-ref-68)
69. - سنن ترمذی: مناقب/ باب 21، ح 3714، مسند ابویعلی تاریخ کبیر ابن عساکر. [↑](#footnote-ref-69)
70. - صحیح بخاری: فضائل/ باب 21، ح 3744 مسند احمد: 1/35. [↑](#footnote-ref-70)
71. - صحیح بخاری: فضائل/ باب «فضائل أصحاب النبی» ح 3651، صحیح مسلم: فضائل الصحابةش / ح 2533 سنن ترمذی: مناقب/ باب 57، ح 3859. [↑](#footnote-ref-71)
72. - متفق علیه (بخ: ایمان/ باب 8، ح 14 و 15 مس: ایمان/ باب 11). [↑](#footnote-ref-72)
73. - صحیح بخاری، ح 6654 الی 6657 سنن ترمذی: ابواب الزهد/ ح 2358. [↑](#footnote-ref-73)
74. - صحیح بخاری، البدایة والنهایة. [↑](#footnote-ref-74)
75. - صحیح بخاری: کتاب الشروط/ باب «الشروط في الجهاد...»، ح 18 البدایة والنهایة: 4/182–181 و 190 (حوادث سال 6). [↑](#footnote-ref-75)
76. - متفق علیه (بخ: جهاد/ باب 168، ح 3043 و مغازی/ باب 30،ح 4121 و مناقب/ باب 12، ح 3804... مس: جهاد/ باب 22، ح 1768 به بعد) سنن ابو داود: ادب/ باب 155. [↑](#footnote-ref-76)
77. - سنن ترمذی: نکاح/ باب 40، ح 1148 سنن ابو داود سنن ابن ماجه... (ر. ک: أعلام الـموقعین: 1/ 65). [↑](#footnote-ref-77)
78. - سنن ترمذی: مناقب/ باب 18، ح 3886. تذهیب سنن ترمذی: 3/493، تاریخ ابن عساکر: 47/ح 10513 الی 10516، معجم کبیر طبرانی. [↑](#footnote-ref-78)
79. - ر. ک سیر اعلام النبلا «سیرة الخلفاء»: 76 البدایة والنهایة: 6/202، اعلام الموقعین: 2/423. منصف عبدالرزاق: جامع/ باب 180، ح 20548. حلیة الأولیاء: 1/24. تاریخ ابن عساکر 47/108. [↑](#footnote-ref-79)
80. - صحیح بخاری/ مغازی/ باب 78، ح 4416 صحیح مسلم: فضائل/ باب 4، ح 2404 مسند احمد مسند ترمذی مناقب/ باب 21، ح 3724 سنن کبرای نسایی: مناقب/ باب 4، ح 8138 الی 8143 مصنف عبدالرزاق: جامع/ باب 180، ح 20558. [↑](#footnote-ref-80)
81. - مصنف عبدالرزاق: کتاب الجامع/ باب 268،ح 21142. [↑](#footnote-ref-81)
82. - صحیح مسلم: کتاب التوبة/ باب «فضل دوام الذکر والفکر في أمور الآخرة»، ح 2750 سنن ترمذی: صفة القیامة والرقائق/ باب 59 ح 2514 سنن ابن ماجه: زهد/ باب «الـمداومة علی العمل»، ح 4239. سخن پیامبر**ص** در این مورد از ابو هریرهس نیز روایت شده است: مسند احمد: 15/190 ـ 189، ح 8030. [↑](#footnote-ref-82)
83. - صحیح بخاری: فضایل/ باب 5، ح 3673 صحیح مسلم: فضائل/ باب 54، 2540 و 2541 سنن ترمذی: مناقب/باب 58 ح 3861 سنن کبرای نسایی: مناقب/باب 60 ح 8308 و 8309 سنن ابوداود: السنة/ ح 4658 .... [↑](#footnote-ref-83)
84. - صحاح. [↑](#footnote-ref-84)
85. - دلائل النبوة (از: بیهقی): 7/ 66. [↑](#footnote-ref-85)
86. - صحیح بخاری: بدء الخلق/باب 6، ح 3214 و مغازی/باب30، ح 4118 مسند احمد: 1/173 و 3/113 دلایل النبوي: 7/65. [↑](#footnote-ref-86)
87. - دلایل النبوي: 7/66 به بعد. [↑](#footnote-ref-87)
88. - متفق علیه (بخ: احکام/ باب 43، ح 7199 مس: اماره/ باب 8، ح 1079) ... . [↑](#footnote-ref-88)
89. - نهج البلاغه: خطبه‌ی 118. ترجمه و شرح فیض الإسلام: جزء سوم/596. [↑](#footnote-ref-89)
90. - همان: خطبه‌ی 121. [↑](#footnote-ref-90)
91. - همان خطبه‌ی 96. ترجمه و شرح فیض الإسلام: جزء دوم/290 مجالس بحار: 17/420 امالی شیخ مفید: 138، عیون الاخیار: 2/301. این اثر در منابع اهل سنت هم آمده است. مانند ک البدایة والنهایة: 8/7 .... [↑](#footnote-ref-91)
92. - ابوالعباس مبرد، الکامل (شرح ابن ابی الحدید بر منهج: 1 (جزء سوم)/ 339). [↑](#footnote-ref-92)
93. - نهج البلاغة: خطبه 127 (ترجمه و شرح فیض الإسلام: جزء دوم/ 392. [↑](#footnote-ref-93)
94. - همان: نامه ششم. ترجمه و شرح فیض الإسلام: جزء پنجم/ 841 – 840. [↑](#footnote-ref-94)
95. - همان: جزء سوم/ خطبه‌ی 266. [↑](#footnote-ref-95)
96. - تاریخ کبیر (ابن عساکر) با اسانید مختلف: 23/193. [↑](#footnote-ref-96)
97. - مسند احمد رزین با اندکی اختلاف (مشکوة الـمصابیح: اعتصام/ فصل سوم) و به همین معنا در: شرح السنة بغوی سنن دارمی. [↑](#footnote-ref-97)
98. - مجمع الزوائد: 10/16 مسند بزار به سند صحیح از جابرس تاریخ کبیر دمشق (ابن عساکر): 41/76، ح 8476 کنز العمال: ح 33094. [↑](#footnote-ref-98)
99. - ن. ک: مراجع حدیث عشره مبشره در پی نوشت شماره‌ی 63. [↑](#footnote-ref-99)
100. - به تخریج ابن بطه (شرح فقه اکبر: 81). [↑](#footnote-ref-100)
101. - سنن ابن ماجه: مقدمه/ باب 30، ح 158 الریاض النضره: 1/8. [↑](#footnote-ref-101)
102. - البدایة والنهایة: 8/146 (حوادث سنة 60)، تطهیر الجنان واللسان (ابن حجر هیثمی): 11-10. [↑](#footnote-ref-102)
103. - تاریخ کبیر دمشق (ابن عساکر): 47/290. [↑](#footnote-ref-103)
104. - ن. ک: مراجع حدیث عشره مبشره در پی نوشت شماره‌ی 63. [↑](#footnote-ref-104)
105. - سنن ابوداود: السنة/ ح 4494. قسمت آخر که بیان حدیث نبوی است، متفق علیه است. [↑](#footnote-ref-105)
106. - تطهیر الجنان واللسان: 5. [↑](#footnote-ref-106)
107. - صحیح بخاری: مناقب/ باب 30، ح 2772 و فتن/ باب 18، ح 7100 و 7101 سنن کبرای بیهقی: 12/ ح 17183 و 17184 به همین معنا در: مصنف ابن ابی‌شیبه: 5/264، ح 19629. [↑](#footnote-ref-107)
108. - صحیح بخاری: مناقب/ باب فضل معاویه سنن کبرای بیهقی: صلاة/ ح 4902. [↑](#footnote-ref-108)
109. - تاریخ ابن عساکر: 41/78، ح 8485 الی 8487 کنز العمال: ح 35409، دلایل النبوة: (بیهقی). [↑](#footnote-ref-109)
110. - صحیح مسلم: اماره/ باب فضیلة الإمام...، ح 4697. [↑](#footnote-ref-110)
111. - تاریخ کبیر دمشق (ابن عساکر) 47/293. [↑](#footnote-ref-111)
112. - تاریخ کبیر دمشق (ابن عساکر): 41/311 -310. [↑](#footnote-ref-112)
113. - معجم کبیر طبرانی: 1/ ح 168. هیثمی در مجمع الزوائد (9/149) حدیث را مرسل و اسناد آن را حسن گفته است. [↑](#footnote-ref-113)
114. - اصول کافی (با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی).: 1/84 (کتاب فضل العلم) باب اختلاف الحدیث، ح 3 (و به شماره مسلسل 190) طبع تهران، کتابفروشی علمیه اسلامیه. [↑](#footnote-ref-114)
115. - ابن عبدالبر، جامع بیان العلم وفضله: 2/185. [↑](#footnote-ref-115)
116. - صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه: 76 الی 82. با ترجمه و نگارش جواد فاضل طبع تهران، موسسه‌ی انتشارات امیر کبیر اردیبهشت 1356. [↑](#footnote-ref-116)
117. - به تخریج دار قطنی (صواعق محرقه: 55-54) کشف الغمة (اردبیلی): 2/78. [↑](#footnote-ref-117)
118. - سیر أعلام النبلاء 4/486. [↑](#footnote-ref-118)
119. - اصول کافی: کتاب ایمان/ باب السبق إلی الإیمان، ح 1، ترجمه و شرح سید مصطفوی: 67 الی 70. [↑](#footnote-ref-119)
120. - معانی الأخبار شیخ صدوق، عیون الأخبار بحار الأنوار، جامع الأسرار ملا حیدر آملی. [↑](#footnote-ref-120)
121. - به روایت صاحب کتاب السواد والبیاض (السیف الـمسلول: 49). [↑](#footnote-ref-121)
122. - تفسیر صافی 198. [↑](#footnote-ref-122)
123. - به تخریج دار قطنی (صواعق محرقة: 52). [↑](#footnote-ref-123)
124. - همان: 53. [↑](#footnote-ref-124)
125. - اردبیلی، کشف الغمة: 220 سنن دارقطنی. [↑](#footnote-ref-125)
126. - به تخریج دارقطنی (صواعق محرقة: 52). [↑](#footnote-ref-126)
127. - کشف الغمة: 2/334، الفصول الـمهمة: 283 اعلام الوری طبرسی: 203 ارشاد مفید: 186 تاریخ یعقوبی: 2/213 (به نقل از «رحماء بینهم» اثر صالح درویش: 14 ـ 13). [↑](#footnote-ref-127)
128. - ر.ک: دلایل النبوة (بیهقی): 7/65 به بعد. [↑](#footnote-ref-128)
129. - الکامل ابن اثیر: 3/184. تاریخ طبری: 4/178 (حوادث سنه 50). [↑](#footnote-ref-129)
130. - آثار البلاد (قزوینی): 242 (مطلب مربوط به شهر قیروان) البدایة و... 8/48. [↑](#footnote-ref-130)
131. - أسد الغابة: 2/324. سیر أعلام النبلاء: 3/173، معجم طبرانی: ح 6432، مستدرک حاکم: 3/606 مصنف عبدالرزاق: ح 20544 ... . [↑](#footnote-ref-131)
132. - به روایت ابن سبع سبتی در «شفا, الصدور» (حیاة الحیوان کبرای دمیری: 1/6). [↑](#footnote-ref-132)
133. - تفسیر طبری: 11/372، ح 31634. [↑](#footnote-ref-133)
134. - به تخریج ابو اسحاق و ابو نعیم در دلایل (الدر الـمنثور: 6/83ـ 82). [↑](#footnote-ref-134)
135. - خصایص کبری (سیوطی): 1/52. تاریخ ابن عساکر (ازالة الخلفای دهلوی: 1/32). [↑](#footnote-ref-135)
136. همان منبع. [↑](#footnote-ref-136)
137. - خصایص کبری (سیوطی): 1/52 تاریخ ابن عساکر: 32/22 ـ 21 ازالة الخلفاء: 1/32-31. [↑](#footnote-ref-137)
138. - همان منبع الـمجالسة (دینوری). [↑](#footnote-ref-138)
139. - به تخریج ابو نعیم (ازالة الخلفاء: 1/33 ـ 32) خصایص کبری (سیوطی): 1/53. [↑](#footnote-ref-139)
140. - به تخریج ابن عساکر در تاریخ کبیر (ازالة الخلفاء: 1/ 33)، خصایص کبری (سیوطی): 1/54 به همین معنا در شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه: 1/563. [↑](#footnote-ref-140)
141. - حلیة الأولیاء: 6/43، خصایص کبری 1/54. [↑](#footnote-ref-141)
142. - طبقات ابن سعد: 3/147، خصایص کبری (سیوطی): 1/53، زواید کتاب الزهد عهد زرین (خطبات انور: 286). [↑](#footnote-ref-142)
143. - تفسیر طبری: 2/601، ح 5603. [↑](#footnote-ref-143)
144. - تاریخ کبیر ابن عساکر: 41/237. [↑](#footnote-ref-144)
145. - طبقات ابن سعد: 3/147 خصایص کبری: 1/55 عهد زرین (خطبات انور: 286). [↑](#footnote-ref-145)
146. - مستدرک حاکم (ازالة الخلفاء: 1/33) تاریخ کبیر ابن عساکر: 41/232. [↑](#footnote-ref-146)
147. - تفسیر بغوی حلیة الأولیاء: 5/286 – 285. [↑](#footnote-ref-147)
148. - حلیة الأولیاء: 5/387. [↑](#footnote-ref-148)
149. - همان: 5/388 و به همین مفهوم در صفحه‌ی 384. [↑](#footnote-ref-149)
150. - همان: 6/7-6. [↑](#footnote-ref-150)
151. - ر. ک: البدایة والنهایة: 6/179 به بعد. [↑](#footnote-ref-151)
152. - همان: 6/75. [↑](#footnote-ref-152)
153. - همان: 6/300. [↑](#footnote-ref-153)
154. - نهج البلاغة: جزء چهارم/ خطبه‌ی 207. [↑](#footnote-ref-154)
155. - به روایت بیهقی در مدخل از ابن عباسس، طبرانی در معجم، دیلمی در مسند فردوس، نصر مقدسی در کتاب الحجة، أبان بن ابی عیاس در کتاب العلم والحکمة، خطیب در الکفایة: 95 ، سخاوی در مقاصد حسنه (47-46، تحت حدیث 39) و ملا علی قاری در موضوعات کبری (51 الی 53، تحت حدیث 160) روی آن بحث کرده و به وجوه متعدد آن را صحیح گفته اند. طبرسی شیعی در «احتجاج» (2/355 – طبع سعید، مشهد، نشر مرتضی، سال 1403**ﻫ**. ق) از عبدالمؤمن انصاری از حضرت جعفر صادقس نیز صحت این حدیث را یادآور شده است. [↑](#footnote-ref-155)
156. - معجم کبیر طبرانی از ابن مسعودس: 2/93. تمهید (ابن عبد البر): 6/ 68 ابن عدی: 6/ ح 2127 احیا علوم الدین: 1/ 50 (کتاب العلم). عراقی در ذیل احیاء، حدیث مذکور را حسن گفته است. [↑](#footnote-ref-156)
157. - بخوانید بحث انیق مولانا مفتی محمد شفیع دیوبندی رحمه الله را در: مقام صحابه: 28 الی 48 (ترجمه مولانا عبدالرحمن سربازی). [↑](#footnote-ref-157)
158. - سنن ابن ماجه: زهد/ باب 30، ح 4250. حلیة الأولیاء: 4/210، الترغیب والترهیب: 4/10 و 4817، سنن کبرای بیهقی: شهادات/ح 21149 الی 21152. [↑](#footnote-ref-158)
159. - الدرة الـمضیئة (شرح عقیده‌ی واسطیه): 389. [↑](#footnote-ref-159)
160. - صحیح مسلم: حدود/ باب 5، ح 1695. سنن ابوداود: حدود/ باب 24، سنن کبرای نسایی: رجم/ باب 5، ح 7163. [↑](#footnote-ref-160)
161. - صحیح مسلم: حدود/ باب «من اعترف علی نفسه بالزنا» ح 1695 (23) و 1696. سنن کبرای نسایی: رجم/ باب 15، ح 7188 و 7189 و... سنن کبرای بیهقی: حدود/ ح 17427 و 17439. [↑](#footnote-ref-161)
162. - سنن کبرای نسایی: رجم/ باب 17، ح 7196. [↑](#footnote-ref-162)
163. - صحیح مسلم: کتاب الایمان/ باب «الدلیل علی أن قاتل نفسه لا یغفر»، ح 167، مسند احمد: مسند مکثرین/ ح 14453، ادب مفرد بخاری: ح 614، مستدرک حاکم: 4/6963، مسند ابو یعلی: ح 2175 ، صحیح ابن حبان: ح 3017، حلیة الأولیاء: 6/261، بیهقی: 8/17. [↑](#footnote-ref-163)
164. - صحیح ابن حبان (با ترتیب ابن ببان فارسی): 6/323، ح 7100. [↑](#footnote-ref-164)
165. - صحیح ابن حبان: 5/105، ح 4805، سنن دارمی: کتاب **الرقائق**/ باب 48 «فی فضل أهل بدر» ح 2764. [↑](#footnote-ref-165)
166. - ر. ک: مراجع و منابع پانوشت شماره 62. [↑](#footnote-ref-166)
167. - ر. ک: مراجع و منابع پانوشت شماره: 61. [↑](#footnote-ref-167)
168. - همان: 294 ـ 293، ح 19700، تاریخ اسلام ذهبی: 4/311 (حوادث سنه 41 ـ 60) تاریخ ابن عساکر: 62/105 ـ 106، البدایة والنهایه: 8/138. [↑](#footnote-ref-168)
169. - حلیة الأولیاء.... [↑](#footnote-ref-169)
170. - ابن عبدالبر، الاستیعاب: 3/44 ـ 43، الریاض النضرة: 2/212 به بعد. حلیة الأولیاء: 1/48 ـ 85. [↑](#footnote-ref-170)
171. - ر. ک: کتب معتبر شیعه از جمله: تراجم النساء (حایری) منتهی الآمال (قمی). («رحماء بینهم» از صالح درویش: 52 - 51). [↑](#footnote-ref-171)
172. - مسالك الأفهام (شرح شرائع اسلام، از محقق شیعی شهید ثانی): کتاب النکاح/ باب ـ «لواحق العقد»، جلد 1 ـ چاپ ایران، سال 1273 هجری. [↑](#footnote-ref-172)
173. - ریاض النضرة: 4/269. [↑](#footnote-ref-173)
174. - سنن ابو داود، سنن نسایی، مسند احمد، سنن کبرای نسایی: مناقب/ باب 3، ح 8131 الی 8133 ، کنز العمال: ح 36317، تاریخ ابن عساکر: 47/ح 10617 الی 10624. [↑](#footnote-ref-174)
175. - سنن ابن ماجه: مقدمه/ باب 11، ح 112، جامع ترمذی: مناقب/ باب 19، ح 3705، مصنف ابن ابی شیبه: فضایل/ ح 12094. [↑](#footnote-ref-175)
176. - سنن ترمذی از ابن عمر: مناقب/ باب 19 ح 3708، مسند احمد: 2/115 ح 724 با اسناد حسن، معجم ابن اعرابی: 493 با اسناد حسن، تاریخ ابن عساکر: 16/178. [↑](#footnote-ref-176)
177. - به تخریج بیهقی (البدایة والنهایة 7/ 23/2). [↑](#footnote-ref-177)
178. - صحیح بخاری: کتاب الـمرتدین/ باب 8، ح. [↑](#footnote-ref-178)
179. - صحیح بخاری: صلح/ باب 9، ح 2704 همچنین ح 3745 و...، سنن ابو داود: السنة/ ح 4662 ، سنن ترمذی: مناقب/ باب 31، ح 3773، سنن کبرای نسایی: مناقب اصحاب/ باب 7، ح 8166. [↑](#footnote-ref-179)
180. - به روایت رزین خطیب در الکفایة: 95 (باب تعدیل الله و رسوله الصحابة) ابن عساکر در تاریخ کبیر دمشق ابن عدی در ریاض النضرة: 1/9. دارمی در سننن ابن عبدالبر در استیعاب از ابن عباسس بیهقی در مدخل از ابن عباسس حاکم در مستدرک، دار قطنی در فضایل صحابه هیثمی در مجمع الزوائد. (در بعضی طرق حدیث کلام شده ولی به دلیل تعدد طرق، حسن لغیره است و از نظر معنا کاملاً صحیح). [↑](#footnote-ref-180)
181. - جزء پنجم/ نامه‌ی نهم به معاویهس (ترجمه و شرح فیض الإسلام، ص 845). [↑](#footnote-ref-181)
182. - مسند ابویعلی: 6/ ح 6735 -6734. المقصدالعلی: ح 1331. الـمطالب العالیة (ابن حجر): ح 4450 معجم طبرانی تاریخ ابن عساکر به روایات مختلف: 41/322 -321 جامع المسانید و السنن: 3/486- 485، ح 2154 و 2170 و 2171. [↑](#footnote-ref-182)
183. - به روایت حماد بن سلمه (البدایة والنهایة: 7/239). [↑](#footnote-ref-183)
184. - تاریخ کبیر دمشق: 41/339. [↑](#footnote-ref-184)
185. - البدایة والنهایة: 8/147. [↑](#footnote-ref-185)
186. - کتاب الروح (ابن قیم) تاریخ ابن عساکر: 62/97و98، البدایة والنهایة. [↑](#footnote-ref-186)
187. - مصنف ابن ابی شیبه: 15 (کتاب الجمل)/ 291 – 290، ح 19690. سنن کبرای بیهقی: 12/ 335 – 334، ح 17187. [↑](#footnote-ref-187)
188. - مکتوبات امام ربانی: دفتر دوم/ حصه‌ی هشتم، مکتوب 17. [↑](#footnote-ref-188)
189. - به روایت حماد بن سلمه (البدایة والنهایة: 8/13). [↑](#footnote-ref-189)
190. - شأن صحابهش : 86- 85، تلخیصاً. [↑](#footnote-ref-190)
191. - مقام صحابه: پانوشت صفحه‌ی 157. [↑](#footnote-ref-191)